۱۵

ترجمه
تفسیر مجمع البیان

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه تفسیر مجمع البیان

نویسنده:

طبرسی (معروف) ، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن

(صاحب مجمع البیان و اعلام الوری و...)

ناشر چاپی:

فراهانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

ترجمه تفسیر مجمع البیان جلد ۱۵ ----- ۱۷

مشخصات کتاب ----- ۱۷

اشاره ----- ۱۷

سورهٔ کهف ----- ۱۹

اشاره ----- ۱۹

تعداد آیات: ----- ۱۹

فضیلت سوره: ----- ۱۹

تفسیر سوره: ----- ۲۰

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۱ تا ۶] ----- ۲۱

اشاره ----- ۲۱

ترجمه: ----- ۲۱

قرائت: ----- ۲۲

لغت: ----- ۲۲

اعراب: ----- ۲۲

مقصود: ----- ۲۴

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۷ تا ۸] ----- ۲۹

اشاره ----- ۲۹

ترجمه: ----- ۲۹

لغت: ----- ۲۹

اعراب: ----- ۲۹

مقصود: ----- ۲۹

دلالت: ----- ۳۰

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۹ تا ۱۲] ----- ۳۱

اشاره ----- ۳۱
ترجمه: ----- ۳۱
لغت: ----- ۳۱
اعراب: ----- ۳۲
شأن نزول: ----- ۳۲
مقصود: ----- ۳۴
نظم آیات: ----- ۳۷
[سوره الكهف (۱۸): آيات ۱۳ تا ۱۶] ----- ۳۸
اشاره ----- ۳۸
ترجمه: ----- ۳۸
قرائت: ----- ۳۹
لغت: ----- ۳۹
اعراب: ----- ۳۹
مقصود: ----- ۳۹
[سوره الكهف (۱۸): آيات ۱۷ تا ۱۸] ----- ۴۴
اشاره ----- ۴۴
ترجمه: ----- ۴۴
قرائت: ----- ۴۵
لغت: ----- ۴۵
اعراب: ----- ۴۷
مقصود: ----- ۴۷
[سوره الكهف (۱۸): آيات ۱۹ تا ۲۰] ----- ۵۳
اشاره ----- ۵۳
ترجمه: ----- ۵۳
قرائت: ----- ۵۳
اعراب: ----- ۵۴

مقصود: ۵۴
[سوره الكهف (۱۸): آيات ۲۱ تا ۲۴] ۵۸
اشاره ۵۸
ترجمه: ۵۹
تعداد آیات: ۵۹
لغت: ۵۹
اعراب: ۵۹
مقصود: ۶۰
[سوره الكهف (۱۸): آيات ۲۵ تا ۲۷] ۷۱
اشاره ۷۱
ترجمه: ۷۱
قرائت: ۷۱
مقصود: ۷۲
[سوره الكهف (۱۸): آيات ۲۸ تا ۲۹] ۷۷
اشاره ۷۷
ترجمه: ۷۷
قرائت: ۷۸
لغت: ۷۸
شأن نزول: ۷۸
مقصود: ۸۰
[سوره الكهف (۱۸): آيات ۳۰ تا ۳۱] ۸۴
اشاره ۸۴
ترجمه: ۸۴
لغت: ۸۴
اعراب: ۸۵
مقصود: ۸۵

[سوره الكهف (۱۸): آیات ۳۲ تا ۳۶] ---- ۸۸
اشاره ---- ۸۸
ترجمه: ---- ۸۸
قرائت: ---- ۸۹
لغت: ---- ۹۰
اعراب: ---- ۹۰
مقصود: ---- ۹۰
[سوره الكهف (۱۸): آیات ۳۷ تا ۴۴] ---- ۹۵
اشاره ---- ۹۵
ترجمه: ---- ۹۶
قرائت: ---- ۹۶
لغت: ---- ۹۷
اعراب: ---- ۹۸
مقصود: ---- ۹۸
[سوره الكهف (۱۸): آیات ۴۵ تا ۴۹] ---- ۱۰۴
اشاره ---- ۱۰۴
ترجمه: ---- ۱۰۵
قرائت: ---- ۱۰۵
لغت: ---- ۱۰۵
اعراب: ---- ۱۰۶
مقصود: ---- ۱۰۶
دلالت آیه: ---- ۱۱۴
[سوره الكهف (۱۸): آیات ۵۰ تا ۵۲] ---- ۱۱۵
اشاره ---- ۱۱۵
ترجمه: ---- ۱۱۵
قرائت: ---- ۱۱۶

لغت: ۱۱۶
اعراب: ۱۱۶
مقصود: ۱۱۶
نظم آیات: ۱۲۰
[سوره الکهف (۱۸): آیات ۵۳ تا ۵۶] ۱۲۱
اشاره ۱۲۱
ترجمه: ۱۲۱
قرائت: ۱۲۲
لغت: ۱۲۲
اعراب: ۱۲۲
مقصود: ۱۲۲
[سوره الکهف (۱۸): آیات ۵۷ تا ۵۹] ۱۲۷
اشاره ۱۲۷
ترجمه: ۱۲۷
قرائت: ۱۲۸
اعراب: ۱۲۸
مقصود: ۱۲۸
[سوره الکهف (۱۸): آیات ۶۰ تا ۶۴] ۱۳۲
اشاره ۱۳۲
ترجمه: ۱۳۲
قرائت: ۱۳۳
لغت: ۱۳۳
اعراب: ۱۳۳
شأن نزول: ۱۳۵
مقصود: ۱۳۵
[سوره الکهف (۱۸): آیات ۶۵ تا ۷۵] ۱۴۳

اشاره ----- ۱۴۳
ترجمه: ----- ۱۴۴
قرائت: ----- ۱۴۴
لغت: ----- ۱۴۵
اعراب: ----- ۱۴۵
مقصود: ----- ۱۴۵
[سوره الکهف (۱۸): آیات ۷۶ تا ۸۲] ----- ۱۵۰
اشاره ----- ۱۵۰
ترجمه: ----- ۱۵۱
قرائت: ----- ۱۵۱
لغت: ----- ۱۵۲
اعراب: ----- ۱۵۳
مقصود: ----- ۱۵۳
[سوره الکهف (۱۸): آیات ۸۳ تا ۸۷] ----- ۱۶۱
اشاره ----- ۱۶۱
ترجمه: ----- ۱۶۱
تعداد آیات: ----- ۱۶۱
قرائت: ----- ۱۶۲
لغت: ----- ۱۶۲
اعراب: ----- ۱۶۲
مقصود: ----- ۱۶۲
[سوره الکهف (۱۸): آیات ۸۸ تا ۹۲] ----- ۱۶۵
اشاره ----- ۱۶۵
ترجمه: ----- ۱۶۵
قرائت: ----- ۱۶۵
مقصود: ----- ۱۶۵

[سوره الكهف (١٨): آيات ٩٣ تا ٩٨] ----- ١۶٧
اشاره ----- ١۶٧
ترجمه: ----- ١۶٧
قرائت: ----- ١۶٨
لغت: ----- ١۶٩
مقصود: ----- ١۶٩
[سوره الكهف (١٨): آيات ٩٩ تا ١٠۶] ----- ١٧۵
اشاره ----- ١٧۵
ترجمه: ----- ١٧۶
قرائت: ----- ١٧۶
لغت: ----- ١٧۶
اعراب: ----- ١٧۶
مقصود: ----- ١٧٧
[سوره الكهف (١٨): آيات ١٠٧ تا ١١٠] ----- ١٨١
اشاره ----- ١٨١
ترجمه: ----- ١٨١
قرائت: ----- ١٨١
لغت: ----- ١٨٢
اعراب: ----- ١٨٣
مقصود: ----- ١٨٣
نظم آيات: ----- ١٨۶
سورهٔ مريم ----- ١٨٧
اشاره ----- ١٨٧
فضيلت سوره: ----- ١٨٧
تفسير: ----- ١٨٧
[سوره مريم (١٩): آيات ١ تا ۶] ----- ١٨٨

اشاره ---------- ۱۸۸
ترجمه: ---------- ۱۸۸
تعداد آیات: ---------- ۱۸۹
قرائت: ---------- ۱۸۹
لغت: ---------- ۱۸۹
اعراب: ---------- ۱۹۱
مقصود: ---------- ۱۹۱
[سوره مریم (۱۹): آیات ۷ تا ۱۱] ---------- ۱۹۵
اشاره ---------- ۱۹۵
ترجمه: ---------- ۱۹۵
قرائت: ---------- ۱۹۶
لغت: ---------- ۱۹۶
اعراب: ---------- ۱۹۶
مقصود: ---------- ۱۹۶
[سوره مریم (۱۹): آیات ۱۲ تا ۱۵] ---------- ۲۰۰
اشاره ---------- ۲۰۰
ترجمه: ---------- ۲۰۰
لغت: ---------- ۲۰۰
اعراب: ---------- ۲۰۰
مقصود: ---------- ۲۰۰
[سوره مریم (۱۹): آیات ۱۶ تا ۲۰] ---------- ۲۰۳
اشاره ---------- ۲۰۳
ترجمه: ---------- ۲۰۳
لغت: ---------- ۲۰۳
اعراب: ---------- ۲۰۴
مقصود: ---------- ۲۰۴

[سوره مریم (۱۹): آیات ۲۱ تا ۳۰] ----- ۲۰۷
اشاره ----- ۲۰۷
ترجمه: ----- ۲۰۸
قرائت: ----- ۲۰۸
لغت: ----- ۲۰۹
اعراب: ----- ۲۰۹
مقصود: ----- ۲۱۰
[سوره مریم (۱۹): آیات ۳۱ تا ۳۵] ----- ۲۱۶
اشاره ----- ۲۱۶
ترجمه: ----- ۲۱۶
قرائت: ----- ۲۱۶
لغت: ----- ۲۱۷
مقصود: ----- ۲۱۷
[سوره مریم (۱۹): آیات ۳۶ تا ۴۰] ----- ۲۱۹
اشاره ----- ۲۱۹
ترجمه: ----- ۲۱۹
قرائت: ----- ۲۲۰
مقصود: ----- ۲۲۰
[سوره مریم (۱۹): آیات ۴۱ تا ۵۰] ----- ۲۲۳
اشاره ----- ۲۲۳
ترجمه: ----- ۲۲۴
قرائت: ----- ۲۲۴
لغت: ----- ۲۲۴
اعراب: ----- ۲۲۵
مقصود: ----- ۲۲۵
[سوره مریم (۱۹): آیات ۵۱ تا ۵۵] ----- ۲۳۱

اشاره ----- ۲۳۱

ترجمه: ----- ۲۳۱

قرائت: ----- ۲۳۱

لغت: ----- ۲۳۲

مقصود: ----- ۲۳۲

[سوره مریم (۱۹): آیات ۵۶ تا ۶۰] ----- ۲۳۵

اشاره ----- ۲۳۵

ترجمه: ----- ۲۳۵

لغت: ----- ۲۳۶

اعراب: ----- ۲۳۶

مقصود: ----- ۲۳۶

[سوره مریم (۱۹): آیات ۶۱ تا ۶۵] ----- ۲۴۱

اشاره ----- ۲۴۱

ترجمه: ----- ۲۴۱

قرائت: ----- ۲۴۲

اعراب: ----- ۲۴۲

شأن نزول: ----- ۲۴۲

مقصود: ----- ۲۴۲

[سوره مریم (۱۹): آیات ۶۶ تا ۷۰] ----- ۲۴۷

اشاره ----- ۲۴۷

ترجمه: ----- ۲۴۷

قرائت: ----- ۲۴۷

لغت: ----- ۲۴۸

اعراب: ----- ۲۴۸

شأن نزول: ----- ۲۴۸

مقصود: ----- ۲۴۸

[سوره مریم (۱۹): آیات ۷۱ تا ۷۵] ----- ۲۵۱
اشاره ----- ۲۵۱
ترجمه: ----- ۲۵۱
قرائت: ----- ۲۵۲
لغت: ----- ۲۵۲
اعراب: ----- ۲۵۲
مقصود: ----- ۲۵۳
[سوره مریم (۱۹): آیات ۷۶ تا ۸۲] ----- ۲۵۹
اشاره ----- ۲۵۹
ترجمه: ----- ۲۵۹
قرائت: ----- ۲۵۹
اعراب: ----- ۲۶۰
شأن نزول: ----- ۲۶۰
مقصود: ----- ۲۶۰
[سوره مریم (۱۹): آیات ۸۳ تا ۹۲] ----- ۲۶۵
اشاره ----- ۲۶۵
ترجمه: ----- ۲۶۵
قرائت: ----- ۲۶۶
لغت: ----- ۲۶۶
اعراب: ----- ۲۶۶
مقصود: ----- ۲۶۸
[سوره مریم (۱۹): آیات ۹۳ تا ۹۸] ----- ۲۷۳
اشاره ----- ۲۷۳
ترجمه: ----- ۲۷۳
لغت: ----- ۲۷۴
اعراب: ----- ۲۷۴

مقصود: ---------- ۲۷۴

فهرست جلد پانزدهم ترجمهٔ تفسیر«مجمع البیان» ---------- ۲۷۸

درباره مرکز ---------- ۲۸۱

ترجمه تفسیر مجمع البیان جلد ۱۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸ - ۵۴۸ ق.

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه تفسیر مجمع البیان/ تالیف ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی ؛ ترجمه و نگارش از احمد بهشتی ؛ تصحیح و تنظیم موسوی دامغانی.

مشخصات نشر : تهران : فراهانی ، ۱۳ - .

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد هفتم: ۱۳۵۲.

شناسه افزوده : بهشتی، احمد، ۱۳۱۴ -، مترجم

شناسه افزوده : موسوی دامغانی، محمد، مترجم

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۸۷۹۰۷

ص :۱

اشاره

سورهٔ کهف

اشاره

این سوره مکی است.

ابن عباس گوید:تنها آیهٔ: وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ در داستان عیینه بن حصن فزاری در مدینه نازل شده است.

تعداد آیات:

به عدد بصریان ۱۱۱ و بعدد کوفیان ۱۱۰ و بعدد شامیان ۱۰۶ و بعدد حجازیان ۱۰۵ آیه است(بموارد اختلاف در جای خود اشاره خواهیم کرد).

فضیلت سوره:

ابی بن کعب،از پیامبر گرامی اسلام روایت کرده است که هر کس این سوره را بخواند،تا هشت روز از هر فتنه ای آسوده است.اگر در این هشت روز،دجال ظهور کند،خداوند او را از فتنهٔ وی حفظ کند و هر کس آیهٔ آخر آن «قُلْ إِنَّمٰا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ...» را هنگام رفتن به بستر خواب بخواند،از بستر او نوری بسوی کعبه می درخشد که در کنار آن فرشتگانی از درگاه خدا برایش طلب رحمت می کنند،تا از خواب برخیزد.اگر در مکه باشد و این آیه را بخواند،نوری از بستر او به بیت المعمور می تابد،که در کنار آن فرشتگان برایش طلب رحمت می کنند،تا از خواب برخیزد.

سمره بن جندب از آن بزرگوار روایت کرده است که:هر کس ده آیه از سورهٔ کهف از حفظ بخواند،فتنهٔ دجال به او زیانی نمی رساند و هر کس همهٔ سوره را بخواند،داخل بهشت می شود.

ص:۳

فرمود:

-آیا سوره ای به شما نشان دهم که وقتی نازل شد،هفتاد هزار فرشته،آن را همراهی کردند و عظمت آنها آسمانها و زمین را فرا گرفته بود؟ گفتند:

آری.

فرمود:

-سورهٔ اصحاب کهف است.هر کس در روز جمعه،این سوره را بخواند، خداوند تا سه روز بعد از روز جمعهٔ دیگر او را می آمرزد و به او نوری می بخشد که به آسمان می رسد و در فتنهٔ دجال،از خطر محفوظ است.

واقدی به اسناد خود از ابو الدرداء،از پیامبر گرامی اسلام روایت کرده است که:هر کس ده آیهٔ اول سورهٔ کهف را حفظ کند،اگر دجال را درک کند،ضرری نمی بیند.هر کس اواخر سورهٔ کهف را از حفظ کند،در روز قیامت،نوری با اوست.

همچنین از آن بزرگوار روایت شده است که:هر کس سورهٔ کهف را در روز جمعه بخواند،تا شش روز از هر فتنه ای آسوده است و اگر دجال بیرون آید،از شر او محفوظ است.

عیاشی به اسناد خود از امام صادق(ع)روایت کرده است که:هر کس سورهٔ کهف را در هر شب جمعه ای بخواند،شهید از دنیا می رود و خداوند او را با شهیدان مبعوث می کند و در روز قیامت،در موقف شهیدان می ایستد.

تفسیر سوره:

خداوند سورهٔ بنی اسرائیل را با حمد و توحید و یادی از پیامبر خاتمه داد.

سورهٔ کهف را نیز با حمد و توحید و وصف قرآن و پیامبر،آغاز می کند،تا ابتدای این سوره با پایان آن سوره،ارتباط داشته باشد. فرمود:

ص :۴۰

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِي أَنْزَلَ عَلىٰ عَبْدِهِ اَلْكِتٰابَ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً (۱) قَيِّماً لِيُنْذِرَ بَأْساً شَدِيداً مِنْ لَدُنْهُ وَ يُبَشِّرَ اَلْمُؤْمِنِينَ اَلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلصّٰالِحٰاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً حَسَناً (۲) مٰاكِثِينَ فِيهِ أَبَداً (۳) وَ يُنْذِرَ اَلَّذِينَ قٰالُوا اِتَّخَذَ اَللّٰهُ وَلَداً (۴) مٰا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَ لاٰ لِآبٰائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوٰاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلاّٰ كَذِباً (۵) فَلَعَلَّكَ بٰاخِعٌ نَفْسَكَ عَلىٰ آثٰارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهٰذَا اَلْحَدِيثِ أَسَفاً (۶)

ترجمه:

ستایش خدا راست که این کتاب را-که استوار است-بر بندهٔ خود نازل کرد و در آن انحرافی قرار نداد.تا از جانب خود،از عذابی سخت بترساند و مؤمنان که عمل نیکو انجام می دهند،بشارت دهد که آنها را پاداشی نیکوست.و همیشه در آن

ص:۵

بسر می برند.و کسانی را که گفتند:خداوند فرزندی گرفته است،بیم دهد.آنها را باین سخن،دانشی نیست و همچنین پدرانشان.چه کلمهٔ بزرگی از دهانشان بیرون می آید!چیزی که جز دروغ نمی گویند.شاید تو از پی ایشان،از غم اینکه به این قرآن ایمان نمی آورند،خود را هلاک کنی.

قرائت:

من لدنه:بروایت یحیی،ابو بکر به اشمام ضمهٔ دال و کسر نون و هاء و دیگران بضم دال و سکون نون خوانده اند.

وجه قرائت اول اینست که:ضمه را از دال حذف می کنند و از آنجا که دو ساکن جمع میشود،نون را کسره می دهند.علت اشمام ضمه اینست که حاکی باشد از این که در اصل دارای ضمه بوده است.

ممکنست«من لدنه»متعلق به شدید،یا صفت باشد.

لغت:

عَوج:کجی و انحرافی است که به چشم دیده شود.مثل:کجی چوب و «عِوج»کجی و انحراف معنوی است و بچشم قابل رؤیت نیست.مثل کجی در دین و سخن.

قیم:مستقیم.

باخع:قاتل مهلک.شاعر گوید:

الا ای هذا الباخع الوجد نفسه

لشیء نحته عن یدیه المقادر

یعنی:ای کسی که غم و اندوه،بخاطر چیزی که قضا و قدر،از دسترست خارج ساخته،ترا کشته است.

اسف:غم و اندوه شدید.اسف و اسیف:اندوهگین.

اعراب:

قیماً:حال از کتاب.عامل آن«انزل».

أَنَّ لَهُمْ أَجْراً

:به تقدیر«بأن لهم اجرا».

ماکثین:حال.یعنی«خالدین».

كَبُرَتْ كَلِمَةً

:در بارۀ نصب«کلمه»اختلاف است:سراج گوید:مفسر ضمیر مستتر است.مثل«نعم رجلا-زید»یعنی«کبرت الکلمه کلمه تخرج»مخصوص بذم نیز محذوف است.برخی گویند:تمیز است. مثل«تصببت عرقا»و اصل آن«کبرت کلمتهم الخارجه من افواههم»است.شاعر گوید:

و لقد علمت اذا الرياح تناوحت

هدج الريال تكبهن شمالا

یعنی:دانستم که چون بادها همچون درهم آمیختن آب دهان درهم آمیزند، بادهای شمالی آنها را وارونه میسازند.در اینجا«شمالا»تمیز است.

کسانی که«کلمه»را برفع قرائت کرده اند،آن را فاعل می دانند.

منظور از«کلمه»جملۀ «اِتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَداً» است همانطوری که به قصیده، کلمه گویند.

بنا بر قرائت رفع،جملۀ «تَخْرُجُ مِنْ أَفْوٰاهِهِمْ» صفت و مرفوع است.اما بر قرائت نصب،این جمله صفت نیست،زیرا تمیز باید نکره باشد و اگر کلمه ای دارای صفت باشد،از نکره بودن خارج میشود و نمی تواند تمیز باشد.حال هم نمی تواند باشد، زیرا حال بجای صفت است،دیگر اینکه حال را برای نکره نمی آورند.بهتر است که خبر مبتدای محذوف باشد.

اسفا:حال.زیرا مصدری است که به جای صفت نشسته است.

إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا

:«ان»را می توان به فتح خواند و می توان به کسر خواند،لکن در قرآن کریم به کسر قرائت کرده اند.

مقصود:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی أَنْزَلَ عَلیٰ عَبْدِهِ الْکِتٰابَ

:در اینجا خداوند متعال بمردم دستور می دهد که بگویند:ستایش خداوند راست که بر بندۀ خود حضرت محمد(ص) قرآن نازل کرد و او را در میان خلق،برانگیخت و برسالت اختصاص داد و او را نبی و رسول خود گردانید.

وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً قَيِّماً

:ابن عباس گوید:یعنی قرآن کریم،مستقیم و معتدل

است و در آن تناقضی نیست.

فراء گوید:یعنی قرآن کریم بر سایر کتب آسمانی برتری دارد و آنها را تصدیق و محافظت می کند و باطل را از آنها دور می سازد و در عین حال ناسخ احکام آنهاست.

ابو مسلم گوید:یعنی قیمت قیمت و ارزش احکام دینی بقرآن است و برای تعیین ارزش آنها باید بقرآن رجوع کرد.همانطوری که باید برای تعیین ارزش خانه، بقیمت آن مراجعه کرد.

اصم گوید:یعنی قرآن کتابی است که تا روز قیامت،باقی می ماند.جملهٔ «لَمْ یَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً» یعنی:طوری نیست که مطالب آن در هم پیچیده و غیر قابل فهم باشد.بقولی یعنی:در مطالب آن اختلاف و تناقضی نیست.چنان که می فرماید:

«وَ لَوْ کٰانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلاٰفاً کَثِیراً» (نساء ۸۲:اگر از جانب غیر خدا بود،در آن اختلاف بسیاری می یافتند) عوج کلام،یعنی فساد و بطلان و بی فایده بودن آن.

اکنون در بارهٔ بیان فایدهٔ انزال قرآن می فرماید:

لِیُنْذِرَ بَأْساً شَدِیداً مِنْ لَدُنْهُ

:تا پیامبر مردم را از عذاب و غضب خداوند بترساند و آنها ایمان بیاورند.

وَ یُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصّٰالِحٰاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً حَسَناً

:

و کسانی را-که تصدیق خدا و رسولش می کنند و کارهای پسندیده انجام می دهند- به پاداش نیکوی آخرت،در برابر ایمان و نیکو کاریشان بشارت دهد.این پاداش نیکو همان بهشت است.

مٰاکِثِینَ فِیهِ أَبَداً

:این پاداش،جاودانی است و آنها همیشه از آن برخوردارند.

وَ یُنْذِرَ الَّذِینَ قٰالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَداً

:و قریش را که می گویند:فرشتگان دختران خدا هستند،بترساند.چنان که حسن و محمد بن اسحاق گویند.

سدی و کلبی گویند:منظور یهود و نصاری است.در آیهٔ قبل انذار و ترسانیدن پیامبر متوجه عموم و در اینجا متوجه کسانی است که خدا را صاحب فرزند می دانند،

زیرا در این خصوص،آنها از پدران خود تقلید می کردند و بر نادانی خود اصرار داشتند و حاضر نبودند کمی بهتر فکر کنند.بعلاوه همینها مردم را از دین باز می داشتند.

مٰا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَ لاٰ لِآبٰائِهِمْ

:اینها و نیاکانشان،این سخن زشت را از روی جهالت می گویند و دلیلی ندارند.برخی گویند:یعنی آنها و پدرانشان بخداوند علم ندارند.

کَبُرَتْ کَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوٰاهِهِمْ

:چه کلمهٔ بزرگی از دهان آنها بیرون می آید!سخن،عرض است و داخل یا خارج نمی شود.این قبیل استعمالات، مجازی هستند.

إِنْ یَقُولُونَ إِلاّٰ کَذِباً

:این ها جز دروغ،چیزی نمی گویند.

فَلَعَلَّکَ بٰاخِعٌ نَفْسَکَ عَلیٰ آثٰارِهِمْ إِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهٰذَا الْحَدِیثِ أَسَفاً

:

اثر وجودی قوم تو چیزی جز تمرد و سرکشی نیست.همینها هستند که می گفتند:تا چشمه ای از زمین برای ما نجوشانی،ایمان نمی آوریم.شاید اگر بقرآن ایمان نیاورند،تو بر این کار آنها دچار تأسف و اندوه شدید گردی و جان خود را بمهلکه اندازی.

برخی گویند:یعنی تو نسبت به آنها مهر می ورزی و پس از مرگشان بحال زار آنها چندان تأسف می خوری که جان خود را به خطر اندازی.

برخی گویند:یعنی بعد از اعراض و روی گردانی آنها دچار تأسف می شوی و...

ابن عباس و قتاده گویند:اسف،یعنی خشم و غضب.

بدینترتیب،خداوند پیامبر خود را از اینکه:چندان بهدایت آنها دلبستگی داشته باشد،که اگر ایمان نیاورند خطر مرگ او را تهدید کند،مورد سرزنش قرار می دهد.

ص:۹

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۷ تا ۸]

اشاره

إِنّا جَعَلْنا ما عَلَى اَلْأَرْضِ زِينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً (۷) وَ إِنّا لَجاعِلُونَ ما عَلَيْها صَعِيداً جُرُزاً (۸)

ترجمه:

ما چیزهایی که در روی زمین است،زینت آن قرار داده ایم تا مردم را بیازماییم که کدامیک نیکوکارترند و آنچه را که بر روی زمین است،خاک بایر می سازیم.

لغت:

صعید:سطح زمین.زجاج گوید:راهی که در آن گیاه نروییده است.

جرز:زمینی که در آن گیاهی نروید.به سال قحطی هم بر اثر نروییدن گیاه و کمی باران«جرز»گفته می شود.

اعراب:

ایهم:مبتدا.زیرا این کلمه استفهام است و استفهام باید در صدر کلام باشد، بنا بر این«نبلو»را که مفید معنای علم است،معلق ساخته است.

مقصود:

اکنون خداوند متعال می فرماید:خالق نعمتها منم و بازگشت امتها بسوی من است.می فرماید:

إِنّا جَعَلْنا ما عَلَى اَلْأَرْضِ زِينَةً لَها

:ما رودها و درختها و جمادات و نباتات و حیوانات را برای زمین و مردم آن زینت قرار داده ایم.

لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً

:تا مردم را بیازماییم و معلوم سازیم که کدامیکشان نیکوکارترند؟

ص: ۱۰

مقصود این است که:رفتار ما رفتار کسی است که می خواهد بوسیلۀ آزمایش، برفتار مردم و حالات باطنی آنها پی ببرند و الا ما بحال مردم آگاهیم.امثال این مطلب، در جاهای دیگر قرآن آمده است.

برخی گویند:معنای ابتلا و آزمایش،همان امر و نهی مردم است،زیرا بوسیلۀ امر و نهی،مردم مطیع از عاصی شناخته می شوند.

برخی گویند:مقصود از زینت زمین مردان است.برخی هم گویند:مقصود علما و انبیاست.

وَ إِنّٰا لَجٰاعِلُونَ مٰا عَلَيْهٰا صَعِيداً جُرُزاً

:ما زمین را بعد از آبادی ویران می سازیم و سطح آنها را صاف و هموار می کنیم بطوری که خشک و فاقد گیاه باشد.

دلالت:

از جملۀ «أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» بر می آید که خداوند از مردم،عمل صالح خواسته و کارهایی که آنها می کنند،به اراده و اختیار خود ایشان است و از جانب خداوند اجباری متوجه آنها نیست.بدیهی است که اگر چنین نبود،آزمایش آنها غلط بود، بنا بر این عقیدۀ جبریان باطل است.

ص:۱۱

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۹ تا ۱۲]

اشاره

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ اَلْكَهْفِ وَ اَلرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً (۹) إِذْ أَوَى اَلْفِتْيَةُ إِلَى اَلْكَهْفِ فَقالُوا رَبَّنا آتِنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنا مِنْ أَمْرِنا رَشَداً (۱۰) فَضَرَبْنا عَلَى آذانِهِمْ فِي اَلْكَهْفِ سِنِينَ عَدَداً (۱۱) ثُمَّ بَعَثْناهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ اَلْحِزْبَيْنِ أَحْصى لِما لَبِثُوا أَمَداً (۱۲)

ترجمه:

آیا می پنداری که اصحاب کهف و رقیم،از آیات ما شگفت انگیزند؟هنگامی که آن جوانان بغار رفته،گفتند:پروردگارا ما را از جانب خود رحمتی عطا کن و برای ما در کارمان هدایتی فراهم کن.در آن غار سالهای بسیار آنها را بخواب کردیم.آن گاه بیدارشان کردیم،تا بدانیم کدامیک از دو دسته،مدتی را که خفته اند بهتر می شمارند.

لغت:

کهف:غار.با این فرق که به غار بزرگ،کهف،و به غار کوچک،غار می گویند.

رقیم:مرقوم،نوشته.رقم لباس:خط آن.ارقم:مار خوش خط و خال.

اوی: بازگشت.

فتیه:جوانان.جمع فتی.این جمع قیاسی نیست بلکه سماعی است.مثل:

ص:۱۲

صبی و صبیه،غلام و غلمه.اما غنی و غنیه،صحیح نیست.

ضربنا علی آذانهم:خواب را بر آنها مسلط کردیم.این کلام بسیار فصیح است.شاعر گوید:

و من الحوادث لا أبا لک اننی

ضربت علی الارض بالاسداد

یعنی:یکی از حوادث،این است که من راه ها را در روی زمین گم کرده ام! حزب:جمعیت.

امد:پایان مدت.

اعراب:

سنین:ظرف زمان و مفعول فیه عددا:یا مفعول مطلق است یا صفت«سنین»یعنی:«سنین ذات عدد» و مقصود زیادی سالهاست.

امدا:ممکن است تمیز و معمول«احصی»به تقدیر«احصی الامد»و ممکن است منصوب به«لبثوا»باشد.

برخی از بزرگان گفته اند:جایز نیست که«احصی»صفت تفضیل باشد،بلکه باید فعل ماضی باشد،زیرا در قرآن کریم «أَحْصٰاهُ اللّٰهُ» (مجادله ۶)بکار رفته است.دیگر اینکه:هر جا بعد از صفت تفضیل،تمیز آورده شود،در حقیقت،تمیز فاعل است.در حالی که در آیه ممکن نیست«امد»فاعل باشد.بنا بر این«احصی»فعل و«امد»مفعول به است.

شأن نزول:

گویند:

-قریش نضر بن حرث بن کلده و عقبه بن ابی معیط را نزد بزرگان یهود فرستادند و گفتند از آنها در بارۀ محمد سؤال کنید و اوصاف او را برای ایشان شرح دهید و آنها را به سخنان پیامبر آگاه سازید،زیرا آنها دارای کتابند و از علم انبیاء چیزهایی می دانند که ما نمیدانیم.

آنها بمدینه رفتند و پیام قریش را به بزرگان یهود رسانیدند،گفتند:

ص :۱۳

-سه چیز از او بپرسید.اگر جواب داد،فرستادۀ خداست و اگر جواب نداد، دروغگوست و هر تصمیمی دارید،در باره اش بگیرید:

۱-در بارۀ جوانانی که در روزگار پیشین از شهر خارج شدند،از او بپرسید که سرگذشت آنها چیست و چه شدند؟زیرا آنها را داستانی عجیب است.

۲-از وی در بارۀ مردی که سیاحت می کند و مشرق و مغرب زمین را زیر پا گذاشته،سؤال کنید که او کیست و چه می کند؟
۳-از او در بارۀ روح سؤال کنید.

بروایتی دیگر گفتند:اگر دو تای اول را پاسخ داد سومی را پاسخ نداد،بدانید که پیامبر است.آنها بمکه برگشته،گفتند:

-اکنون دلائلی در دست داریم که کار شما و محمد را یکسره خواهد کرد.

سپس گفتار بزرگان یهود را به اطلاع آنها رسانیده،همگی بخدمت پیامبر گرامی اسلام شتافتند و مطالب فوق را از او سؤال کردند.

فرمود:

-فردا پاسخ سؤالات را به شما می دهم.

اما«انشاء اللّه»بر زبان نیاورد.پانزده شب گذشت و از طرف خداوند،وحی نازل نشد و جبرئیل هم نزد او نیامد.در این مدت،در مکه طوفانی برپا شده بود و گفتگوهای بسیاری جریان داشت،پیامبر از گفتگوهای مردم،ناراحت شد.در این وقت،جبرئیل از جانب خداوند نازل شد و سورۀ کهف را آورد.در این سوره داستان اصحاب کهف و مرد جهانگرد،ذکر شده است.آیۀ «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ...» هم پاسخ سؤال سوم بود.

ابن اسحاق گوید:پیامبر به جبرئیل فرمود:

-دیر کردی! جبرئیل گفت:

«وَ مٰا نَتَنَزَّلُ إِلاّٰ بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مٰا بَيْنَ أَيْدِينٰا...» (مریم ۶۴:ما جز به فرمان

خدا نازل نمی شویم و همه چیز،در اختیار اوست).

مقصود:

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً

:ای محمد، آیا گمان می کنی که:آیا اصحاب کهف و رقیم،از آیات شگفت انگیز ما هستند؟! آفرینش آسمانها و زمین،از این کارها عجیب تر است.این معنی از مجاهد و قتاده است.

ممکن است منظور این باشد که چون جواب از جانب خداوند،دیر آمد و پیامبر به امید ایمان آنها،در انتظار نشسته بود،بوی بفرماید:گمان می کنی که داستان اصحاب کهف و رقیم،عجیب است و اگر برای آنها باز گو کنی،ایمان خواهند آورد؟! منظور از کهف،همان غاری است که آن عده،به آنجا پناه بردند.

در بارۀ معنای رقیم،اختلاف است:

ابن عباس و ضحاک گویند:رقیم نام آن وادیی است که غار در آنجا واقع شده بود.

حسن گوید:رقیم نام آن کوه است.

کعب و سدی گویند:رقیم نام قریه ای است که اصحاب کهف،از آن خارج شده اند.

سعید بن جبیر گوید:رقیم نام آن سنگ نبشته ای است که داستان اصحاب کهف را بر آن نقش و بر در غار نصب کردند.بلخی و جبائی نیز همین قول را اختیار کرده اند.

برخی گویند:این لوح سنگی را در خزانۀ پادشاهان قرار دادند،زیرا جالب و حیرت انگیز بود.

ابن زید گوید:رقیم کتابی است که در آن اخباری ثبت بوده و خداوند از محتویات آن خبر نداده است.

برخی گویند:اصحاب رقیم،آن سه تنی بودند که داخل غاری شدند و در غار بر روی آنها بسته شد.آنها گفتند:

-هر یک از ما باید بدرگاه خدا دعا کنیم و یکی از کارهای خوب خود را بر زبان

ص: ۱۵

آوریم،تا خداوند ما را از مهلکه نجات بخشد.

آنها این کار را کردند و خداوند نجاتشان داد.

نعمان بن بشیر،این مطلب را روایت کرده است.

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ

:بیاد آور قوم خود را هنگامی که آن جوانان بغار پناه بردند،تا دین خود را حفظ کنند.

فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً

:همین که به غار رسیدند،گفتند:خدایا رحمت خود را شامل حال ما گردان تا از شر مردم نجات یابیم و از این گرفتاریها راحت شویم.

وَ هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَداً

:و کار ما را اصلاح کن و برای ما اسبابی مهیا گردان که براه راست هدایت شویم.

برخی گویند:یعنی برای ما وسیله ای فراهم کن که رشد یابیم و رضای ترا بدست آوریم.

گویند:این جوانان کسانی بودند که:بخدا ایمان آورده،از ترس دقیانوس، پادشاه آن زمان،دین خود را پنهان میکردند.نام شهرشان«افسوس»بود.

دقیانوس بت پرست بود و مردم را به پرستش بتها دعوت می کرد و مخالفان را می کشت.

برخی گویند:وی مجوسی بود و مردم را بدین مجوس دعوت می کرد و جوانان مسیحی بودند.

برخی گویند:آنان از نزدیکان شاه بودند و ایمان خود را از یکدیگر پنهان میکردند.تا اینکه بر حسب اتفاق،اطراف هم جمع شدند و راز خود را بیکدیگر گفتند و بغار گریختند.

برخی گویند:این حادثه،قبل از ظهور عیسی بود.

فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَداً

:آنها را سالهایی دراز،بخواب کردیم.یعنی:دعای آنها را مستجاب کردیم و مدت چندین سال،چنان آنها را بخواب کردیم که بهیچ صدایی بیدار نمی شدند و صداها در گوششان نفوذ نمیکرد.

از این آیه بر می آید که آنها نمرده بودند،بلکه در خوابی خوش،غنوده بودند.

یکی از تعبیرات فصیح و عالی قرآن،همین جمله است که نمی توان با هیچ لفظی آن را ترجمه کرد.

ثُمَّ بَعَثْناهُمْ

:سپس آنها را از آن خواب سنگین بیدار کردیم.

لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصىٰ لِما لَبِثُوا أَمَداً

:تا آنچه در علم ما گذشته بود ظاهر شود و معلوم گردد که کدام یک از دو گروه،حساب مدت خواب آنها را بهتر حفظ کرده است.بدیهی است که علم خداوند،قبل از هر چیزی است.این قبیل تعبیرات در قرآن کریم،فراوان است و ما وجه آنها را گفته ایم.

مقصود این است که:میخواستیم ببینیم که کدامیک از آن دو گروه مؤمن و کافر، از قوم اصحاب کهف،حساب مدت خواب آنها را بهتر نگه داشته است.گویا اختلاف بود که آنها چقدر در غار مانده اند؟خداوند آنها را بیدار ساخت تا این مطلب روشن شود.

برخی گویند:مقصود از دو حزب،خود اصحاب کهف هستند که وقتی بیدار شدند،در بارهٔ مدت خواب خود،اختلاف کردند.چنان که می فرماید: «وَ كَذٰلِكَ بَعَثْناهُمْ لِيَتَسٰاءَلُوا بَيْنَهُمْ» (۱۹:آنها را بیدار کردیم که از خود سؤال کنند).

نظم آیات:

آیهٔ «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحٰابَ الْكَهْفِ...» بچند جهت،متصل بسابق است:

۱-سابقاً در بارهٔ زینت زمین و آزمایش مردم سخن گفت و بدنبال آن در بارهٔ جوانانی که از زینت دنیا چشم پوشی کردند و راه غار را پیش گرفتند،تا بتوانند خدا را عبادت کنند.سزاوار است که مردم از همت بلند آنها پیروی کنند.

۲-متصل است به «فَلَعَلَّكَ بٰاخِعٌ نَفْسَكَ...» یعنی بحال آنها تأسف مخور، زیرا کفر آنها بحال تو ضرری ندارد و خداوند ترا از شر دشمنان حفظ می کند، همانطوری که اصحاب کهف را حفظ کرد.

۳-متصل است به: «يُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی خداوند مؤمنین را یاری می کند، چنان که اصحاب کهف را یاری کرد.

ص :۱۷

[سوره الکهف (١٨): آيات ١٣ تا ١۶]

اشاره

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنٰاهُمْ هُدىً (١٣) وَ رَبَطْنٰا عَلىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قٰامُوا فَقٰالُوا رَبُّنٰا رَبُّ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلٰهاً لَقَدْ قُلْنٰا إِذاً شَطَطاً (١۴) هٰؤُلاٰءِ قَوْمُنَا اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لاٰ يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطٰانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَرىٰ عَلَى اَللّٰهِ كَذِباً (١۵) وَ إِذِ اِعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مٰا يَعْبُدُونَ إِلاَّ اَللّٰهَ فَأْوُوا إِلَى اَلْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقاً (١۶)

ترجمه:

ما سرگذشت آنها را بحق،برای تو نقل خواهیم کرد.آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان داشتند و ما بر هدایت ایشان افزودیم و دلهای ایشان را قوی ساختیم که بپاخاسته،گفتند:پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است و هرگز

جز او خدایی نمی خوانیم و گرنه بناحق سخن گفته ایم.اینان قوم ما هستند که جز خدا،خدایانی برگزیده اند!چرا در مورد آنها دلیلی روشن نمی آورند؟!کیست ستمکارتر از آنکه دروغی در بارهٔ خدا ساخته باشد.اگر از آنها و از آنچه جز خدا می پرستند،کناره گیری کرده اید،بسوی غار روید تا پروردگارتان رحمت خود را بر سر شما بگسترد و برای شما در کارتان گشایشی فراهم سازد.

قرائت:

مرفقا:اهل مدینه و ابن عامر و اعشی و برجمی-از ابو بکر-بفتح میم و کسر فاء و دیگران بکسر میم و فتح فاء خوانده اند.

زجاج گوید:«مرفق امر و مرفق ید»بهر دو لغت گفته شده است،لکن «مرفق ید»بکسر میم بهتر است.ظاهر اینست که«مرفق»بر وزن«مسجد»اسم مکان نیست.همانطوری که«مسجد»هم اسم مکان نیست.

لغت:

شطط:خروج از حد و غلو.

اعتزال:کناره گیری.تعزل نیز بهمان معنی است. عمرو بن عبید و اصحابش را-که از حلقهٔ درس حسن کناره گرفتند-معتزله گویند.

اعراب:

إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ

:کسر«ان»بخاطر استیناف است.

إِذْ قامُوا

:متعلق است به«ربطنا».

شططا:یعنی:«قلنا قولا شططا»نصب آن بنا بر مصدریت است.

وَ ما يَعْبُدُونَ

:منصوب و عطف بر«هم»ممکنست«ما»مصدریه باشد به تقدیر:«و عبادتهم الا عباده اللّه»بنا بر این مستثنی منه مفعول «اِعْتَزَلْتُمُوهُمْ» است.بنا بر اول،مستثنی منه مفعول محذوف«یعبدون»است.

مقصود:

اکنون به شرح داستان اصحاب کهف،پرداخته،می فرماید:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ

:ما داستان آنها را بدون کم و زیاد،برای تو نقل می کنیم.

إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنٰاهُمْ هُدىً

:آنها جوانانی بودند که بپروردگار خود ایمان آوردند و ما بر بصیرت آنها افزودیم و بلطف خود در راه ایمان،آنها را استوارتر کردیم.

خداوند آنها را جوان نامیده است،زیرا جوانی،دورۀ شکوفا شدن ایمان است.

برخی گفته اند:جوانی دورۀ بذل و بخشش و ترک آزار و اذیت و شکایت است.

برخی گفته اند:منظور،ترک محرمات و داشتن خصال نیکوست.

وَ رَبَطْنٰا عَلىٰ قُلُوبِهِمْ

:دلهای آنها را با الطاف و خاطرات تقویت کنندۀ ایمان محکم ساختیم،در نتیجه تصمیم قاطع گرفتند که حق را آشکار سازند و در راه دین ثابتقدم و بر سختی ها و دوری از وطن شکیبا باشند.

إِذْ قٰامُوا فَقٰالُوا رَبُّنٰا رَبُّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ

:اثر آن ایمان قوی،هنگامی آشکار شد که در برابر پادشاه جبار و هوس باز زمان خود،دقیانوس-که با بی شرمی کوشش میکرد که اهل ایمان را از دینشان باز دارد-بپا خاسته،گفتند:پروردگار ما که او را پرستش می کنیم،همانست که آفریدگار آسمانها و زمین است.

لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلٰهاً لَقَدْ قُلْنٰا إِذاً شَطَطاً

:ما خدایی جز او نمی خوانیم و اگر جز او خدایی بخوانیم،سخنی بر زبان آورده ایم که از حق دور و نمونۀ واقعی باطل است.

هٰؤُلاٰءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لاٰ يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطٰانٍ بَيِّنٍ

:

این ها همشهریان ما هستند که به پرستش خدایانی غیر از خدای یکتا پرداخته اند و در این کارشان،اسیر تقلید کورکورانه شده،هیچگونه دلیلی بر صحت آن ندارند! چرا این چنین باشند و چرا بدنبال دلیلی قانع کننده نباشند؟! بدین ترتیب،آیۀ شریفه،از تقلید کورکورانه،مذمت می کند و رهنمون

میشود که دینی را بدون دلیل واضح و صحیح نباید پذیرفت.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ كَذِباً

:هیچکس ستمکارتر از کسی که بخداوند دروغ می بندد و تصور میکند که خدا را در عبادت،شریکی است،نمی باشد.

وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مٰا يَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّٰهَ

:ابن عباس گوید:این جمله، قسمتی از گفتار تملیخا،رئیس اصحاب کهف است.وی به آنها گفت:هنگامی که از بت پرستان کناره گیری کردید و از معبودهای آنها فاصله گرفتید و تنها از خداوند یکتا کناره گیری نکردید و فاصله نگرفتید،هرگز عبادت او را ترک نخواهید کرد.

استثنای این جمله،ممکنست متصل باشد.زیرا در میان آنها کسانی بودند که خدا را به معیت بتها پرستش می کردند.ممکنست استثنا منقطع باشد و این در صورتی است که آنها فقط بت پرست بوده،به پرستش خداوند یکتا،هیچگونه عنایتی نداشته اند.

فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقاً

:

اکنون بطرف غار رو کنید و آنجا را منزل و مأوای خود قرار دهید،تا خداوند از نعمت خود بر شما بگستراند و دشواریها را بر شما آسان گرداند و دست ستم شاه را از سر شما کوتاه سازد و لطف خود را شامل حال شما گرداند.

این معنی از ابن عباس است.بنا بر این«مرفق»هر چیز آسانیست.

برخی گویند:یعنی خداوند امور معاش شما را اصلاح میکند و اسباب رفاه و آرامش شما را فراهم میسازد.

از این آیه،بر می آید که ارزش مهاجرت در راه دین،بسیار و زشتی ماندن در دیار کفر،فراوان است.بشرطی که ماندن در آنجا مستلزم اظهار کلمهٔ کفر باشد.

توفیق بدست خداست. !

ص:۲۱

[سوره الكهف (۱۸): آیات ۱۷ تا ۱۸]

اشاره

وَ تَرَى اَلشَّمْسَ إِذٰا طَلَعَتْ تَزٰاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذٰاتَ اَلْيَمِينِ وَ إِذٰا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذٰاتَ اَلشِّمٰالِ وَ هُمْ فِی فَجْوَةٍ مِنْهُ ذٰلِكَ مِنْ آيٰاتِ اَللّٰهِ مَنْ يَهْدِ اَللّٰهُ فَهُوَ اَلْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِداً (۱۷) وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقٰاظاً وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذٰاتَ اَلْيَمِينِ وَ ذٰاتَ اَلشِّمٰالِ وَ كَلْبُهُمْ بٰاسِطٌ ذِرٰاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اِطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرٰاراً وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً (۱۸)

ترجمه:

خورشید را بینی که چون طلوع کند،از غارشان بطرف راست میل کند و چون غروب کند،بجانب چپ ایشان بگردد و آنها در فراخنای غارند.اینست نمونه ای از آیه های خدا.هر که را هدایت کند،هدایت یافته است و هر که را گمراه کند،برایش دوستی رهنما نخواهی یافت.پنداشتی که آنها بیدارند:حال آنکه در خواب بودند و ما آنها را به پهلوی راست و چپ،می گردانیدیم و سگ ایشان بر آستانهٔ غار،بازوان خود را گسترده بود.اگر آنها را می دیدی از آنها فرار می کردی و ترس از آنها سراسر وجودت را فرا می گرفت.

ص :۲۲

قرائت:

ابن عامر«تزور»و اهل کوفه«تزاور»و دیگران«تزاور»خوانده اند.

قرائت«تزاور»در اصل«تتزاور»بوده و تاء در زاء ادغام شده است.قرائت دوم بنا بر حذف تاء است.ابو الحسن می گوید:قرائت اول در اینجا معنی ندارد، زیرا«هو مزور عنی»یعنی:او از من دلتنگ است.شاعر گوید:

فازور من وقع القنا بلبانه

و شکا الی بعبره و تحمحم

یعنی:اسب،از نشستن نیزه بر سینه اش به تنگ آمد و با اشک چشم و ناله، پیش من شکایت کرد.

ابو علی می گوید:این قرائت،در اینجا نیکو و مناسب است:زیرا جریر می گوید:

عسفن عن الاداعس من مهیل

و فی الاظعان عن طلح ازورار

یعنی:آنها از آثار خود دور شدند و در کوچ کردن ها،حرکت از طلح است.

استعمال کلمهٔ«ازورار»در کوچ کردن،شاهد اینست که استعمال آن در حرکت خورشید،صحیح است.

لملئت:اهل حجاز،به تشدید و دیگران بدون تشدید خوانده اند.قرائت تشدید،بمعنای فراوانی است.لکن قرائت بدون تشدید را ترجیح داده اند.چنان که شاعر گوید: «فتملا بیتنا اقطا و سمنا» یعنی:خانهٔ ما را پر از پنیر و روغن میکنی.

لغت:

قرض:عبور کردن.شاعر گوید:

الی ظعن یقرضن اجواز مشرف

شمالا و عن ایمانهن الفوارس

یعنی:بهودجهایی نگریستم که از میان«مشرف»و«فوارس»می گذشتند، اولی در سمت چپ و دومی در سمت راست آنها بود.کلمهٔ«قرض»در چیدن لباس و در قصیده نیز استعمال میشود.

فجوه:زمینی که وسعت دارد.فجوهٔ خانه،وسعت آن.

ایقاظ:جمع«یقظ»و«یقظان»یعنی بیدار.

رقود:جمع«راقد»یعنی خواب.

وصید:محل بستن در.آستانه و جلو در.

اعراب:

إِذٰا طَلَعَتْ...

فِی فَجْوَةٍ

:مفعول دوم«تری».

وَ هُمْ فِی فَجْوَةٍ مِنْهُ

:حال.

ذراعیه:مفعول«باسط»که اگر چه بمعنای ماضی است،لکن حکایت حال است.

المهتد:این کلمه را در اینجا بدون یاء و در سورۀ اعراف به یاء می نویسند.

حذف یاء در اسم جایز و در فعل جایز نیست زیرا در فعل اگر حذف شود علامت جزم است.

لَوِ اطَّلَعْتَ

:واو مکسور است.ضم آن نیز جایز است.

فرارا:مفعول مطلق.

رعبا:تمیز.

مقصود:

اکنون خداوند متعال به شرح حال آنها در غار،پرداخته،می فرماید:

وَ تَرَی الشَّمْسَ إِذٰا طَلَعَتْ تَزٰاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذٰاتَ الْیَمِینِ

:اگر هنگام طلوع،بخورشید نگاه میکردی،ملاحظه میکردی که به سمت راست،مایل شده است.

وَ إِذٰا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذٰاتَ الشِّمٰالِ

:و هنگـام غروب،در سـمت چپ غار قرار می گرفت و به این ترتیب،خورشـید هرگز،پرتو خود را بـداخل غار نمی تابانیـد و از غار و ساکنانش،منحرف بود.

این معنی از ابن عباس است.

وَ هُمْ فِی فَجْوَةٍ مِنْهُ

:آنها در فراخنای غار،غنوده بودند.قتاده گوید:

یعنی در فضای غار.

برخی گویند:منظور اینست که داخل غار طوری وسیع بود که اگر کسی

بر در آن می ایستاد،آنها را نمی دید و نسیم ملایم هوا بداخل غار می وزید و به آنها آسایش می بخشید.

آنها در فراخنای غار،از لطف خداوند برخوردار بودند.در این خوابگاه آرام و دور از سر و صدای انسانها،تنها خداوند مراقب آنها بود.شبهای تاریک، ستارگان بنات النعش (۱)،روبروی خوابگاه آنها بودند و از اعماق آسمان،به این گریز پایان حقیقت پژوه،چشمک می زدند.روزها و شبها و ماهها و سالها از پی یکدیگر سپری می شدند و خورشید،طبق برنامهٔ همیشگی،بامدادان اشعهٔ خود را از افق شرقی در همه جا می گسترانید و هنگام غروب،دامن خود را جمع میکرد و سر در افق غربی فرو می برد.دست تقدیر،آنها را طبق یک نقشهٔ دقیق بغاری رهنمون شده بود که در سایه و نیم سایهٔ جاودانی غرق بود و پرتو تابناک خورشید،آنها را نمی آزارد.محیط،کاملاـ برای یک خواب چند ساله،مساعد بود.در این مدت دراز،از گرما و سرما مصون بودند.

رنگ پوست آنها تغییر نکرد و لباس شان کهنه نشد.در کنج غار،جریان ملایم و فرحبخش نسیم شمالی،آنها را همواره نوازش میکرد،زیرا غار رو به شمال بود.

در اشارهٔ به همین مطالب است که می فرماید:

ذلِکَ مِنْ آیاتِ اللّهِ

:این است نمونه ای از آثار قدرت خداوند و دلایل و براهین روشن او.

مَنْ یَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ یُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیًّا مُرْشِداً

:مردمی که همچون اصحاب کهف،از هدایت الهی برخوردارند،هدایت یافتهٔ واقعی هستند و مردمی که همچون دقیانوس و دار و دسته اش از هدایت الهی بدورند و گمراه شده اند، برای آنها دوستی رهنما نمی یابی.

۱- ۱) هفت ستاره در آسمان در جهت قطب شمالی که آنها را دب اکبر هم می گویند و در دنبالهٔ آن هفت ستارهٔ دیگر است که آنها را دب اصغر می گویند و ستارهٔ قطبی در میان آنها قرار دارد. بنات النعش کبری و بنات النعش صغری هم می گویند.در فارسی هفت برادران و هفت برادر و هفت اورنگ و هفتورنگ هم گفته شده.(فرهنگ عمید)

وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقٰاظاً وَ هُمْ رُقُودٌ

:اگر به آنها نگاه میکردی،می پنداشتی که بیدار و آگاهند،حال آنکه آنها در حقیقت در خوابی خوش و عمیق فرو رفته بودند.

جبائی و جماعتی گویند:دیدگان آنها باز بود و تنفس میکردند،گویی میخواستند با یکدیگر تکلم کنند،اما سخن نمی گفتند.برخی گویند:آنها مانند آدمهای بیدار، به این پهلو و آن پهلو می گشتند.

وَ نُقَلِّبُهُمْ ذٰاتَ الْيَمِينِ وَ ذٰاتَ الشِّمٰالِ

:برای اینکه پیکر آنها خسته و آزرده نشود و زمین بدن آنها را نفرسايد و لباسشان کهنه نشود،ما آنها را از پهلوی راست به پهلوی چپ و از پهلوی چپ،به پهلوی راست،می گردانیدیم.

ابو هریره گوید:سالی دو بار،پهلو به پهلو می گشتند.

ابن عباس گوید:سالی یک بار.

وَ كَلْبُهُمْ بٰاسِطٌ ذِرٰاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ

:سگ ایشان،دست های خود را گسترده و بگفتۀ ابن عباس و مجاهد و قتاده،در جلو غار آرمیده بود.برخی گویند:بر در غار خفته بود.برخی گویند:بر در غار نیارامیده بود،بلکه بر در فراخنای غار یا در جلو آن خفته بود،زیرا کفار در طلب ایشان تا در غار آمدند و اگر سگ،بر در غار خفته بود، او را می دیدند.اگر در نزدیکی در غار هم خفته بود،بوجود او آگاه می شدند و نومیدانه باز نمی گشتند.حتی آنها در غار را با سنگ مسدود کردند.بعداً شبانی به آنجا آمد و سنگها را برداشت و بر در غار،برای گوسفندانش آغلی درست کرد،در حالی که اصحاب کهف هم در درون غار،آسوده بودند.این قول از جبائی است.عطا گوید:و صید، آستانۀ در است.

ابن عباس و بیشتر مفسران قرآن کریم گویند:اصحاب کهف،شبانه فرار کردند.

در بین راه به شبانی برخوردند که دارای سگی بود.شبان نیز پیرو دین آنها شد و با سگش با آنها براه افتاد.

کعب گوید:آنها در بین راه به سگی برخوردند که با آنها براه افتاد.چند بار او را از خود دور کردند و او بازنگشت.سرانجام به آنها گفت:از من نترسید.من به شما

خیانت نخواهم کرد.من دوستان خدا را دوست میدارم.شما بخوابید تا من پاسدار شما باشم.

برخی گوینـد:این سـگ،سـگ شـکاری آنهـا بود.مقاتـل گویـد:این سگ،زرد بود.ابن عباس گویـد:این سگ سـفید و سـیاه و نامش«قطمیر»بود.

در تفسیر حسن است که این سگ سیصد و نه سال بدون آب و غذا و خواب،در آنجا خوابید.

لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرٰاراً وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً

:اگر بغـار میرفـتی و آنهـا را در آن حـال می دیـدی،از آن مکـان می ترسـیدی و فرار میکردی،و دلـت از ترس،مالامـال می شد.خداوند برای محیط غار،رعب و وحشتی ایجاد کرده بود، که کسی جرأت نزدیک شدن بغار نداشته باشد و دست کسی به آنها نرسد و مزاحم آنها نشود و آنها تا مدت معین در آنجا بخوابند.

برخی گویند:آنجا چنان وحشـتناک بود که هر کس می دید،می ترسـید،بعید نیست که کفار وقتی بر در غار رسیدند،ترسیدند که داخل آن شوند،از اینرو در غار را مسدود کردند که ساکنان غار در آنجا جان بسپارند.

این هم لطفی بود از جـانب پروردگـار تـا درنـده ای یـا انسـانی بمحیـط غار راه نیابـد و آنها در امن و امان کامل باشـند و هیچ خطری جان و سلامت آنها را تهدید نکند.

برخی گویند:مو و ناخن آنها چنان بلند شده بود که هر کس آنها را میدید وحشت میکرد.

لکن این مطلب صـحیح نیست.زیرا آنهـا وقـتی بیـدار شدنـد،نفهمیدنـد چقـدر خوابیـده انـد و گفتنـد:یـک روز خوابیـده ایم یا کمتر(آیه ۱۹) سـعید بن جبیر از ابن عبـاس روایت کرده است که:در جنگ روم همراه معاویه بودم.لشـکر بغار اصـحاب کهف رسید.معاویه گفت:

-کاش می توانستیم اصحاب کهف را ببینیم.

گفتم:

-ترا به اینکار دسترسی نیست،زیرا خداوند بهتر از تو-یعنی پیامبر گرامی را-از اینکار منع کرد و فرمود:لو اطلعت علیهم...

معاویه گفت:

-من اینکار را دنبال می کنم تا از حال آنها اطلاع یابم.

چند نفر مأمور این کار کرد.آنها همین که داخل غار شدند،بادی سخت وزید و آنها را بیرون آورد. (۱)

۱- ۱) داستان اصحاب کهف،در شهر افسوس واقع شده است.افسوس نام شهری است در آسیای صغیر نزدیک دهنهٔ رود کایستر بفاصلهٔ چهل میل بطرف جنوب شرقی ازمیر واقع است.غار معروف، در دو فرسخی همین شهر واقع و بصورت زیارتگاه و دارای احترام است. پادشاه معاصر اصحاب کهف،«دقیانوس»یا«ذوقیوس»یا«دسیوس»(Decius)رومی است که از سال ۲۴۹ تا ۲۵۱ میلادی سلطنت داشته است. آن پادشاه که اصحاب کهف،در روزگار او از خواب بیدار شده اند«تاودوسیوس صغیر» امپراطور مسیحی دولت روم شرقی بوده که از سال ۴۰۸ تا ۴۵۰ میلادی سلطنت کرده و در روزگار این پادشاه،عقیدهٔ معاد روحانی و انکار معاد جسمانی رایج شده و حادثه اصحاب کهف برای ابطال این عقیده و اثبات قدرت الهی بر معاد جسمانی بظهور پیوسته است.(فرهنگ قصص قرآن) چنان که در متن بیان شد،مفسران قرآن معتقدند که غار رو بطرف شمال بوده است.بخصوص که بنظر ایشان این غار،همان غار شهر افسوس بوده است و چنان که گفته اند غار مذکور رو بطرف شمال است. حضرت استاد علامهٔ طباطبائی معتقدند که خصوصیات این غار،با غار اصحاب کهف، مطابقت نمی کند،زیرا از ظاهر قرآن بر می آید که بعدها بر آن غار مسجدی بنا کردند،در حالی که در غار افسوس و حول و حوش آن اثری از مسجد دیده نمیشود. از اینرو ایشان ترجیح داده اند که مقصود غاری است در هشت کیلومتری عمان،پایتخت اردن هاشمی که روی آن بطرف جنوب و بالای آن آثار کلیسای بیزنطی است که پس از غلبهٔ اسلام، تبدیل به مسجد اسلامی گردیده است.همچنین در جلو این غار نیز مسجد دیگری است که سابقاً کلیسا بوده و بارها تجدید بنا شده است.بر دیوار این غار نقاشیها و خطوط یونانی غیر خوانایی به چشم می خورد.همچنین صورت یک سگ نیز بر دیوار غار منقوش است.تعدادی قبر نیز در کف غار موجود است که تعداد آنها به هشت یا هفت قبر می رسد.

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۱۹ تا ۲۰]

اشاره

وَ كَذٰلِكَ بَعَثْنٰاهُمْ لِيَتَسٰاءَلُوا بَيْنَهُمْ قٰالَ قٰائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قٰالُوا لَبِثْنٰا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قٰالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمٰا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهٰا أَزْكىٰ طَعٰاماً فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لْيَتَلَطَّفْ وَ لاٰ يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَداً (۱۹) إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً (۲۰)

ترجمه:

و همچنین آنها را بیدار کردیم تا در میان خود پرسش کنند.یکی از آنها گفت:

چقدر خوابیده اید؟گفتند:یک روز یا قسمتی از یک روز!گفتند:پروردگار شما داناتر است که چقدر خوابیده اید.یکی از شما با این پول شما به شهر برود تا بنگرد که طعام کدام،پاکیزه تر است و از آن،غذایی برای شما بیاورد و کاملا دقت کند و کسی را بحال شما آگاه نسازد.زیرا اگر آنها بر شما دست یابند،شما را سنگباران می کنند یا شما را بکیش خود باز می گردانند و دیگر هرگز رستگار نخواهید شد.

قرائت:

بورقکم:ابو عمرو و حمزه و خلف به سکون راء و دیگران به کسر راء خوانده اند.

در کلمۀ«و رق»چهار لغت است:فتح واو و کسر راء که اصل همین است.فتح

واو و سکون راء.کسر واو و سکون راء و دیگری ادغام راء در قاف.ابن جنی گوید:مقصود مخفی شدن راء است نه ادغام آن.

اعراب:

کَمْ لَبِثْتُمْ

:کم یوماً لبثتم.«کم»مفعول است برای«لبثتم»و تمیز حذف شده است.

بدلیل اینکه در جواب گوید: «لَبِثْنا یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ» أَیُّها أَزْکی طَعاماً :این جمله،مفعول است برای«فلینظر»و«طعاماً» تمیز است.

مقصود:

وَ کَذٰلِکَ بَعَثْناهُمْ لِیَتَسٰاءَلُوا بَیْنَهُمْ

:داستان اصحاب کهف،سراسر حیرت- آور است.در اینجا خداوند متعال می فرماید:هم چنان که ما نسبت به آنان کارهایی عجیب کردیم و آنها را برای مدتی دراز نگه داشتیم،آنها را از خواب برانگیختیم و از آن خواب مرگ آسا زندگی بخشیدیم،تا در میان آنها بحث و اختلاف،بر سر مدت خوابشان درگیر شود و از آنجا آفریدگار خود را بهتر بشناسند و روشنی پرتو ایمان در کانون قلبشان فزونی گیرد.

قٰالَ قٰائِلٌ مِنْهُمْ کَمْ لَبِثْتُمْ قٰالُوا لَبِثْنٰا یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ

:مفسران قرآن گویند:آنها بامدادان داخل غار شده بودند و هنگام عصر از خواب نوشین بیدار گشتند.از اینرو همین که سر از خواب برداشتند،یکی گفت:چقدر خوابیده اید؟پاسخ دادند:روزی!اما همین که دیدند هنوز خورشید در آسمان پرتو افشانی می کند، فهمیدند که هنوز قسمتی از روز باقی است و گفتند:یا قسمتی از روز! قٰالُوا رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمٰا لَبِثْتُمْ :ابن عباس می گوید:این گوینده،رئیس ایشان تملیخا بود که علم مدت خواب را بخدا باز گردانیده،گفت:خدای شما بمدت خواب شما داناتر است.

فَابْعَثُوا أَحَدَکُمْ بِوَرِقِکُمْ هٰذِهِ إِلَی الْمَدِینَهِ

:ابن عباس می گوید:با آنها درهم هایی به سکۀ پادشاه آن عصر بود،گفتند:یکی از شما این پولها را بگیرد و برای

تهیهٔ غذا به شهر برود.

فَلْيَنْظُرْ أَيُّهٰا أَزْكىٰ طَعٰاماً

:ابن عباس گوید:یعنی:دقت کند که کدام غذا پاکتر و حلالتر است،زیرا آنها مجوسی بودند و در میان آنها افراد مؤمنی هم بودند که ایمان خود را آشکار نمیکردند و غذای آنها طاهر بود و حیوان را بر طبق احکام دینی سر می بریدند.

کلبی گوید:یعنی دقت کند که کدام طعام،بهتر و پاکیزه تر است.

عکرمه گوید:یعنی دقت کند که پیش کدام فروشنده،خوراکیهای بیشتری وجود دارد،زیرا چنین کسی بطور حتم،غذاهای بهتر هم دارد.

برخی گویند:این مطلب را از این نظر می گفتند که آنها برخی از خوراکیهای مردم شهر را حلال نمی شمردند.

فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ

:و برای شما چیزی تهیه کند که بخورید و رفع گرسنگی کنید.

وَ لْيَتَلَطَّفْ

:کسی که به شهر می رود،باید با دقت و تدبیر باشد که از حال او مردم شهر آگاه نشوند.

وَ لاٰ يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَداً

:و کاری کند که کسی از شما و محل سکونتتان اطلاع پیدا نکند.

برخی گویند:یعنی در موقع خریدن جنس،ملایم باشد و با فروشنده، نزاع نکند.

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ

:زیرا اگر آنها جای شما را پیدا کنند و بر شما دست بیابند،شما را سنگباران کرده،به دشوارترین وضعی به قتل می رسانند،یا اینکه شما را بدین خود بر می گردانند.این معنی از حسن است.

ابن جریح گوید:یعنی شما را اذیت می کنند و به شما حرف زشت می زنند.

وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً

:اگر این کار بکنید،هرگز رستگار نمی شوید و راهی به نیکی و سعادت نمی یابید.

پرسش:

هر گاه کسی را اجبار کنند که اظهار کفر کند،لطمه ای برستگاری او وارد نمیشود،بنا بر این معنای آیه چیست؟ پاسخ:

مقصود این است که شما را بدین خود دعوت می کنند،نه اینکه اجبار می کنند.

ممکن است در آن زمان تقیه جایز نبوده است.بنا بر این اگر اظهار کفر میکردند، اگر چه از روی اجبار هم بود،برستگاری آنها لطمه میخورد.

ص :۳۲

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۲۱ تا ۲۴]

اشاره

وَ کَذٰلِکَ أَعْثَرْنٰا عَلَیْهِمْ لِیَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اَللّٰهِ حَقٌّ وَ أَنَّ اَلسّٰاعَةَ لاٰ رَیْبَ فِیهٰا إِذْ یَتَنٰازَعُونَ بَیْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقٰالُوا اِبْنُوا عَلَیْهِمْ بُنْیٰاناً رَبُّهُمْ
أَعْلَمُ بِهِمْ قٰالَ اَلَّذِینَ غَلَبُوا عَلیٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِمْ مَسْجِداً (۲۱) سَیَقُولُونَ ثَلاٰثَةٌ رٰابِعُهُمْ کَلْبُهُمْ وَ یَقُولُونَ خَمْسَةٌ سٰادِسُهُمْ کَلْبُهُمْ
رَجْماً بِالْغَیْبِ وَ یَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثٰامِنُهُمْ کَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّی أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مٰا یَعْلَمُهُمْ إِلاّٰ قَلِیلٌ فَلاٰ تُمٰارِ فِیهِمْ إِلاّٰ مِرٰاءً ظٰاهِراً وَ لاٰ تَسْتَفْتِ
فِیهِمْ مِنْهُمْ أَحَداً (۲۲) وَ لاٰ تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فٰاعِلٌ ذٰلِکَ غَداً (۲۳) إِلاّٰ أَنْ یَشٰاءَ اَللّٰهُ وَ اُذْکُرْ رَبَّکَ إِذٰا نَسِیتَ وَ قُلْ عَسیٰ أَنْ یَهْدِیَنِ
رَبِّی لِأَقْرَبَ مِنْ هٰذٰا رَشَداً (۲۴)

ص: ۳۳

ترجمه:

و همچنین مردم را از حال آنها مطلع کردیم تا بدانند که وعدهٔ خدا حق است و در بارهٔ قیامت تردیدی نیست.(این کار را هنگامی کردیم)که میان خویش در بارهٔ کار آنها اختلاف کرده،می گفتند:بر آنها بنایی بسازید.پروردگارشان بکارشان داناتر است و کسانی که بر کار آنها غلبه یافته بودند،گفتند:بر آنها مسجدی می سازیم.

خواهند گفت:آنها سه تن بودند و چهارمشان سگشان بود و گویند:آنها پنج تن بودند و ششم ایشان سگشان بود و تیر بتاریکی می افکنند و از غیب خبر می دهند.

و گویند:آنها هفت تننـد و هشتم ایشان سگشان خواهد بود.بگو:پروردگارم به عدهٔ آنها داناتر است.جز کمی از مردم،کسی عدهٔ آنها را نمی داند.در مورد آنها مجادله مکن،مگر مجادله ای آشکار و در بارهٔ ایشان از هیچیک از اهل کتاب،نظر مخواه و در بارهٔ هیچ چیز مگو که فردا انجام میدهم،مگر اینکه خدا بخواهد و هر گاه فراموش کردی،خدا را یاد کن و بگو:شاید پروردگارم مرا به چیزی هدایت کند که از این به صواب نزدیکتر باشد.

تعداد آیات:

تعداد این آیات چهارتاست.لکن برخی«الا قلیل»را پایان آیهٔ ۲۲ دانسته اند و برخی«غداً»را پایان آیهٔ ۲۳ دانسته اند.

لغت:

عثر:اطلاع.اعثار:مطلع ساختن.عاثور:گودالی است که برای شکار شیر حفر می کنند.

مراء:جدال

اعراب:

إِذْ يَتَنٰازَعُونَ

:ممکن است منصوب به«اعثرنا»یا به«لیعلموا»باشد.

علت اینکه:در «وَ ثٰامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ» واو آورده و در «رٰابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ» و...نیاورده این است که در اینجا جملهٔ «وَ ثٰامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ» عطف است بر جملهٔ«سبعه»به تقدیر

ص: ۳۴

«هم سبعه»و در موارد سابق بوسیلهٔ جمله،توصیف نکره کرده است. (۱)

مقصود:

وَ كَذٰلِكَ أَعْثَرْنٰا عَلَيْهِمْ

:همانطوری که آنها را بخواب بردیم و پس از سالهای متمادی آنها را بیدار کردیم،مردم شهر را از حال و سرگذشت آنها با خبر ساختیم.

مفسران قرآن کریم می گویند:

همین که آنها فرار کردند و داخل غار شدند،شاه بد سگال،دستور داد که:در غار را مسدود سازند و آنها را در غار زندانی کنند،تا از تشنگی و گرسنگی جان سپارند و همان غار،گور آنها باشد،بخیال اینکه آنها بیدار هستند.

دو نفر آدم مؤمن،شرح حال این مردان حق طلب را با همهٔ خصوصیات آنها، بر لوحی نگاشتند و در صندوقی مسین نهادند و در دیوار غار،پنهان کردند،به این امید که در آینده مردم با ایمانی پیدا شوند و با خواندن آن مطالب،از حال آنها آگاه شوند.

مردم آن عصر منقرض شدند.سالها از پی یکدیگر گذشتند.ملتها و پادشاهانی یکی پس از دیگری آمدند و رفتند.سرانجام مردی صالح،بنام«تدلیس»یا-بقول

ص:۳۵

۱- ۱) مؤلف بزرگوار،در مورد دو جمله که به یکدیگر ارتباط دارند،مطالبی از ابو علی فارسی نقل کرده است که ما برای رعایت حال خوانندگان از ترجمه آن خودداری کردیم.خلاصهٔ مطالب این است که:دو جمله که نسبت بیکدیگر ارتباط دارند،یا میان آنها واو عطف،ذکر میشود یا نه.قسم دوم چهار حالت دارد:۱-جملهٔ دوم صفت است ۲-حال است ۳-تفسیر است ۴-هیچیک از سه حالت سابق نیست،بلکه فقط در جملهٔ دوم،چیزی ذکر شده است که در جملهٔ قبل هم آمده. چنین جمله ای را میتوان با واو عطف آورد یا بدون واو عطف.مثل: ثَلاٰثَةٌ رٰابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ... و سَبْعَةٌ وَ ثٰامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ .بدین ترتیب آوردن و نیاوردن واو یکسان است.لکن استاد علامهٔ طباطبائی مد ظله،می فرمایند:این واو همان است که بر سر جمله ای در می آید که صفت نکره یا حال از معرفه است.فایدهٔ آن این است که دلالت بر ثبوت صفت برای موصوف می کند.بنا بر این آنهایی که می گفتند:اصحاب کهف،هفت نفرند و هشتمی ایشان سگ ایشان است،این مطلب را از روی یقین می گفتند و بصرف گمان متکی نبودند.زیرا خداوند ادعاهای قبلی را«رجم بالغیب»دانست ولی بدنبال این اظهار،فرمود:جز عدهٔ قلیلی تعداد آنها را نمی دانستند.

محمـد بن اسـحاق«بندوسـيس»-به پادشاهی رسـيد.در زمان او عقايد مختلفی در ميان مردم پيدا شد.دسـته ای به خداوند و روز قيامت،ايمان داشتند و دسته ای منكر بودند.

شاه،از اين اختلاف،دلتنگ شده،به درگاه خداوند استغاثه كرد و گفت:

-خدايا اختلاف اين مردم را می نگری،برای آنها نشان و دليلی بفرست كه بدانند قيامت حق است و در آن شكی نيست.

خداوند بر قلب يكی از اهالی شهر الهام كرد كه ديوار غار را خراب كند و برای گوسفندانش آغلی بسازد.وی اين كار را كرد و همراه خراب شـدن ديـوار،خـواب شـدگان چنـد صـد سـاله،از خواب شـيرين بيـدار شدنـد و برای تهيـهٔ غـذا يكی را به شـهر فرستادند.

مردم از حال آنها مطلع شدنـد و شاه را از واقعه آگاه كردند،تا هر چه زودتر بغار برود و نمونه ای از دلايل روشن پروردگار را مشاهده كند.همين كه خبر به او رسيد،خدا را ستايش كرد و با مردم شهر بسوی غار رهسپار شد.

لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ أَنَّ السّٰاعَةَ لاٰ رَيْبَ فِيهٰا

:نتيجـهٔ اين كار و اين آگاهی شاه و مردم،اين بود كه فهميدنـد وعـدهٔ خدا در پيرامون زنده شدن مردگان و ثواب و عقاب حق است و قيامت،قطعی و مسـلم است و در آن شـكی نيست،زيرا كسـی كه بتواند مدتی دراز،افرادی را بخواب كند،سپس آنها را بيدار سازد،قادر است كه مردم را بميراند،سپس زنده گرداند.

إِذْ يَتَنٰازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ

:اين برنامـهٔ آموزنـده را هنگـامی اجرا كرديم كه آنها در بارهٔ زنـده شـدن مردگان اختلاف داشـتند. دسـته ای بكلی منكر معاد بودند و دسـته ای می گفتند:تنها ارواح مردگان در روز قيامت محشور می شوند.دسـته ای هم معتقد بودند كه خداوند در روز قيامت جسم و روح را مبعوث می كند.

عكرمه گويد:علت اضافهٔ«امر»به ايشان اين است كه آنها در بارهٔ آن اختلاف داشتند.

ابن عباس گويـد:مقصود اين است كه آنها اختلاف كردنـد كه آنها چقـدر در غار خوابيده اند و چند نفر هسـتند و بايد با آنها چه كرد،زيرا همين كه شاه و مردم وارد

ص :۳۶

غار شدند و بسؤال پرداختند،آنها بر زمین افتادند و جان سپردند.شاه گفت:

-حادثهٔ عجیبی است!چه باید کرد؟ برخی گفتند:

-بر سر آنها بنایی بسازید تا مقبرهٔ آنها بیادگار بماند.

برخی گفتند:

-بر در غار،مسجدی بسازید.

این گفتگوها هنگامی پیدا شد،که مردم از مرگ آنها آگاه شده بودند.

فَقالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْياناً

:مشرکین این عصر،پیشنهاد کردند که در برابر غار بنایی بسازید و آنها را از چشم مردم پنهان کنید.

رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ

:خداوند به حال آنها نسبت به مسائلی که مورد اختلاف واقع شده بود،داناتر است.

برخی گویند:این جمله هم،سخن مردم شهر است.یعنی:خدایی که آنها را بخواب برد و بیدار کرد،به حال و چگونگی کار آنها داناتر است.

برخی گویند:یعنی خدا داناتر است که آیا آنها زنده اند و بخواب رفته اند، یا اینکه مرده اند،زیرا برخی معتقدند که آنها جان سپرده اند و برخی معتقدند که آنها تا روز قیامت زنده هستند.

قالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً

:پادشاه مؤمن و اطرافیانش و بقولی دوستان اصحاب کهف و بقولی بزرگان شهر،گفتند:در اینجا مسجدی می سازیم تا عبادتگاه مردم باشد و مردم از برکات آنها بدرگاه خدای بزرگ نیایش کنند و باطن خود را صفا بخشند.

از این آیه بر می آید که همواره غلبه با مردم مؤمن است.

حسن گوید:یعنی در آنجا مسجدی بنا کنیم تا هر گاه اصحاب کهف بیدار شدند در آنجا نماز بخوانند.

در روایت است که:چون فرستادهٔ اصحاب کهف،از شهر بازگشت و آنها را از

مدت طولانی خوابشان آگاه ساخت،از خداوند درخواست کردند که آنها را بحال اول بازگرداند.خداوند یک بار دیگر آنها را بحال پیش بازگردانید و میان مردم شهر و ایشان حایلی ایجاد کرد.باین نحو که آنها راه غار را گم کردند و به ساکنان غار دست نیافتند.

اکنون خداوند متعال در بارهٔ اختلاف مردم در بارهٔ تعداد اصحاب کهف، می فرماید:

سَيَقُولُونَ ثَلاٰثَةٌ رٰابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سٰادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْماً بِالْغَيْبِ

:گروهی از مردم می گویند:اصحاب کهف سه نفرند و چهارمی سگ ایشان است و گروهی می گویند:آنها پنج نفر و ششمی سگ ایشان است.اینها همه متکی به گمان خود هستند و در اینباره یقینی ندارند.

این معنی از قتاده است.

وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثٰامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ

:گروهی هم می گویند:آنها هفت نفرند و هشتمی سگ ایشان است.

برخی گویند:در اینجا خداوند خبر می دهد که بزودی در بارهٔ عدهٔ اصحاب کهف،اختلاف پیدا میشود.هنگامی که نصارای نجران،خدمت پیامبر گرامی اسلام،شرفیاب شدند،این اختلاف پیدا شد.نصارای یعقوبی گفتند:آنها سه نفرند و چهارمی سگ ایشان است.نصارای نسطوری گفتند:آنها پنج نفرند و ششمی سگ ایشان است.مسلمانان گفتند:آنها هفت نفرند و هشتمی سگ ایشان است.

قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مٰا يَعْلَمُهُمْ إِلاّٰ قَلِيلٌ

:ای محمد،بگو:پروردگار من بعدهٔ آنها داناتر است و جز گروه کمی از مردم،به تعداد آنها عالم نیستند.

این معنی از قتاده است.

عطا گوید:یعنی عدهٔ کمی از اهل کتاب به تعداد آنها عالمند.

ابن عباس گوید:من از همان عدهٔ کم هستم.آنها هفت نفرند و هشتمی سگ ایشان است.ظاهر این است که وی این مطلب را از پیامبر گرامی اسلام بدست

آورده است.

ضحاك از ابن عباس روايت كرده است كه آنها عبارتند از:

۱-مكسلمينا.

۲-تمليخا.

۳-مرطولس.

۴-نينونس.

۵-سارينوس.

۶-دربونس.

۷-كشوطينونس شبان.

فَلاٰ تُمٰارِ فِيهِمْ إِلاّٰ مِرٰاءً ظٰاهِراً

:در اينباره وجوهى گفته اند:

۱-ابن عباس و قتاده و مجاهد گويند:يعنى با آنها مجادله مكن،مگر از روى دليل و برهانى كه از جانب خداوند در اينباره بدست آورده اى.اين است معناى«مراء» يا مجادلۀ ظاهر.

۲-يعنى:با آنها طورى مجادله كن كه منظور تو بخوبى براى آنها روشن باشد.

بگو:عددى كه شما اظهار ميداريد مورد قبول مخالفان شما نيست.ممكن است گفتۀ شما راست باشد و ممكن است گفتۀ آنها راست باشد،بنا بر اين بياييد تا اين مطلب را از روى دليل براى شما روشن كنم.

۳-مقصود اين است كه هر گونه بحث و گفتگويى در اينباره بايد در حضور مردم باشد،زيرا اگر در خلوت،مطلبى به آنها بگويى،آنها پيش مردمان كوتاه فكر، گفتۀ ترا تغيير ميدهند و مردم را به اشتباه مى كشانند و ادعا مى كنند كه،آنها از اين مطلب آگاهند و از دانش هاى پيچيدۀ آنهاست.

وَ لاٰ تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَداً

:در بارۀ عده و حالات اصحاب كهف،از اهل كتاب هرگز سؤالى نكن.اين معنى از ابن عباس،مجاهد و قتاده است.در اينجا اگر چه خطاب به پيامبر گرامى اسلام است،اما مقصود،مردم مسلمان است كه در اينباره

رجوع به یهود نکنند و از آنها چیزی نپرسند،زیرا پیامبر به گفتهٔ خداوند اعتماد داشت و از کسی سؤال نمیکرد.

وَ لاٰ تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فٰاعِلٌ ذٰلِکَ غَداً إِلاّٰ أَنْ یَشٰاءَ اللّٰهُ

:در بارهٔ معنای این جمله، چند وجه است:

۱-خداوند پیامبر خود را منع می کند از اینکه بگوید:فردا فلان کار را خواهم کرد،مگر اینکه آن کار را بخواست و مشیت خداوند مقید سازد و بگوید:

«ان شاء اللّٰه».اخفش گوید:یعنی«الا ان تقول ان شاء اللّٰه»پس از حذف فعل«تقول»فعل مشیت،بصورت فعل مستقبل در آمد.

بنا بر این،خداوند میخواهد مردم را ادب کند و تعلیم دهد که هر گاه از کاری در آینده خبر می دهند،این کلمه را بگویند،تا بطور قطع ادا نشده باشد.تا اگر انجام نگرفت،دروغی نگفته باشند و مخالفتی نسبت بسوگندی که ممکن است یاد شده باشد،صورت نگیرد.این وجه،مضمون گفتهٔ ابن عباس است.

۲- «أَنْ یَشٰاءَ اللّٰهُ» بر حسب ظاهر،جانشین مصدر است.یعنی:نگو:کاری را فردا انجام میدهم مگر بر حسب مشیت خداوند.

این وجه،از فراء است و وجه خوبی است و احتیاج به تقدیر و حذف در کلام نیست.مقصود این است که:نگو:کاری انجام میدهم مگر آنچه خداوند بخواهد و اراده کند.بدیهی است که خداوند جز طاعت و نیکی اراده نمیکند،بنا بر این مثل اینکه گفته است:نگو:کاری را میکنم.بلکه بگو تنها نیکیها و طاعات را انجام میدهم.

ممکن است گفته شود:بنا بر این تنها انسان میتواند خبر دهد که در آینده، طاعت را انجام میدهم.در حالی که بدون تردید،انسان می تواند بگوید که در آینده، کارهای مباح را انجام میدهم.بدیهی است که کار مباح،مثل سفر تفریحی،عبادت و طاعت نیست.

لکن باید توجه داشت که این نهی برای حرمت نیست،بلکه برای ارشاد و

راهنمایی است،زیرا اگر کسی این دستور را اطاعت نکند،بدون تردید گناهی نکرده است.

۳-مقصود نهی از این است که:انسان بگوید فردا فلان کار را خواهم کرد، زیرا ممکن است پیش از انجام آن کار از میان برود یا اینکه حادثه ای از قبیل بیماری و...پیش آید که نتواند انجام دهد یا از آن تصمیم منصرف شود.در هر صورت،اگر کار را نتوانست یا نخواست انجام دهد،دروغ گفته است،بنا بر این بهتر است که استثنا کند و عمل خود را به مشیت خداوند مشروط سازد،تا از دروغ مصون بماند. (۱)

بنا بر این،اگر بگوید:فردا-انشاء اللّه-به مسجد می روم،از دروغ گفتن ایمن است، زیرا اگر خداوند،روز دیگر او را موفق ساخت که به مسجد برود،دروغ نگفته است و اگر هم او را توفیق نبخشید و نتوانست به مسجد برود،باز هم دروغ نگفته است، زیرا خواست خدا نبوده است.

این معنی از جبائی است.

قبلا گفتیم که:از پیامبر،داستان اصحاب کهف و ذو القرنین را سؤال کردند.

وعده داد که روز دیگر پاسخ می دهد،ولی«انشاء اللّه»نگفت،از اینرو وحی خداوند بر پیامبر،قطع شد، بطوری که بمشقت افتاد.خداوند این آیه را نازل کرد و پیامبر خود را امر فرمود که هر گاه وعده ای می دهد،استثنا کند و مشیت الهی را از یاد نبرد.

وَ اذْکُرْ رَبَّکَ إِذٰا نَسِیتَ

:در اینباره دو وجه است:

۱-این کلام،متصل به سابق است.در عین حال،در بارهٔ آن اختلاف کرده اند:

ابن عباس گوید:منظور این است که اگر استثناء را فراموش کردی،هر گاه یادت

۱- ۱) مولوی نیز در داستان عشق پادشاه و کنیزک چنین گوید: گر خدا خواهد نگفتند از بطر پس خدا بنمودشان عجز بشر ترک استثنا مرادم قسو نیست نی همین گفتن که عارض حالتیست ای بسا ناورده استثنا بگفت جان او با جان استثناست جفت

آمد،بگو:ان شاء اللّه.اگر چه یک روز یا یک ماه یا یک سال گذشته باشد.از ائمهٔ ما(ع) نیز همین طور روایت شده است.

ممکن است وجه آن این باشد که هر گاه پس از فراموشی استثنا کند،همان ثواب،نصیبش میشود،بدون اینکه استثنا در اصل کلام تأثیری داشته باشد و اگر سوگندی یاد کرده است،باعث سقوط کفار شود.ظاهراً منظور ابن عباس هم همین است.

حسن و مجاهد گویند:منظور این است که:تا از آن مجلس برنخاسته ای، انشاء اللّه بگو.

برخی گویند:یعنی اگر هنوز مشغول سخن هستی و یادت بیاید که انشاء اللّه نگفته ای،هنوز فرصت از دست نرفته است و می توانی بگویی.این معنی بهتر از سایر معانی است.

اصم گوید:یعنی هر گاه انشاء اللّه نگفتی و از گفتار خود پشیمان شدی،خدا را یاد کن.

۲-این کلام،مستقل است و ارتباطی به سابق ندارد.در اینباره نیز اختلاف کرده اند:

عکرمه گوید:مقصود این است که هر گاه دچار خشم شدی،خدا را استغفار کن،تا آتش خشمت خاموش شود.

جبائی گوید:مقصود این است که انسان توجه بخدا داشته باشد.یعنی:هر گاه چیزی را که مورد نیازت هست،فراموش کردی،خدا را یاد کن تا ترا متذکر سازد.

ضحاک و سدی گویند:مقصود نماز است.یعنی هر گاه نمازی را فراموش کردی آن نماز را بخوان.

مرحوم سید مرتضی می فرماید:استثنایی که در کلام آورده میشود،دارای چند وجه است:گاهی استثنا را در قسم و طلاق و آزاد کردن بردگان و سایر عقدها می آورند.

در این صورت،هیچیک از این امور،واقع نخواهد شد و برای چنین سخنی هیچگونه تأثیری نیست و حکمی ندارد.طبق این وجه،جایز است که استثنا را در کارهایی که

در گذشته انجام داده است،بکار برد و بگوید:انشاء اللّه،دیروز داخل خانه شده ام! بدینترتیب،این سخن،خبر قطعی نیست و حکمی ندارد،البته نمی توان گفت:انشاء اللّه، فلان معصیت را کرده ام!زیرا چنین سخنی بی پروایی انسان را در برابر خداوند بزرگ،نشان می دهد،ممکن است آیهٔ شریفه،به همین وجه،نظر داشته باشد.

گاهی هم استثنا را در کلام می آورند و منظور جلب لطف خداوند و ایجاد تسهیلات برای انجام کاری است که مورد نظر است.این وجه،اختصاص بطاعات دارد.

بنا بر این اگر کسی بگوید:فردا انشاء اللّه دینم را ادا میکنم یا نماز میخوانم،منظور این است که:اگر لطف خداوند شامل حالم بشود و امکاناتی برایم فراهم آورد،این کار را انجام خواهم داد.اگر کسی همین مطلب را با یک سوگند ادا کرده،بگوید:

بخدا،فردا انشاء اللّه دینم را ادا خواهم کرد،در صورتی که فردا دینش را ادا نکند، مخالفت سوگند نکرده و کفاره ای بر عهده اش نیست،زیرا اگر فردا نتوانست انجام دهد،معلوم میشود که لطف خداوند،شامل حالش نشده است.بدیهی است که این وجه را نمیتوان،مورد نظر آیهٔ شریفه دانست،زیرا این وجه،مخصوص طاعات است و آیه،شامل هر کاری که زشت نباشد میشود،خواه طاعت باشد یا طاعت نباشد.این مطلب،اجماعی مسلمین است.می گویند:در مورد هر کاری که ناپسند نباشد،می توان انشاء اللّه گفت.

گاهی استثنا را در کلام ذکر می کنند و منظور این است که اگر امکان و قدرتی نسبت به عمل فراهم باشد.گوینده منظورش این است که بر آن حالی که هست،باقی بماند تا کاری را انجام دهد.اگر انشاء اللّه را در مورد کارهای مباح،به کار بریم،منظور همین وجه است.ممکن است آیهٔ شریفه را بر همین وجه،حمل کرد.

گاهی منظور از استثنا هیچیک از وجوه فوق نیست،بلکه -صرفاً-منظور دلبستگی و توجه بذات خداوند است.این استثنا در راست بودن و دروغ بودن کلام، تأثیری ندارد،زیرا منظور این است که:من فلان کار را خواهم کرد،در حالی که به- خداوند توجه و دلبستگی دارم و حاجت خود را بدرگاه او اظهار می کنم.ممکن است

ص :۴۳

آیه،ناظر به همین وجه باشد.مرحوم سید،سپس میفرماید:

با توجه به آنچه گذشت،جواب گفتار جبریان روشن میشود.آنها می گویند:

-اگر خداونـد،تنها ارادهٔ طاعت می کند،نه معصیت،لازم است که اگر بدهکاری بگوید:بخدا سوگند،فردا-انشاء اللّه-حقت را می دهم،و فردا حقش را ندهـد، مخـالفت قسم کرده باشـد،زیرا از ناحیـهٔ خداونـد-بنظر شـما-مـانعی بر سـر راه ادای حق نبوده است.در حقیقت او خواسته و بدهکار نخواسته است.بنا بر این بدهکار باید کفاره بدهد و این استثنا اثری ندارد.چنان که اگر بگویـد:بخـدا-اگر زیـد برخاست- حقت را می دهم.هر گاه زیـد برخیزد و او حق طرف را ندهـد،مخالفت کرده و بایـد کفاره بدهد.بدیهی است که اگر کسی در این مورد،ملتزم بوجوب کفاره شود،بر خلاف اجماع مسلمین است.

پایان سخن سید مرتضی رضی اللّه تعالی عنه.

وَ قُلْ عَسىٰ أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّى لِأَقْرَبَ مِنْ هٰذا رَشَداً

:بگو:امید است خداوند معجزات و دلایلی برای اثبات نبوت،بمن عطا کند که از داستان اصحاب کهف،قویتر و رساتر باشند.

این معنی از زجاج است.

خداونـد متعـال به پیـامبر خـود دلایـل و معجزاتی قویـتر عطـا کرد،زیرا او را از علوم غیـبی دربـارهٔ سـرگذشت پیـامبران و آثـار آنها،آگاه گردانید.اینها دلایلی بودند روشنتر و قویتر از داستان اصحاب کهف.

جبـائی گویـد:مقصود این است که:از خـدا بخواه تـا هر گـاه چیزی را فراموش کردی،بیاد تو آورد و بگو:اگر آنچه را فراموش کرده ام،بیادم نیاورد،چیزی را بیادم خواهد آورد،که برای من نافعتر خواهد بود.

ص :۴۴

[سوره الكهف (١٨): آيات ٢۵ تا ٢٧]

اشاره

وَ لَبِثُوا فِی كَهْفِهِمْ ثَلاٰثَ مِائَةٍ سِنِینَ وَ اِزْدَادُوا تِسْعاً (٢۵) قُلِ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا لَبِثُوا لَهُ غَیْبُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ مٰا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ یُشْرِكُ فِی حُكْمِهِ أَحَداً (٢۶) وَ اُتْلُ مٰا أُوحِیَ إِلَیْكَ مِنْ كِتٰابِ رَبِّكَ لاٰ مُبَدِّلَ لِكَلِمٰاتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً (٢٧)

ترجمه:

آنها در غارشان سیصد سال به سر بردند و نه سال بر آن افزودند،بگو:خداوند داناتر است كه آنها چه مدت بسر بردند.علم غیب آسمانها و زمین،ویژۀ اوست.عجب خدای بینا و شنوایی است!جز او دوستی ندارند و هیچكس را در حكم شریك خود نمی سازد.از كتاب پروردگارت آنچه بر تو نازل شده است،بخوان.كلمات او را تغییر دهنده ای نیست و هرگز جز او پناهی نخواهی یافت.

قرائت:

ثَلاٰثَ مِائَةٍ سِنِینَ :كوفیان-بجز عاصم-«مائه»را اضافه به«سنین»و دیگران «مائه»را به تنوین خوانده اند.

بدیهی است كه«سنین»تمیز است برای«مائه»لكن اضافۀ«مائه»به«سنین» جایز نیست،زیرا بقول ابو الحسن «مائه سنین»به اضافه،در میان عرب معمول نیست.

ص:۴۵

لکن در مورد ثَلاٰثَ مِائَةٍ سِنِینَ بصورت اضافه،در میان برخی از عرب،معمول است.

ابو علی می گوید:اضافهٔ این عدد،هم بمفرد جایز است مثل«ثلاثمائه رجل»و هم به جمع،مثل:

فما زودونی غیر سحق عمامه

و خمس مئی منها قسی و زائف

یعنی:آنها جز عمامه ای کهنه و پانصد درهم که برخی از آنها قلب و فاسد بود، برای من باقی نگذاشتند.(در اینجا«مئی»جمع«مائه»است) اگر«مائه»را بنصب،بخوانیم،دربارهٔ نصب«سنین»دو قول است:یکی اینکه بدل یا عطف بیان است.دیگر اینکه تمیز است.مثل:

اذا عاش الفتی ماتین عاماً

فقد ذهب اللذاذه و الفتاء

یعنی:هر گاه انسان دویست سال عمر کند،لذت زندگی و جوانی را از کف می دهد.در اینجا«عاماً»تمیز است.

ابن عامر و روح و زید و سهل،«الا تشرک»به صیغهٔ نهی و دیگران«لا یشرک» خوانده اند لکن قرائت دوم،از قرائت اول بهتر است،زیرا مرجع ضمیر ذکر شده و قبلا ضمایر سوم شخص بکار رفته است.

مقصود:

اکنون خداوند،در بارهٔ مدت خواب اصحاب کهف،می فرماید:

وَ لَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ ثَلاٰثَ مِائَةٍ سِنِینَ وَ ازْدَادُوا تِسْعاً

:اصحاب کهف،از روزی که قدم بداخل غار گذاشتند،تا وقتی که خداوند آنها را بیدار و مردم را از حال ایشان آگاه کرد،سیصد و نه سال،در غار خوابیدند.

در اینجا برای«تسع»تمیز نیاورده،زیرا با ذکر«سنین»نیازی به تکرار آن نیست.مثل«عندی مائه درهم و خمس».

قُلِ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا لَبِثُوا

:اگر اهل کتاب،در اینباره با تو بحث کردند،بگو:

خداوند بمدت درنگ ایشان در غار،داناتر است.علت این است که نصارای نجران گفتند:ما سیصد سال را شناخته ایم،لکن از نه سال خبری نداریم.

برخی گویند:یعنی خداوند بهتر میداند که آنها تا وقتی که مردند،چقدر در غار ماندند.

از قتاده نقل شده است که:جملۀ وَ لَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ... حکایت از قول یهود است،بدلیل اینکه:بدنبال آن میفرماید: قُلِ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا لَبِثُوا بدینترتیب،می فرماید:

تنها خداوند عالم است که آنها چقدر در غار خفته اند.

لکن این قول ضعیف است،زیرا ظاهر آیه،نشان می دهد که خداوند در صدد خبر دادن از مدت خواب آنهاست،نه در صدد حکایت قول یهودیان.حمل آیه، بر حکایت،احتیاج بدلیلی قطعی دارد.

بدیهی است که منظور خداوند متعال،از این آیه،استدلال است بر قدرت عجیب و شگفت انگیز خود و این استدلال در صورتی صحیح است که مدت خواب آنها معلوم باشد،بنا بر این منظور از قُلِ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا لَبِثُوا بعد از بیان مدت خواب ایشان باطل کردن قول اهل کتاب است که در اینباره،اختلاف کرده بودند پس منظور این است:بگو ای محمد:خدا بمدت خواب ایشان داناتر است که از آن خبر داده است.هر چه خداوند می گوید،بپذیرید و گفتار اهل کتاب را ترک کنید که خداوند به این موضوع،آگاه تر است.

لَهُ غَیْبُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ

:غیب،چیزی است که از قلمرو ادراک انسان خارج باشد.یعنی:هیچ چیز از خداوند پوشیده نیست که ادراکش نکند،بنا بر این خداوند هر چه را که در آسمانها و زمین از قلمرو ادراک مردم،پوشیده است.می داند.

أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ

:عجب خدای بینا و شنوایی است!او همه چیز را می بیند و می شنود و هیچ چیز از او پوشیده نیست.جملۀ تعجب،بخاطر تعظیم مقام ربوبی بکار رفته است.

در روایت است که مردی یهودی از علی(ع)در بارۀ مدت درنگ اصحاب کهف، در غار سؤال کرد.علی(ع)مطلبی را که در قرآن کریم بود،برایش بیان کرد.و گفت:در کتاب ما سیصد سال آمده است.فرمود:آنچه در کتاب شماست،از روی سالهای شمسی است و آنچه در کتاب ماست،از روی سالهای قمری است. (۱)

۱- ۱) باید دانست که سال شمسی برابر است با ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۵ ثانیه

مٰا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ

:در آسمانها و زمین،هیچکس نیست که عهده دار یاری آنها شود.

وَ لاٰ يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَداً

:خداوند،احدی را در حکم شریک خود نمی سازد و کسی را نرسد که بر خلاف حکم خداوند حکم کند.

برخی گویند:یعنی خداوند،احدی را در آنچه از غیب خبر می دهد،شریک خود نمی سازد.

بنا بر قرائت دیگر یعنی:ای انسان،کسی را در حکم،شریک خداوند مساز.

وَ اتْلُ مٰا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتٰابِ رَبِّكَ

: چیزهایی که خداوند در بارۀ اصحاب کهف و جز ایشان،بر تو وحی کرده است،برای مردم بخوان،زیرا حق،در همین مطالب است.

برخی گویند:یعنی از قرآن پیروی کن و بدستورات آن رفتار کن.

لاٰ مُبَدِّلَ لِكَلِمٰاتِهِ

:کسی نمیتواند اخبار و دستورات خداوند را تغییر دهد و دیگرگون سازد.یعنی:لا مبدل لحکم کلماته.

وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً

:مجاهد گوید:یعنی اگر از قرآن پیروی نکنی، پناهگاهی جز خدا نخواهی یافت.

ابن عباس گوید:یعنی جایگاه محکمی پیدا نخواهی کرد.

قتاده گوید:یعنی محل بازگشتی نخواهی یافت.

زجاج و ابو مسلم گویند:یعنی راه فراری نمی یابی.

همۀ این معانی،بیکدیگر نزدیکند و چندان تفاوتی ندارند.

۱)

(و سال قمری برابر است با ۳۵۴ روز و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه. هر گاه مقدار سال قمری را در ۳۰۹ ضرب کنیم تقریباً ۱۰۹۴۹۹ روز و هر گاه مقدار سال شمسی را در ۳۰۰ ضرب کنیم تقریبا ۱۰۹۵۷۳ روز بدست می آید. تفاوت این دو عدد ۷۴ روز است

یعنی ۳۰۹ سـال قمری ۷۴ روز از ۳۰۰ سـال شمسـی کمـتر است.بـدیهی اسـت کـه در سـال شـماری،به این مقـدار اعتنـایی نمیشود.مثلا هر گاه کسی در سن ۱۵ سالگی باشد و دو ماه از ۱۵ سال کمتر داشـته باشد،به این مقدار اعتنایی نمی کنند و می گویند: او ۱۵ ساله است.

ص :۴۸

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۲۸ تا ۲۹]

اشاره

وَ اِصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ اَلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ اَلْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَيْناكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَ اِتَّبَعَ هَواهُ وَ كانَ أَمْرُهُ فُرُطاً (۲۸) وَ قُلِ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنّا أَعْتَدْنا لِلظّالِمِينَ ناراً أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها وَ إِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغاثُوا بِماءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي اَلْوُجُوهَ بِئْسَ اَلشَّرابُ وَ ساءَتْ مُرْتَفَقاً (۲۹)

ترجمه:

با كسانى كه بامداد و شامگاه پروردگار خويش را ميخوانند و خوشنودى او را ميخواهند،با شكيبايى قرين و همدم باش و ديدگانت بخاطر زينت زندگى دنيا از آنها منصرف نشود و كسى را كه دلش را از ياد خود غافل كرده ايم و پيرو هواى نفس خويش است و كارش زياده روى است،اطاعت مكن.بگو:اين حق،از جانب پروردگار شماست.هر كه خواهد،ايمان آورد و هر كه خواهد،كافر شود.ما براى ستمكاران

ص: ۴۹

آتشی فراهم کرده ایم که شعله های آن،ایشان را احاطه خواهد کرد و اگر استغاثه کنند، بآبی چون مس گداخته،بفریادشان رسند که صورت ها را بریان می کند.چه بد نوشابه و چه بد جایگاهی است!

قرائت:

ابن عامر«بالغدوه»خوانده و دیگران«بالغداه»خوانده اند.

ابو علی گوید:کلمهٔ«غدوه»برای تعریف،وضع شده است،بنا بر این نباید الف و لام بر سر آن در آید.در قرآن این کلمه را ممکن است به واو بنویسند و به الف بخوانند.مثل«صلاه».دلیل کسانی که بر سر این کلمه،الف و لام آورده اند، این است که:در عین اینکه این کلمه،معرفه است،ممکن است نکره واقع شود و بوسیلهٔ الف و لام،معرفه شود.

لغت:

فرط:تجاوز و خروج از حق.این کلمه از افراط،به معنای اسراف است.

سرادق:خیمه،که محیط داخل خود را احاطه می کند.گفته شده است که سرادق،پرده ای است که اطراف خیمه می کشند.شاعر گوید:

یا حکم بن المنذر بن الجارود

سرادق المجد علیك ممدود

یعنی:ای حکم بن منذر بن جارود،پردهٔ بزرگواری بر تو کشیده شده است.

مهل:ته ماندهٔ روغن زیتون.برخی گویند:مس گداخته.

مرتفق:چیزی که زیر دست گذارند و بر آن تکیه کنند.شاعر گوید:

بات الخلی و بت اللیل مرتفقا

کان عینی فیها الصاب مذبوح

یعنی:آدم بیکار خوابید و من در تمام مدت شب،تکیه بر دستهای خود کرده، بیدار ماندم.گویا در چشم من مادهٔ سوزانی ریخته شده و جراحت یافته بود.

برخی گفته اند:این کلمه،از رفق و منفعت گرفته شده است.

شأن نزول:

آیهٔ نخست،در بارهٔ سلمان،ابو ذر،صهیب،عمار،حباب و... که از اصحاب

فقیر پیامبر بودند،نازل شده است.زیرا افرادی مثل عیینه بن حصین و اقرع بن حابس و...خدمت پیامبر آمده،عرض کردند یا رسول اللّه،این پشمینه پوشان که از زیر بغلشان بوی تعفن بمشام می رسد،از خود دور کن،تا ما بمجلس تو در آییم و ترا در صدر مجلس قرار دهیم،زیرا با بودن آنها ممکن نیست ما نزد تو آییم.

هنگامی که این آیه نازل شد،پیغمبر آنها را در آخر مسجد،جا داد تا بذکر خدا مشغول شوند و فرمود:

-ستایش خدایراست که مرا زنده گذاشت و بمن امر کرد که با مردانی صبر کنم که در مرگ و زندگی با آنها هستم.

مقصود:

وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداهِ وَ الْعَشِیِّ

:ای محمد، با صبر و شکیبایی قرین و همدم کسانی باش که همواره مشغول نمازند و صبح و شام خدای را می خوانند و شغل دیگری ندارند.اینان روز را با دعا شروع و ختم میکنند.

یُرِیدُونَ وَجْهَهُ

:از این کار خشنودی خدا را می خواهند.بقولی یعنی:

مقصود آنها از این کار،تعظیم خداوند و تقرب به اوست.نه ریا و تظاهر.

وَ لا تَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا

:چشمان تو از آنها برداشته نشود و توجه باهل دنیا نداشته باشد.در حالی که مقصود از این کار،همنشینی ثروتمندان- و اشراف باشد.پیامبر اشتیاق زیادی داشت که سران مشرکین ایمان بیاورند، زیرا با ایمان آوردن آنها ممکن بود تابعان آنها نیز ایمان آورند.او میلی بدنیا و اهل آن نداشت.گاه گاهی با رؤساء ملایمت می کرد به امید اینکه ایمان آورند.در این آیه به او دستور داده شد که از آنها رویگردان باشد و بفقرای مؤمنین روی آورد و چشم خود را از آنها برندارد و فکر مجالست اشراف را از سر بدر کند.

وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا

:در اینباره اقوالی است:

۱-از کسانی که دلشان را در معرض غفلت قرار داده ایم و پیرو هوای نفس هستند:

پیروی مکن.این آیه،نظیر آیهٔ: فَلَمّا زاغُوا أَزاغَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ است.

(صف ۵:همین که دل آنها را زنگار گرفت،خداوند هم دل ایشان را زنگار زد.) ۲-منظور این است که:ما نسبت غفلت بقلب آنها داده ایم و دلشان را غافل نامیده ایم.چنان که:«اکفره»یعنی:او را کافر نامید.کمیت گوید:

و طائفه قد اکفرونی بحبکم

و طائفه قالوا مسیء و مذنب

یعنی:طایفه ای بدوستی شما مرا کافر نامیدند و طایفه ای مرا گنهکار خواندند.

۳-یعنی:دل آنها را از یاد خویش غافل یافتیم.

۴-یعنی:در دل ایشان علامت ایمان که در دلهای مؤمنین است،قرار ندادیم که فرشتگان آنها را به این نشان بشناسند.عرب گوید:«اغفل فلان ماشیته»یعنی:

گوسفندان خود را علامت نزد که شناخته شوند.

۵-حسن گوید:یعنی آنها را بحال خود گذاشته ایم و بر اثر نافرمانی شیطان را بر ایشان مسلط ساخته ایم.

وَ اتَّبَعَ هَوٰاهُ

:و کسی که پیرو هوای نفس خویش است،بدیهی است که دل غافل،پیرو هوای نفس است.

وَ کٰانَ أَمْرُهُ فُرُطاً

:مقاتل و جبائی گویند:یعنی آن آدم گرفتار اسراف و زیاده- روی است.

اخفش گوید:یعنی از حد خود تجاوز کرده است.

مجاهد و سدی گویند:یعنی تباه کنندۀ عمر و سعادت است.

زجاج گوید:کسی که در کار خود عاجز است،تباه کننده است.پس مقصود این است که:ایمان و استدلال به آیات خدا را ترک کرده و پیرو هوای نفس است.

وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ

:به اینها که می گویند فقرا را از خود دور کن،بگو:این حق-یعنی قرآن-از پروردگار شماست.

زجاج گوید:یعنی بگو:آنچه آورده ام،حق است.از جانب خداست.از جانب خودم نیست.

برخی گویند:یعنی:حق ظاهر شد و شبهه از بین رفت.

فَمَنْ شٰاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شٰاءَ فَلْيَكْفُرْ

:در اینجا آنها را تهدید کرده،گوید:هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر شود.

إِنّٰا أَعْتَدْنٰا لِلظّٰالِمِينَ نٰاراً أَحٰاطَ بِهِمْ سُرٰادِقُهٰا

:ما برای کافرانی که بخود ظلم کردند و غیر خدا را پرستیدند،آتشی فراهم کرده ایم که سرا پرده های آن،ایشان را محاصره کند.این معنی از ابن عباس است.

قتاده گوید:منظور این است که:پیش از رسیدن آنها به آتش،دود و شعلۀ آن ایشان را محاصره خواهد کرد.چنان که در جای دیگر می فرماید: إِلىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلاٰثِ- شُعَبٍ (مرسلات ۳۰:به سایه ای می روند که دارای سه شعبه است) ابو مسلم گوید:آتش جهنم از هر طرف آنها را محاصره می کند،از این جهت است که به خیمه تشبیه شده است.

وَ إِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغٰاثُوا بِمٰاءٍ كَالْمُهْلِ

:اگر از فرط تشنگی بفریاد در آیند و آب بخواهند،به آنها آب داده میشود،اما چه آبی؟!ابن مسعود می گوید:آبی بدانها داده میشود که همچون مس گداخته است.برخی گویند آبی چون ته ماندۀ روغن زیتون به آنها داده میشود که وقتی سرشان را به آن نزدیک می کنند،پوست صورت و سرشان کنده میشود.روایتی هم به همین مضمون وارد شده است.

ابن عباس گوید:مثل درد زیتون است.مجاهد گوید:چرک و خون است.سعید ابن جبیر گوید:آب جوش است.ضحاک گوید:آب سیاهی است.جهنم و آب آن و اهل آن و درخت آن همه برنگ سیاه هستند.

يَشْوِي الْوُجُوهَ

:آبی که چون بصورت نزدیک شود،صورت را می گدازد.این نوع،پاسخ،فریادرسی نیست.لکن از آنجا که در پاسخ استغاثه و کمک خواهی آنهاست فریادرسی خوانده شده است.

بِئْسَ الشَّرٰابُ وَ سٰاءَتْ مُرْتَفَقاً

:این ماده جوشان و تنفر آور،بد آبی است و جهنم، بد تکیه گاهی است.مجاهد گوید:یعنی جهنم برای اهل آن بد محل اجتماعی است.

ابن عباس و عطا گویند:یعنی بد منزلی است.

ص :۵۳

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۳۰ تا ۳۱]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ إِنّا لا نُضِيعُ أَجرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً (۳۰) أُولئِكَ لَهُمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجرِى مِنْ تَحْتِهِمُ اَلْأَنْهارُ يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِياباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيها عَلَى اَلْأَرائِكِ نِعْمَ اَلثَّوابُ وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقاً (۳۱)

ترجمه:

كسانى كه ايمان آورده و كار نيكو كرده اند،ما پاداش نيكو كاران را تباه نمى كنيم، براى آنهاست بهشتهاى جاويدان كه از زير پاى ايشان،رودها روان است و در آنجا خود را با دستبندهاى طلا مى آرايند و جامۀ سبز از ديباى نازك و ديباى كلفت مى پوشند و در آنجا بر تختها تكيه مى زنند.چه نيكو پاداش و چه نيكو محل آسايشى است!

لغت:

عدن:اقامت.

اساور:جمع«اسوار»اصل آن«اساوير»و ياء حذف شده است.برخى آن را جمع«اسوره»كه جمع«سوار»است دانسته اند.«سوار»بضم يا بكسر سين،بمعناى دستبند است.

سندس:ديباى نازك.مفرد آن«سندسه»است.

ص:۵۴

استبرق:دیبای کلفت.برخی گویند:حریر است،شاعر گوید:

تراهن یلبسن المشاعر مره

و استبرق الدیباج طوراً لباسها

یعنی:آنها را می نگری که گاهی لباس زیر می پوشند و گاهی حریر.

ارائک:جمع«اریکه»،تختها.شاعر گوید:

خدود جفت فی السیر حتی کأنما

یباشرن بالمغراء مس الارائک

یعنی:آنها در راه رفتن،چنان بیقرار بودند که سنگلاخ را همچون تختها مس میکردند.

زجاج گوید:ارائک،فرشهای حجله است.

اعراب:

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ...

در بارۀ خبر«ان»اقوالی است.

۱-خبر جملۀ إِنّا لا نُضِیعُ... است.

۲-جملۀ أُولٰئِکَ لَهُمْ جَنّاتُ عَدْنٍ است و جملۀ إِنّا لا نُضِیعُ... معترضه است.

۳-خبر مقدر است،یعنی«ان الذین آمنوا انا لا نضیع اجرهم»

مقصود:

سابقاً مردم ستمکار را تهدید کرد.اکنون مردم مؤمن را نوید داده،می فرماید:

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ إِنّا لا نُضِیعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً

:ما اعمال مردم مؤمن و نیکوکار را ضایع نمی کنیم،بلکه پاداش ایشان را بطور کامل عطا می کنیم.

أُولٰئِکَ لَهُمْ جَنّاتُ عَدْنٍ

:بهشت ها محل اقامت ایشان است،زیرا آنها تا خدا باقی است در آنجا هستند.برخی گویند:عدن،وسط بهشت و یکی از بهشتهاست.علت اینکه جَنّاتُ عَدْنٍ بصورت جمع آمده،وسعت آن است.بعلاوه هر ناحیه ای از آن، بهشتی است.

تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ

:آنها در بهشت،در غرفه ها هستند و نهرها از زیر پایشان جریان دارد.چنان که میفرماید: وَ هُمْ فِی الْغُرُفاتِ آمِنُونَ (سبا ۳۷:آنها در

غرفه های خویش در امن و امانند).

برخی گفته اند:نهرهای بهشت در شکافهای زمین،جریان دارند،از اینرو گفته است: تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ .

يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ

:برای آنها در بهشت زیورهایی است که بصورت دستبندهای طلا مورد استفادهٔ آنها قرار میگیرد. سعید بن جبیر گوید:آنها را دستبندی از طلا و دستبندی از نقره و دستبندی از لؤلؤ و یاقوت است.

وَ يَلْبَسُونَ ثِياباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ

:و لباسی سبز از دیبای نازک و دیبای کلفت،بر اندام خود می پوشند.برخی گویند:«استبرق»معرب کلمهٔ فارسی «استبره»است.برخی گویند:دیبای زربفت است.

مُتَّكِئِينَ فِيها عَلَى الْأَرائِكِ

:آنها در بهشت در ناز و نعمتند و در حجله های شادی بر تختها آرمیده اند.علت اینکه:می گوید:آنها تکیه کرده اند،این است که:

انسان جز در حال آسایش و ایمنی و سلامت و بهره مند بودن از ناز و نعمت، تکیه نمیکند.

نِعْمَ الثَّوابُ وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقاً

:پاداش آنها بزرگ و نیکوست و تختهایی که بر آن آرمیده اند،محل آسایش خوبی است.برخی گویند:یعنی منزل و مجلس و محل تجمع خوبی است.

[سوره الكهف (١٨): آيات ٣٢ تا ٣٦]

اشاره

وَ اِضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَيْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنابٍ وَ حَفَفْناهُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُما زَرْعاً (٣٢) كِلْتَا اَلْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً وَ فَجَّرْنا خِلالَهُما نَهَراً (٣٣) وَ كانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقالَ لِصاحِبِهِ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً (٣۴) وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ قالَ ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هٰذِهِ أَبَداً (٣۵) وَ ما أَظُنُّ اَلسّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْها مُنْقَلَباً (٣۶)

ترجمه:

براى ايشان مثلى بزن در بارۀ دو مردى كه براى يكى از آنها دو باغ از انگور قرار داديم و آنها را بدرختان خرما محاصره كرده و ميان آنها كشتزارى قرار داده بوديم.هر دو باغ ميوۀ خود را ميدادند و از آن چيزى كم نميكردند و ميان باغها نهرى قرار داديم و او داراى اموالى بود.برفيق خود كه با وى گفتگو ميكرد،گفت:

من از تو مالدارتر و بعده از تو نيرومندترم و داخل باغ شده،در حالى كه بخويش ستمكار

بود، گفت: گمان نمیکنم هیچوقت این باغ نابود شود و گمان ندارم،قیامت بپا شود و اگر بسوی پروردگارم باز گردم،سرانجامی بهتر از این خواهم یافت.

قرائت:

ثمر،ابو جعفر و عاصم و یعقوب و سهل،در هر دو مورد بفتح فاء و ابو عمرو، بضم ثاء و سکون میم و دیگران بضم ثاء و میم خوانده اند.

ثمر:میوه ای است که از درخت چیده میشود.جمع آن«ثمرات»و«ثمره»و «ثمار»است.ممکن است«ثمار»را به«ثُمرُ»جمع بست.مثل«کتاب و کتب».ممکن است«ثُمْر»را هم به سکون میم خواند.چنان که«کتب»را به سکون تاء میخوانند.

ممکن است«ثُمرْ»جمع«ثَمَره»باشد. مثل«بدنه و بدن».ممکن است«ثمر»مثل «عنق»کلمهٔ مفرد باشد.برخی از لغویان«ثُمر»را مال و«ثَمر»را چیز خوردنی دانسته اند.در تفسیر هم قریب به همین مضمون،گفته اند:مقصود از«ثمر»نخل و درخت است نه میوه.مؤید آن این است که می فرماید:«و دستها را بحسرت،بهم می مالید و از مخارجی که در باغ کرده است،اظهار تأسف میکرد»(آیه ۴۲).

بدیهی است که باغ داران،پولها را صرف خود درختها می کنند نه میوهٔ آنها.

آفت هم بخود درختها رسیده بود،نه به میوهٔ آنها.چنان که در بارهٔ باغ دیگری می فرماید: فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (قلم ۲۰)یعنی:درختها طوری سوخته شده بودند که به سیاهی شب شده و طوری بی برگ مانده بودند که به سفیدی روز،شده بودند.از ابو عمرو حکایت شده است که:«ثُمر و ثُمُر»انواع مال است.بدیهی است که هر گاه خود درخت دچار آفت بشود،میوهٔ آن نیز از آفت مصون نمی ماند.بنا بر این قرائتهای دوم و سوم از قرائت اول بهتر است.قرائت اول هم به این جهت صحیح است که منظور بیان بعضی از چیزهایی که آفت زده است باشد،نه همهٔ آن.

حجازیان و ابن عامر«خیراً منهما»و دیگران«خیراً منها»خوانده اند.

اگر ضمیر مثنی باشد به«جنتین»و اگر مفرد باشد،به«جنت»که نزدیکتر است،باز می گردد.

ص :۵۸

لغت:

حف القوم بالشیء:قوم آن شیء را طواف کردند.«حفافا الشیء»:دو طرف آن.شاعر گوید:

کان جناحی مضرحی تکنفا

حفافیه شکا فی العسیب بمسرد

یعنی گویی موهای بلند دم آن شتر،همچون بالهای باز شکاری هستند که از دو طرف او را محاصره کرده و بوسیلۀ سوزن به گوشت وصل شده اند.

محاوره:گفتگو.

اعراب:

آتت:با اینکه مرجع ضمیر«کلتا»است،فعل را مفرد آورده،زیرا«کلتا» به منزله«کل»است.اگر هم مثنی آورده بود،صحیح بود.شاعر گوید:

و کلتاهما قد خط لی فی صحیفتی

فلا العیش اهواه و لا الموت ارواح

یعنی:هر دو در کتاب سرنوشت من،نوشته شده است،نه زندگی را دوست میدارم،نه از مرگ لذتی می برم.

مقصود:

اکنون خداوند متعال،داستانی را شرح می دهد که مردم با شنیدن و خواندن آن قدری بخود آیند،خدا را اطاعت کنند و از معصیت و کفران نعمت،دست بکشند.

بهمین منظور پیامبر خود را مخاطب ساخته،می فرماید:

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَيْنِ

:از ابن عباس روایت شده است که منظور دو شاهزادۀ بنی اسرائیلی است.شاه بمرد و ثروت بیکرانی برای شاهزاده ها باقی گذاشت.یکی از آن دو،مردی مؤمن بود.حقش را گرفت و در راه تقرب بخداوند متعال،بکوشش پرداخت.دیگری نیز حق خود را-که قسمتی از آن همین باغ بود-گرفت و بهرزگی افتاد.

در تفسیر علی بن ابراهیم است که:منظور مردی است که دو باغ بزرگ داشت که از آنها میوه ای فراوان بدست می آورد.در

همسایگی او مردی فقیر بود که از این

ص :۵۹

ناز و نعمت محروم و بکفی نان نیازمنــد بود.ثروتمنـد مغرور،بر همسایهٔ مســتمند خـود فخر فروشــی کرده،گفت:مـن از تو ثروتمندترم و نفرات بیشتری دارم.

این گفتار،با ظاهر آیات سازگارتر است.

جَعَلْنٰا لِأَحَدِهِمٰا جَنَّتَیْنِ مِنْ أَعْنٰابٍ وَ حَفَفْنٰاهُمٰا بِنَخْلٍ

:به یکی از آنها دو باغ بخشیدیم که درون آنها را درختان انگور و اطراف آنها را درختان خرما فرا گرفته بود.

وَ جَعَلْنٰا بَیْنَهُمٰا زَرْعاً

:و در میان آن دو باغ مزرعه ای قرار داده و نعمت انگور،خرما و زراعت را برای او کامل ساخته بودیم.

کِلْتَا الْجَنَّتَیْنِ آتَتْ أُکُلَهٰا وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَیْئاً

:هر یک از این دو باغ، ثمر خود را بدون کم و کاست،بطور کامل می داد.شاعر گوید:

و یظلمنی مالی کذا و لوی یدی

لوی یده اللّه الذی هو غالبه

یعنی:مالم را کم میدهد و دستم را کوتاه میکند.خداوند-که بر او غالب است-دستش را کوتاه کند.

علت اینکه میوه را«اکل»نامیده،این است که خوردنی است.

وَ فَجَّرْنٰا خِلاٰلَهُمٰا نَهَراً

:و میان این دو باغ را نهری جاری ساختیم که هر دو را مشروب سازد و آب را از آنها دور نباشد و بدون رنج و زحمت،آب به آنها برسد و میوهٔ بیشتر و خوبتر بدهند.

وَ کٰانَ لَهُ ثَمَرٌ

:برخی گویند:یعنی درخت خرما دارای ثمر بود.

ابن عباس گویـد:یعنی برای صاحب باغ،از غیر این باغها نیز میوه هایی بود، چنان که گاهی مردم مالک میوهٔ درخت هسـتند نه خـود درخت.مجاهـد گویـد:یعنی ایـن مرد،علاـوه بر ایـن دو بـاغ دارای طلاـ و نقره بود.قتـاده و ابن عبـاس-بنـا بروایت دیگر-گویند:صاحب باغ،علاوه بر این باغها اموال بسیاری داشت.

فَقٰالَ لِصٰاحِبِهِ وَ هُوَ یُحٰاوِرُهُ أَنَا أَکْثَرُ مِنْکَ مٰالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً

:ثروتمند مغرور و از خدا بیخبر،گفتگوی خود را با همسایهٔ فقیر و پاکدل خود آغاز کرده،گفت:مال

من و اطرافیان من بیشتر از تست.علت اینکه«اطرافی»را«نفر»نامیده اند.این است که بدنبال حاجت شخص حرکت می کنند.

قتاده و مقاتل گویند:یعنی خدمتگزاران و فرزندانی بهتر و نیرومندتر از تو دارم.

وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظٰالِمٌ لِنَفْسِهِ قٰالَ مٰا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هٰذِهِ أَبَداً

:ثروتمند بیچاره،که با کفر و معصیت بخود ستم میکرد،با غرور و نخوت،داخل باغ شده،گفت:

فکر نمی کنم هیچوقت این باغ و این میوه ها از میان بروند.

برخی گویند:یعنی گمان نمی کنم این دنیا هرگز فانی شود.

وَ مٰا أَظُنُّ السّٰاعَةَ قٰائِمَةً

:و گمان نمی کنم چنان که دینداران می گویند، قیامت و حساب و کتابی در کار باشد.

وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْهٰا مُنْقَلَباً

:اگر هم قیامت و حساب و کتابی در کار باشد و دینداران راست بگویند،من که بندهٔ عزیز و نازدانهٔ خدا!هستم، در آنجا نیز باغی بهتر و سرسبزتر از این بدست خواهم آورد.

زجاج گوید:از اینجا استفاده میشود که مرد مؤمن به او اعلام کرده بود که قیامت و حساب و کتابی هست و مرد ثروتمند،این مطلب را در پاسخ وی گفته است.

یعنی:همانطوری که در دنیا خداوند این نعمت را به من بخشیده است،در آخرت نیز نعمتی بهتر به من عطا می کند،زیرا من پیش خدا عزیز هستم.

این مطلب،در حقیقت پندار هر جاهل مغروری است.اینها تصور می کنند که خداوند به مردمی مال میدهد که آنها را دوست بدارد.

برخی گفته اند:یعنی در آخرت،بهتر از آنچه در دنیا کسب کرده ام،بدست خواهم آورد.

از اینجا استفاده میشود که او در نفی معاد قاطع نبود،بلکه تردید داشت.

ص :۶۱

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۳۷ تا ۴۴]

اشاره

قٰالَ لَهُ صٰاحِبُهُ وَ هُوَ یُحٰاوِرُهُ أَ کَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ سَوّٰاکَ رَجُلاً (۳۷) لٰکِنَّا هُوَ اَللّٰهُ رَبِّی وَ لاٰ أُشْرِکُ بِرَبِّی أَحَداً (۳۸) وَ لَوْ لاٰ إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَکَ قُلْتَ مٰا شٰاءَ اَللّٰهُ لاٰ قُوَّهَ إِلاّٰ بِاللّٰهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْکَ مٰالاً وَ وَلَداً (۳۹) فَعَسیٰ رَبِّی أَنْ یُؤْتِیَنِ خَیْراً مِنْ جَنَّتِکَ وَ یُرْسِلَ عَلَیْهٰا حُسْبٰاناً مِنَ اَلسَّمٰاءِ فَتُصْبِحَ صَعِیداً زَلَقاً (۴۰) أَوْ یُصْبِحَ مٰاؤُهٰا غَوْراً فَلَنْ تَسْتَطِیعَ لَهُ طَلَباً (۴۱) وَ أُحِیطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ یُقَلِّبُ کَفَّیْهِ عَلیٰ مٰا أَنْفَقَ فِیهٰا وَ هِیَ خٰاوِیَهٌ عَلیٰ عُرُوشِهٰا وَ یَقُولُ یٰا لَیْتَنِی لَمْ أُشْرِکْ بِرَبِّی أَحَداً (۴۲) وَ لَمْ تَکُنْ لَهُ فِئَهٌ یَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ مٰا کٰانَ مُنْتَصِراً (۴۳) هُنٰالِکَ اَلْوَلاٰیَهُ لِلّٰهِ اَلْحَقِّ هُوَ خَیْرٌ ثَوٰاباً وَ خَیْرٌ عُقْباً (۴۴)

ص :۶۲

ترجمه:

رفیقش با او گفتگو کرده،می گفت:آیا به آنکه ترا از خاک آفرید،آن گاه از نطفه،آن گاه بصورت مردی کامل در آورد،کافر شده ای؟ولی من معتقدم که خداوند یکتا پروردگار من است و احدی را شریک پروردگارم قرار نمیدهم.چرا وقتی داخل باغت شدی،نگفتی:هر چه خدا خواهد میشود و نیرویی جز به تأیید خدا نیست؟ اگر بینی که من بمال و فرزند،از تو کمترم،ممکن است که خداوند بهتر از باغ تو بمن دهد و بباغ تو از آسمان صاعقه ها فرستد که آن را بصورت زمین بایر در آورد.یا آب آن به اعماق زمین فرو رود که قادر به جستجوی آن نباشی و میوه های او نابود گشت و دستهای خود را به حسرت مالی که در آن خرج کرده بود بر هم می زد که تاکها بر سقفها فرو ریخته بود و میگفت:کاش،احدی را شریک پروردگارم نساخته بودم.او را جز خدا کسانی نبود که یاریش کنند و یاری نمیشد.در آنجا یاری کردن،اختصاص به خدای بر حق دارد.پاداش او بهتر و عاقبتش نیکوتر است.

قرائت:

لکنا:ابن عامر و ابن فلیح و برجمی در فصل و وصل به اثبات الف،قرائت کرده اند.

دیگران در وصل به حذف الف خوانده اند.بخاری در وصل بهر دو وجه خوانده است.

در حالت وقف،تنها قتیبه بدون الف و دیگران با الف خوانده اند.ابی بن کعب و حسن «لکن انا»و عیسی ثقفی«لکن هو...»خوانده اند.

هر گاه«لکن»به تشدید نون خوانده شود،در اصل«لکن انا»بوده که همزه حذف و نون در نون ادغام شده است.لکن الف غیر ملفوظ«انا»در وقف باقی می ماند و در وصل حذف میشود و این قاعده در تلفظ صحیح خود«انا»هم رعایت میشود.مثل«ان-قمت»که«انا قمت»هم گفته میشود.لکن ضعیف است.آنهایی که در حالت وصل الف را حفظ کرده اند،بنا بر لغت«انا قمت»است.چنان که شاعر گوید:

انا شیخ العشیره فاعرفونی

حمیداً قد تذریت السناما

یعنی:من بزرگ قبیله هستم.مرا به بزرگی بشناسید که به علو و برتری رسیده ام.

ص :۶۳

لکن اثبات الف در«لکنا»بهتر است،زیرا بعد از حذف همزه،بقای الف،عوض از آن است.

غوراً:برجمی از ابو بکر بضم غین نقل کرده و دیگران بفتح غین قرائت کرده اند.

ممکن است این دو قرائت بیک معنی باشند.

الولایه:ابو عمرو این کلمه را بفتح واو و«للّه الحق» را برفع خوانده است.کسایی بکسر واو خوانده و«للّه الحق»را برفع.حمزه و خلف«ولایه»را بکسر واو و«الحق»را بجر خوانده اند.دیگران«ولایت»را بفتح واو و«الحق»را بجر خوانده اند.

برخی گفته اند:«ولایت»بکسر غلط است:زیرا این وزن در موردی بکار می رود که کلمه،دلالت بر صنعت یا تصدی امری کند.مثل:کتابت و امارت و خلافت و در اینجا هیچیک از این دو معنی را ندارد.

برخی از اهل لغت«ولایت»را به معنای یاری کردن گرفته اند،اما«ولایت»به- معنای اختیارات سلطان است.در مورد معنای اول هم جایز است که واو را کسره دهیم.

مثل«وکالت و وصایت»که هم به کسر واو و هم بفتح آن جایز است.جر«حق»بنا بر این است که صفت«اللّه»باشد و رفع آن بنا بر این است که صفت«ولایت»باشد.

«و لم یکن له فئه»:کوفیان بجز عاصم بیاء و دیگران بتاء خوانده اند و هر دو قرائت صحیح است.

عقبا:عاصم و حمزه و خلف به سکون قاف و دیگران بضم خوانده اند.علت این است که کلماتی که بر وزن«فُعُل»هستند،جایز است که ضمهٔ دوم آنها حذف شود.

لغت:

حسبان:در اصل تیرهایی هستند که بوسیلهٔ تیر اندازان سواره در یک جهت پرتاب میشوند و علت اینکه به این تیرها حسبان گفته میشود،این است که بسیارند و احتیاج به حساب دارند.

صعید:راهی که گیاه در آن نیروید.

زلق:زمین همواری که گیاه و غیر گیاه در آن نیست و پاها بر آن قرار نمی گیرد.

ص :۶۴

اعراب:

ما شاءَ اللّهُ

:ممکن است«ما»در محل رفع باشد به تقدیر«و الامر ما شاء اللّه»بنا بر این عاید«ما»محذوف است.و ممکن است به تقدیر«ما شاء اللّه کائن»باشد.ممکن است «ما»شرطیه و در محل نصب و جواب شرط محذوف باشد.چنان که در این آیه نیز جواب شرط حذف شده است: فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقاً فِي الْأَرْضِ (انعام ۳۵) إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ :«اقل»مفعول دوم«ترن»است.کلمهٔ«انا»ممکن است تأکید یا وصف برای یاء یا ضمیر فصل باشد.زجاج گوید:جایز است«اقل»را رفع دهیم تا خبر«انا»باشد.قرائت عیسی بن عمر نیز همین است.بنا بر این جملهٔ «أَنَا أَقَلَّ» در محل نصب است تا مفعول دوم باشد.

فعسی:فاء جواب «إِنْ تَرَنِ» است.

«ثوابا»و«عقبا»:هر دو تمیزند.

مقصود:

اکنون خداوند جواب مرد مؤمن بکافر را نقل کرده،می فرماید:

قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ

:مرد مؤمن در حالی که او را تکفیر میکرد،گفت:آیا بخداوندی که پدرت آدم را از خاک،آفریده است کافر میشوی؟ برخی گویند:نطفه از غذا و غذا از خاک است.بنا بر این جایز است که گفته شود:

خداوند ترا-نه آدم را-از خاک آفریده است.

ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوّاكَ رَجُلاً

:خداوند ترا از حالی بحالی منتقل کرد تا اینکه بصورت انسانی مستوی القامه در آمدی و از لحاظ خلقت و قامت،اعتدال پیدا کردی.

در اینجا او را باین جهت تکفیر میکند که منکر معاد است.و این خود دلیل است بر اینکه انکار معاد،کفر است.

لكِنَّا هُوَ اللّهُ رَبِّي وَ لا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَداً

:لکن من چنین می گویم:خداوند پروردگار و خالق و رازق من است تو اگر بمال دنیا بمن فخر فروشی می کنی،من

بتوحید افتخار میکنم.من کسی را در عبادت،شریک خدا قرار نمی دهم،بلکه با اخلاص،رو بدرگاه او می آورم.در اینجا شرک در عبادت را نفی میکند،زیرا عبادت، مخصوص کسی است که اصل نعمتها از او باشد و نعمت هیچ منعمی بپای نعمتهای او نرسد.بدیهی است که جز خدا هیچکس بر چنین اموری قادر نیست.

وَ لَوْ لاٰ إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَکَ قُلْتَ مٰا شٰاءَ اللّٰهُ لاٰ قُوَّةَ إِلاّٰ بِاللّٰهِ

:چرا هنگامی که داخل باغ شدی و میوه ها و درختها و مزرعه را دیدی،خدا را سپاسگزاری نکردی و نگفتی:هر چه خداوند بخواهد،میشود و من با اینکه در راه جمع آوری این ثروت کوشش کرده ام، تنها بقدرت و لطف خداست که این ثروت،نصیبم شده است.

اگر خداوند نمیخواست که من ثروتمند شوم،میان من و این ثروت،فاصله ایجاد میکرد و آن را در دسترس من قرار نمیداد و برکت را از آن برمیداشت،زیرا هر کس دارای ثروت و نعمتی هست،آن را از خدا دارد،نه از خودش؟! سپس در بارۀ خودش گفت:

إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْکَ مٰالاً وَ وَلَداً فَعَسىٰ رَبِّی أَنْ یُؤْتِیَنِ خَیْراً مِنْ جَنَّتِکَ

:

اگر امروز مرا تهیدست می نگری و مرا از حیث مال و اولاد و قبیله،کمتر از خود می یابی،امید است که خداوند در آخرت-یا در دنیا و آخرت-بمن باغی دهد بهتر از باغ تو.

وَ یُرْسِلَ عَلَیْهٰا حُسْبٰاناً مِنَ السَّمٰاءِ

:و ممکن است باغ ترا دچار آفت کند.

یا اینکه صاعقه ای آسمانی بر آن نازل کند و همه را بسوزاند.این معنی از ابن عباس و قتاده است.

زجاج گوید:یعنی بحساب کرداری که از تو سر زده است،ترا عذاب خواهد کرد.

برخی گویند:یعنی تیرهای عذاب خود را بصورت تگرگ یا سنگ یا هر چه که بخواهد،بطرف باغها پرتاب می کند و همه را از بین می برد.

فَتُصْبِحَ صَعِیداً زَلَقاً

:و بر اثر نزول بلا،این باغ بصورت زمینی هموار

در آید که هیچگونه گیاهی در آن وجود نداشته باشد و پاهای انسان را بلغزاند و بعد از آنی که این زمین،سودمندترین زمینها بوده است،بصورت زیانبخش ترین اراضی در آید.

أَوْ يُصْبِحَ مٰاؤُهٰا غَوْراً

:یا اینکه ممکن است این آب،بخشکد و بزمین فرو رود و این زمین از بی آب ترین زمینها شود.

فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَباً

:اگر این آب،بزمین فرو رود،تو نمی توانی آن را بدست آوری.

برخی گویند:یعنی اگر این آب،بزمین فرو رفت و نایاب شد،نمی توانی آب دیگری بدست آوری و محصولات خود را آبیاری کنی.

وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ

:سرانجام،عذاب و آفت آسمانی بر باغ فرود آمد و درختان را همگی در برگرفت و نخل ها و تاکها را نابود کرد.در خبر است که:خداوند آتشی فرستاد و درختها را سوزانید و آبها را بر زمین فرو برد.

فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلىٰ مٰا أَنْفَقَ فِيهٰا

:این کافر خیره سر،دستها را،بر هم می زد و بر سرمایه ای که در راه پرورش درختان،خرج کرده بود،تأسف و حسرت میخورد.

ابن عباس می گوید:یعنی دست بر پشت دست می زد.این کار را معمولاـ در موقع ندامت،انجام می دهند.بنا بر این علامت پشیمانی است.

وَ هِيَ خٰاوِيَةٌ عَلىٰ عُرُوشِهٰا

:در حالی که سقفهایی که برای درختهای انگور درست کرده بودند،بر زمین سقوط کرده و پایه ها بر سقفها افتاده بود.معمولا ابتدا سقف فرو می ریزد،سپس دیوار سقف می افتد.

برخی گویند:عروش،بناهاست.یعنی دیوار خانه هایی که با درختهای انگور ساخته بودند،باقی مانده بود اما خود درختها از بین رفته بودند و دیوار خالی خیری نداشت.

وَ يَقُولُ يٰا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَداً

:بعد از آنکه ثروت را از دست داد، از کفر و بی باکی خود پشیمان شد،اما این پشیمانی سودی نداشت،زیرا از روی توجه

به اهمیت لزوم ایمان پیدا نشده بود،بلکه بخاطر از دست رفتن مال بود.مسلم است که اگر از کفر پشیمان شده بود و واقعاً ایمان می آورد،برایش سودمند بود.

برخی گفته اند:او واقعاً نادم شد و بخداوند یکتا ایمان آورد.

وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّهِ

:این کافر،کسی نداشت که در این هنگامهٔ خطیر،او را یاری کرده،عذاب خدا را از او دور کنند.

برخی گفته اند:«فئه»یعنی لشکر.عجاج گوید:«کما یجوز الفئه الکمی» یعنی:چنان که لشکر شجاع،عبور می کند.

وَ ما كانَ مُنْتَصِراً

:قتاده گوید:یعنی این عذاب از او منع نمی شد.

برخی گویند:یعنی عوض آنچه از دستش رفته بود،باو رد نمیشد.

ابن عباس گوید:این دو مرد همانها هستند که در سورهٔ صافات از آنها یاد کرده، میفرماید: إِنِّي كانَ لِي قَرِينٌ. يَقُولُ أَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ... فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَواءِ الْجَحِيمِ (آیه ۵۱ به بعد:مرا همدمی بود که میگفت چگونه تو باور میکنی؟ آیا وقتی که مردیم و خاک و استخوان شدیم،ما را جزا می دهند؟!آیا شما از جهنم اطلاع دارید؟و اطلاع یابد و او را در میان جهنم ببیند.) هشام بن سالم و ابان بن عثمان از امام صادق(ع)روایت کرده اند که فرمود:

-تعجب دارم از کسی که می ترسد و بقول خداوند: حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ (آل عمران ۱۷۳:خدا ما را بس است و نیکو وکیلی است)توجه ندارد!شنیدم که خداوند بدنبال آن میفرماید: فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ (آل عمران ۱۷۴:آنها با نعمت خدا و فزونی بازگشتند و بدی بآنها نرسید)و تعجب دارم از کسی که محزون است و توجه ندارد به سخن خداوند که می فرماید:

لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظّالِمِينَ !(انبیاء ۸۷:جز تو خدایی نیست.منزهی تو.من از ستمکاران بودم)شنیدم که بدنبال این جمله می فرماید:

فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (دعایش را مستجاب کردیم و او را از غم نجات بخشیدیم و مؤمنان را اینطور نجات میدهیم)و تعجب دارم

از کسی که به او مکر شده است و توجه ندارد به سخن خداوند که می فرماید:

وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللّهِ إِنَّ اللّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ !(غافر ۴۴:کارم را بخدا واگذار میکنم،زیرا خداوند به بندگان بیناست)شنیدم که بدنبال آن میفرماید:

فَوَقاهُ اللّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا (خداوند او را از عواقب شوم نیرنگ ایشان حفظ کرد) و تعجب دارم از کسی که دنیا را میخواهد و توجه نمیکند بسخن خداوند که میفرماید:

ما شاءَ اللّهُ لا قُوَّهَ إِلاّ بِاللّهِ

!(همین سوره ۳۹:هر چه خدا بخواهد،همان است و نیرویی نیست جز به خداوند)شنیدم که بدنبال آن میفرماید: فَعَسی رَبِّی أَنْ یُؤْتِیَنِ خَیْراً مِنْ جَنَّتِکَ (خداوند باغی بمن خواهد داد بهتر از باغ تو)کلمهٔ(عسی) برای ایجاب است.

هُنالِکَ الْوَلایَهُ لِلّهِ الْحَقِّ

:در آنجا و در آن وقت،که مرد کافر و مرد مؤمن با هم نزاع میکردند،تنها خداوند بود که بندگان را یاری میکرد و آنها را عزت می بخشید.

پس خداوند صاحب اختیار بندگان خویش است و می تواند آنها را یاری کند.

برخی گویند:«هنا لک»اشاره به روز قیامت است.یعنی:روز قیامت،اختیارات بدست خداست.در آن روز مردم،در برابر خداوند تسلیم شده،به او ایمان میآورند و از بتهای خود اظهار تنفر میکنند.

این معنی از قتیبی است.

برخی گویند:یعنی خداوند در قیامت،مؤمنان را یاری و کافران را خوار می کند،بنا بر این در آن روز تمام اختیارات و قدرتها بدست خداوند است و دیگران را اختیار و قدرتی نیست.

هُوَ خَیْرٌ ثَواباً وَ خَیْرٌ عُقْباً

:پاداشی که او می دهد،از پاداش دیگران بزرگتر و بهتر و نتیجهٔ فرمانبرداریش بهتر از نتیجهٔ فرمانبرداری دیگران است.-این جمله به تقدیر«هو خیر عقب طاعه»است.

عقب و عقبی و عاقبه بیک معنی هستند.

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۴۵ تا ۴۹]

اشاره

وَ اِضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ اَلْحَيَاةِ اَلدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ اَلسَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ اَلْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيماً تَذْرُوهُ اَلرِّيَاحُ وَ كَانَ اَللَّهُ عَلىٰ كُلِّ
شَيْءٍ مُقْتَدِراً (۴۵) اَلْمَالُ وَ اَلْبَنُونَ زِينَةُ اَلْحَيَاةِ اَلدُّنْيَا وَ اَلْبَاقِيَاتُ اَلصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَاباً وَ خَيْرٌ أَمَلاً (۴۶) وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ اَلْجِبَالَ
وَ تَرَى اَلْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً (۴۷) وَ عُرِضُوا عَلىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ
زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِداً (۴۸) وَ وُضِعَ اَلْكِتَابُ فَتَرَى اَلْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهٰذَا اَلْكِتَابِ لاَ يُغَادِرُ
صَغِيرَةً وَ لاَ كَبِيرَةً إِلاَّ أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً وَ لاَ يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً (۴۹)

ص: ۷۰

ترجمه:

برای آنها در بارهٔ زندگی این جهان مثل بزن.همچون آبی که از آسمان نازل کرده ایم و بوسیلهٔ آن گیاهان زمین بهم در آمیزند آن گاه خشک گردند و بادها آنها را پراکنده کنند و خداوند بر همه چیز تواناست.مال و فرزندان،زینت زندگی این جهان هستند و باقیات صالحات،نزد پروردگارت،پاداششان بهتر و امیدشان بیشتر است.روزی که کوه ها را براه اندازیم و زمین را آشکار بینی و آنها را محشور کنیم و هیچیک را ترک نکنیم و بصف در آمده،به پروردگارت عرضه شوند.به آنها گفته شود:

چنان که اول بار،شما را خلق کرده بودیم،پیش ما آمده اید،ولی گمان میکردید که هرگز برای شما وعده گاهی قرار نداده ایم.و نامه ها گذارده شوند و گنهکاران را از مضمون آن هراسان بینی و گویند:وای بر ما!این چه کتابی است که گناه کوچک یا بزرگی را ترک نکرده،مگر اینکه به شمار آورده است و هر چه کرده اند،حاضر یابند و پروردگارت به کسی ستم نمی کند.

قرائت:

نسیر الجبال:ابن عامر و ابن کثیر و ابو عمر،بتاء مضموم و یاء مفتوح و رفع «الجبال»خوانده اند و دیگران بنون مضموم و یاءِ مکسور و نصب«الجبال»خوانده اند.

نمونهٔ قرائت اول «وَ سُيِّرَتِ الْجِبٰالُ» (نبأ ۲۰)و «إِذَا الْجِبٰالُ سُيِّرَتْ» (تکویر ۳) است.لکن قرائت دوم با حشرناهم فلم نغادر...شبیه تر است.

لغت:

هشیم:گیاه خشکیده.

ذرو و تذریه:بردن باد چیزهای سبک را به این طرف و آن طرف و«اذریت- الرجل عن الدابه»یعنی:او را از مرکب بزیر انداختم.شاعر گوید:

فقلت له صوب و لا تجهدنه

فیذرک من اخری القطاه فتزلق

یعنی:به او گفتم:اسب را بدوان و او را به زحمت میناز که ترا بر زمین می اندازد.

مغادره:ترک.غدر،ترک وفا.غدیر:جایی که در آب است.

اشفاق:ترس از اینکه امر ناگواری واقع شود،با امید اینکه واقع نشود.

اصل این کلمه از رقت است.شفق.یعنی سرخی رقیق.شفقت انسان به فرزند، رقت او است.

اعراب:

صفا:حال.

أَلَّنْ نَجْعَلَ

:«ان»در اصل«ان»است.خبر آن جملهٔ«لن نجعل».

لِهٰذَا الْکِتٰابِ

:لام را نباید جدا نوشت.

لاٰ یُغٰادِرُ

:حال.

مقصود:

اکنون خداوند متعال به پیامبر خود دستور میدهد که برای مردم مثلی بزند که آنها را از دنیا بی میل و به آخرت،راغب گرداند.میفرماید:

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا کَمٰاءٍ أَنْزَلْنٰاهُ مِنَ السَّمٰاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبٰاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِیماً تَذْرُوهُ الرِّیٰاحُ

:ای محمد،برای آنها در بارهٔ زندگی دنیا مثل بزن.دنیا به آب باران می ماند که از آسمان نازل می کنیم و بوسیلهٔ آن گیاهان را در زمین می رویانیم.منظرهٔ سبز گیاهان و شاخ و برگهایی که بهم پیچیده اند، انسان را شیفتهٔ خود میکند و او را بدامن صحرا و تماشای بهار می کشاند،اما سبزه ها و گلهای بهاری دیری نمی پایند،سرانجام می خشکند و بصورت خار و خاشاک بوسیلهٔ بادها به این طرف و آن طرف،پرتاب میشوند.دنیا هم همین حال را دارد.

این آیه،در سورهٔ یونس تفسیر شده است.

وَ کٰانَ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ مُقْتَدِراً

:خداوند بر هر چیزی قادر است و کسی را یارای جلوگیری از قدرت و ارادهٔ او نیست.حسن گوید:یعنی خداوند پیش از وجود

هر چیزی بر آن قادر بوده است.زجاج گوید:یعنی قدرت خداوند حادث نیست،بلکه همواره او دارای قدرت بوده و هست.مذهب سیبویه همین است.برخی گویند:این

ص :۷۲

جمله،خبر از ماضی و در بارهٔ آینده است.

این مثل،در بارهٔ متکبرانی است که بـدنیا مغرور شده و از مجالست مؤمنین تهیدست،سـر باز زده اند.خداوند به آنها خاطر نشان میکنـد که:دنیا مورد توجه او نیست.دنیا بگیاه سبزی می مانـد که با ریزش قطرات باران می روید و سبز و خرم میشود،اما همین که آب باران به او نرسید،میخشکد و بصورت خاشاك در می آید.

اَلْمالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَياةِ الدُّنْيا

:مال و اولاد وسـیلهٔ زینت زندگی دنیا و فخر و مباهات مردم هستند و در آخرت،برای انسان نفعی ندارند.مال در این دنیا جمال انسـان و فرزنـد،نیرو و وسـیلهٔ دفـاع است،بنا بر این زینت دنیا هسـتند و باقی نمی ماننـد که در آخرت برای انسان سودی داشـته باشند.

وَ الْباقِياتُ الصّالِحاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَواباً وَ خَيْرٌ أَمَلاً

:طـاعت و هر کـار نیکی را«باقیـات صالحـات»می نامـد،زیرا-بقول ابن عبـاس و قتـاده-پاداش آنها ابـدی و جاودانی است.آری اینگونه کارها از لحاظ پاداش و دلبسـتگی برای آدمی از مال و اولاد و سایر تجملات دنیا بهترند،زیرا پاره ای از دلبستگی های انسان،جنبهٔ خیالی دارند و کاذبند (۱)،اما دلبسـتگی ها و آرزوهای اخروی،واقعیت دارند،زیرا هر کس کار خیری را به آرزو و امید پاداش انجام دهد،به آرزوی خود می رسد.

برخی گفته انـد:«باقیـات صالحات»کارهایی است که سـلمان و صـهیب و دیگر مسـلمانان مستمند،انجام میدادنـد و آن عبارت از«سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر»بود.

انس بن مالك از پیامبر گرامی اسلام روایت کرده است که:بهم نشینان خود فرمود:

-سپر خود را بگیرید.

---

۱ – ۱) مولوی گویـد: نیست وش باشـد خیـال انـدر روان تو جهـانی بر خیـالی بین روان بر خیـالی نامشـان و ننگشـان بر خیالی صلحشان و جنگشان

گفتند:

-بوسیلهٔ آن از دشمن،اجتناب کنیم؟ فرمود:

-سپر خود را بگیرید تا شما را از آتش حفظ کند.بگویید:«سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر»این کلمات،وسیلهٔ پیش افتادن انسانند و او را اجابت می کنند.اینها پاسداران انسان و باقیات صالحات هستند.

همین روایت را اصحاب ما از امام صادق-بنقل از امامان پیشین و آنها بنقل از پیامبر عالیقدر-نقل کرده اند.بدنبال آن فرمود:«و لذکر اللّه اکبر»و یاد خدا این است که انسان در برخورد بهر حلال یا حرامی در یاد خدا باشد.

همچنین از پیامبر بزرگوار روایت شده است که:اگر از بیدار ماندن شب و مبارزهٔ با دشمن،عاجز هستید،از این کار عاجز نیستید که بگویید:«سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر»این کلمات،باقیات صالحات هستند.آنها را بگویید.

ابن مسعود و سعید بن جبیر و مسروق و نخعی گویند:باقیات صالحات،نمازهای پنجگانه هستند.از امام صادق(ع)نیز چنین روایت شده است.همچنین از آن پیشوای بزرگوار نقل شده است که:نماز شب از باقیات صالحات است.

برخی گفته اند:دختران صالح،باقیات صالحات هستند.

بهتر است آیه را بر عموم این معانی حمل کنیم تا شامل همهٔ خیرات و طاعات بشود.

در کتاب ابن عقده است که امام صادق(ع)به حصین بن عبد الرحمن فرمود:

-ای حصین،دوستی ما را کوچک مشمار،زیرا از باقیات صالحات است.

عرض کرد:

-یا بن رسول اللّه،من آن را کوچک نمی شمارم،بلکه خدا را بر آن حمد می کنم.

علت اینکه:طاعت ها را«صالحات»نامیده اند،این است که:اینها شایسته ترین اعمال هستند،زیرا خداوند به آنها امر کرده و در برابر آنها وعدهٔ پاداش داده و بر

ترک آنها تهدید به کیفر کرده است.

وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبٰالَ

:برخی گویند:متعلق به سابق است.یعنی:در روزی که کوه ها را براه اندازیم،باقیات صالحات،پاداش بهتری دارند.

برخی گویند:این آیه،ابتدای کلام است.یعنی:روز قیامت را بیاد آور که کوه ها را براه می اندازیم.

مقصود از براه افتادن کوه ها این است که:خداوند آنها را از جا می کند و آنها را بصورت غبار پراکنده در می آورد.

برخی گویند:منظور این است که کوه ها مثل ابر،بر روی زمین بحرکت در- می آیند و خداوند آنها را متلاشی و بصورت تل های رمل در می آورد.چنان که می فرماید:

يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبٰالُ (مزمل ۱۴:در آن روز کوه ها و زمین بلرزند و بصورت رمل در آیند)سپس بصورت پشم زده،آن گاه بصورت غبار پراکنده،در می آیند.چنان که میفرماید: وَ بُسَّتِ الْجِبٰالُ بَسًّا فَكٰانَتْ هَبٰاءً مُنْبَثًّا (واقعه ۵ و ۶:کوه ها پاره پاره شوند و بصورت غبار پراکنده در می آیند)سپس بصورت سراب،در می آیند،چنان که می فرماید:

وَ سُيِّرَتِ الْجِبٰالُ فَكٰانَتْ سَرٰاباً (نبأ ۲۰:کوه ها بحرکت در می آیند و سراب میشوند).

وَ تَرَى الْأَرْضَ بٰارِزَةً

:در آن روز چهرهٔ زمین را آشکار و بی پوشش می نگری که بر آن کوهی و ساختمانی و درختی نیست که آن را از چشم ها پناه سازد.

عطا گوید:یعنی کسانی که در دل زمین مدفون بوده اند،بوسیلهٔ زمین ظاهر میشوند.چنان که پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

ترمی الارض بافلاذ کبدها یعنی:

زمین گنجهای باطنی خود را بیرون می افکند.

وَ حَشَرْنٰاهُمْ فَلَمْ نُغٰادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً

:در آن روز آنها را محشور و در موقف قیامت جمع می کنیم و احدی از آنها را فروگذار نمی کنیم.

وَ عُرِضُوا عَلىٰ رَبِّكَ صَفًّا

:آنان که محشور میشوند،روز قیامت،هر دسته ای و امتی بصف در آمده،به پیشگاه خداوند عرضه می شوند.

برخی گویند:مثل صفوف نماز،صفها پشت سر یکدیگر قرار می گیرند.

ص :۷۵

برخی گویند:همه در یک صف هستند.

لَقَدْ جِئْتُمُونٰا كَمٰا خَلَقْنٰاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ

:به آنها گفته میشود:اکنون با ضعف و فقر،در جایی نزد ما آمده اید که جز ما احدی حق حکومت ندارد.چنان که در آغاز خلقت نیز مالک چیزی نبودید و فقیر و ناتوان بودید.

برخی گویند:یعنی از مال و اولاد و خدمتگزارانی که در دنیا داشتید،اکنون چیزی برای شما باقی نمانده است،که از آنها نفعی عاید شما بشود،همانطوری که در آغاز خلقت نیز هیچ چیز نداشتید.

از پیامبر گرامی روایت است که:مردم در روز قیامت،پا برهنه و عریان محشور میشوند.عایشه عرض کرد:

-یا رسول اللّه،آیا از یکدیگر خجالت نمیکشند؟ فرمود:

-هر کسی بکار خود مشغول است.

بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِداً

:به آنها نیز گفته میشود:ولی شما در دنیا گمان میکردید که ما وعده گاهی برای بعث و جزای شما قرار نداده ایم.

وَ وُضِعَ الْكِتٰابُ

:کتاب های عمل بنی آدم در دستهای ایشان گذارده میشود.در اینجا کتاب اسم جنس است.

کلبی گوید:منظور از کتاب،حساب است.یعنی دفتر محاسبات،در آنجا گذارده میشود و به حساب اعمال ایشان رسیدگی میشود.

فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمّٰا فِيهِ

:اگر به مجرمین نگاه کنی،می بینی از مشاهدۀ اعمال زشتی که در کتاب عملشان ثبت است،می ترسند.

وَ يَقُولُونَ يٰا وَيْلَتَنٰا مٰا لِهٰذَا الْكِتٰابِ لاٰ يُغٰادِرُ صَغِيرَةً وَ لاٰ كَبِيرَةً إِلاّٰ أَحْصٰاهٰا

:

کلمۀ«ویل»را انسان هنگامی می گوید که گرفتار سختی و مشقت شده باشد.در این حالت برای خود آرزوی هلاک می کند.

مردم مجرم می گویند:وای بر ما!این چه کتابی است که هیچ گناه کوچک و

بزرگی را فروگذار نکرده و همه را بدون کم و زیاد،ثبت کرده است؟! ما در بارۀ گناه کوچک و بزرگ در سورۀ نساء گفتگو کرده ایم.

کلمه«صغیره و کبیره»دارای تاء تأنیث است،زیرا دلالت بر یک مرتبه می کند.

وَ وَجَدُوا مٰا عَمِلُوا حٰاضِراً

:و هر چه کرده اند،در آن کتاب،نوشته و ثبت شده می یابند.

برخی گویند:یعنی پاداش کردار خود را حاضر و آماده می بینند.بنا بر این-بطور مجاز،وجود جزا و پاداش را مانند وجود خود اعمال،قرار می دهد.

وَ لاٰ یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً

:خداوند چیزی از پاداش نیکان را کم نمی کند و چیزی بر کیفر بدان نمی افزاید.

دلالت آیه:

از این آیه،بر می آید که خداوند،اطفال را کیفر نمی دهد،زیرا کسی که بر کیفر بدان چیزی نمی افزاید،چگونه ممکن است که آدم بیگناه را کیفر دهد؟

ص:۷۷

[سوره الكهف (١٨): آيات ٥٠ تا ٥٢]

اشاره

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اُسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِيسَ كانَ مِنَ اَلْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظّالِمِينَ بَدَلاً (٥٠) ما أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ اَلْمُضِلِّينَ عَضُداً (٥١) وَ يَوْمَ يَقُولُ نادُوا شُرَكائِيَ اَلَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ مَوْبِقاً (٥٢)

ترجمه:

و آن گاه كه به فرشتگان گفتيم:آدم را سجده كنيد.آنها سجده كردند،جز ابليس كه از جنيان بود و از فرمان خدايش خارج شد.آيا او و فرزندانش را كه دشمن شمايند، بجز من دوستان خود ميگيريد؟چه بد عوضى است براى ستمكاران!آفرينش آسمانها و زمين را با حضور آنها نكردم و نه آفرينش خودشان را.من گمراه كنندگان را بكمك نمى گيرم.و روزى كه خدا گويد:كسانى را كه شريك من مى پنداشتيد،بخوانيد.آنها را بخوانند:اما اجابتشان نكنند و ميانشان فاصله اى هلاكتگاه قرار داده ايم.

ص: ٧٨

قرائت:

ابو جعفر«ما اشهدناهم»خوانده است و دیگران«ما اشهدتهم»خوانده اند.

قرائت اول بمنظور تعظیم است.

یوم یقول:حمزه به نون و دیگران به یاء خوانده اند.قرائت نون،فعل را برای متکلم قرار میدهد و در آیهٔ پیش نیز«کنت»برای متکلم است.قرائت یاء بخاطر این است که کلام سابق به اتمام رسیده است.اگر قرائت نون صحیح بود،میگفت:

«نادوا شرکائنا».

لغت:

فسق:خارج شدن از حالی بحالی.گفته میشود:«فسقت الرطبه»یعنی خرما از پوست خود خارج شد. و«فسقت الفاره»یعنی موش از سوراخ خود خارج شد.ابو عبیده گوید:این کلمه،در اشعار و اشعار احادیث جاهلیت به معنای معمول بکار نرفته،بلکه بعد از نازل شدن قرآن،رواج یافته است.مبرد گوید:گفتار ابو عبیده صحیح است.اما خود کلمه،در زبان عرب،از کلمات فصیح بوده است.قطرب گوید:«فسق عن امر ربه»یعنی:

از رد امر خداوند،سر در آورد.نظیر«کسوته عن عری و اطعمته عن جوع»یعنی:او را از برهنگی و گرسنگی خارج کردم.

عضد:بازو.

موبق:هر چه که میان دو چیز فاصله شود.و بوق:هلاک.

اعراب:

بِئْسَ لِلظّالِمِينَ بَدَلاً

:«اسم بئس»مضمر و مفسر آن«بدلا»است.یعنی «بئس البدل للظالمین ذریه ابلیس»بنا بر این مخصوص به ضم،ذریهٔ ابلیس است.

مقصود:

اکنون خداوند متعال پیامبر خود را دستور می دهد که این متکبران را-که از مجالست فقرا-بیزار بودند،بیاد داستان ابلیس و گرفتاریهایی که از راه تکبر دامنگیرش شد،بیندازد.فرمود:

وَ إِذْ قُلْنٰا لِلْمَلاٰئِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّٰ إِبْلِیسَ

:ای محمد،بیاد آور هنگامی را که بفرشتگان گفتیم:آدم را سجده کنید.آنها سجده کردند،اما شیطان سجده نکرد.

این آیه را قبلا تفسیر کرده ایم.

تکرار این مطلب در قرآن مجید،برای نتیجه های مختلفی است که در هر مورد، از آن گرفته شده است.

کٰانَ مِنَ الْجِنِّ

:ابلیس از جن بود.برخی معتقد بودند که وی از جن نیست.از این جمله،استفاده میشود که وی از جن است.بنا بر این،جن،غیر از ملائکه و غیر از انسان است.

کسانی که ابلیس را از ملائکه میدانند می گویند:منظور این است که ابلیس از چشمها پنهان است.

برخی گفته اند:به گروهی از ملائکه که خازن«جنان»(یعنی بهشتها)هستند، جن گفته میشود بنا بر این نام آنها را به«جنان»اضافه کرده اند،چنان که می گویند:

کوفی و بصری و افرادی را که در این دو بلد زندگی میکنند اضافهٔ به آنها میکنند.

کسانی که ابلیس را غیر از فرشتگان میدانند،این استدلالها را نپذیرفته، گویند:هر گاه«جن»گفته شود،نوع دیگری از مخلوقات،بذهن می آید،نه ملائکه.

فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ

:ابلیس از فرمان خدایش خارج گردید.

اکنون مشرکین را مخاطب ساخته،می فرماید:

أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّیَّتَهُ أَوْلِیٰاءَ مِنْ دُونِی وَ هُمْ لَکُمْ عَدُوٌّ

:آیا از فرمان ابلیس و فرزندان او پیروی کرده،آنها را رهبر خود قرار میدهید و با اطاعت آنها نسبت به- آنها اظهار دوستی می کنید و از اطاعت من خود داری میکنید؟مگر نمیدانید که آنها دشمن شما هستند؟!آدم عاقل،از دشمن فرار می کند.

این جمله،بصورت استفهام است،اما منظور انکار و سرزنش است.

مجاهد گوید:شیطانها فرزندان ابلیس هستند.

حسن گوید:جن،اولاد ابلیس است.

بِئْسَ لِلظّالِمِینَ بَدَلاً

:این ستمکاران،بدکاری را به جای عبادت پروردگار خود انجام میدهند. چه ابلیس را اطاعت می کنند.

این معنی از حسن است.

قتاده گوید:یعنی بد است که بجای طاعت خدا،طاعت شیطان را پیشه کنند.

ما أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ

:من برای آفرینش آسمانها و زمین و آفرینش ابلیس و ذریه اش،آنها را احضار نکردم و از آنها کمک نخواستم.پس قدرت من کامل است و نیازی به یاری شیطانها نداشته و ندارم و نباید بجای من از آنها اطاعت کرد.

وَ ما کُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّینَ عَضُداً

:من هرگز شیطانها را که گمراه کنندهٔ مردم هستند،بکمک نمیخواهم.

اکثر اوقات،کلمهٔ«عضد»را به معنای کمک،استعمال می کنند.

علت اینکه کلمه را مفرد آورده،این است که با فاصله های آیات،موافق باشد.

برخی گویند:یعنی شما شیطان ها را طوری پیروی می کنید که گویی آنها را دارای چنان علمی میدانید که دیگران از آن محروم هستند،در حالی که من آنها را از خلقت آسمانها و زمین و حتی خودشان،مطلع نساخته و بآنها علم خلقت اشیاء را نبخشیده ام.چرا از آنها پیروی می کنید؟! برخی گویند:یعنی من مشرکین عرب را برای آفرینش آسمانها و زمین و خودشان حاضر نساخته ام.آنها در آن وقت موجود نبودند.من آنها را از نیستی به هستی آوردم.از کجا می گویند:فرشتگان،دختران خدایند و از کجا این ادعا را ساخته اند؟! وَ یَوْمَ یَقُولُ نادُوا شُرَکائِیَ الَّذِینَ زَعَمْتُمْ :همین که روز قیامت فرا رسید، خداوند به این بت پرستان می فرماید:آنها را که در دنیا شریک من می پنداشتید،بخوانید، تا عذاب را از شما دور کنند و شما را رهایی بخشند.

فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ

:مشركين،خدايان خود را بكمك ميخوانند، اما پاسخى نمى شنوند و از آنها كمكى دريافت نمى كنند.

وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ مَوْبِقاً

:مجاهد و قتاده گويند:يعنى ميان مؤمنين و كافرين در روز قيامت وادى عميقى قرار مى دهيم كه آنها را از يكديگر جدا سازد.

ابن اعرابى گويد:يعنى ميان بت پرستان و معبودهاى آنها فاصله اى قرار مى دهيم، فرشتگان و مسيح را كه معبود خود ميدانستند،داخل بهشت و آنها را داخل جهنم مى كنيم.

فراء گويد:يعنى پيوندها و روابط دنيوى آنها را در آخرت،هلاك آنها قرار مى دهيم.

از قتاده و ابن عباس نيز همين طور روايت شده است.

بنا بر اين قول،«بين»به معناى تواصل است يعنى دوستى ها و مراودات آنها در راه كفر،در آخرت وسيلۀ هلاكشان ميشود.

حسن گويد:موبق به معناى عداوت است.يعنى در ميان ايشان عداوتى هلاك كننده قرار مى دهيم.

از انس بن مالك روايت شده است كه:«موبق»نام واديى است در جهنم كه پر از چرك و خون است.

نظم آيات:

وجه اتصال ما أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّماواتِ... به سابق اين است كه دليل و برهان سابق را براى بر انداختن شبهه،تقويت مى كند.اين جمله،بمنزلۀ اين است كه گفته شود:شما به پيروى شيطان و اولادش روى آورده ايد و امر خدا را ترك كرده ايد، در حالى كه دلايل بسيارى بطلان اين روش را ثابت مى كنند.اگر من در آفرينش آسمانها و زمين،از آنها كمك خواسته بودم،شما بيشتر و بهتر از اين،از آنها پيروى نميكرديد.

برخى گويند:منظور خداوند اين است كه او در آفرينش موجودات،شريكى ندارد.پس سزاوار نيست كه ديگرى را شريك او سازند يا ديگرى را بخدايى بخوانند.

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۵۳ تا ۵۶]

اشاره

وَ رَأَى اَلْمُجْرِمُونَ اَلنّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْها مَصْرِفاً (۵۳) وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِي هذَا اَلْقُرْآنِ لِلنّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كانَ اَلْإِنْسانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً (۵۴) وَ ما مَنَعَ اَلنّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ اَلْهُدى وَ يَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ اَلْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ اَلْعَذابُ قُبُلاً (۵۵) وَ ما نُرْسِلُ اَلْمُرْسَلِينَ إِلاّ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ يُجادِلُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِالْباطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ اَلْحَقَّ وَ اِتَّخَذُوا آياتِي وَ ما أُنْذِرُوا هُزُواً (۵۶)

ترجمه:

گنهکاران جهنم را ببينند و يقين كنند كه گرفتار آن ميشوند و راه گريزى نمى يابند.در اين قرآن هر گونه مثلى بصورتهاى گوناگون آورده ايم و انسان از همه چيز بيشتر مجادله مى كند.هنگامى كه هدايت براى مردم آمد،آنها را چه منع مى كند كه ايمان آورند و از پروردگار خويش طلب مغفرت كنند؟جز اين نيست كه

ص: ۸۳

انتظار دارند طریقهٔ گذشتگان تکرار شود،یا اینکه عذاب در مقابل آنها قرار گیرد.

ما پیامبران را جز برای بشارت و انذار نفرستاده ایم.مردم کافر به باطل مجادله می کنند تا حق را به آن باطل سازند و آیات مرا و آنچه که ایشان را بدان بیم داده اند مسخره گرفته اند.

قرائت:

قبلا:اهل کوفه،این کلمه را بدو ضمه و دیگران به کسر قاف و فتح باء خوانده اند.وجه آن را در سورهٔ انعام گفته ایم.

لغت:

مواقعه:نزدیک شدن به چیزی با شدت.وقایع حروب:جنگهایی که گریبانگیر مردم شده اند.توقع یعنی انتظار واقع شدن چیزی.

مصرف:راه بازگشت.شاعر گوید:

أزهیر هل عن شیبه من مصرف

ام لا خلود لباذل متکلف

یعنی:ای زهیر،آیا راهی برای بازگشت از پیری هست؟بلکه آیا بذل- کننده ای که خود را بزحمت می اندازد جاوید می ماند؟! تصریف:گرداندن معنی در جهات مختلف.

ادحاض:چیزی را بهلاکت کشاندن.«مکان دحض»یعنی جایی که پا را بلغزاند.

اعراب:

أَنْ یُؤْمِنُوا

:در محل نصب است.یعنی«ما منع الناس من الایمان الا طلب ان یأتیهم»بنا بر این «أَنْ تَأْتِیَهُمْ» در محل رفع است.

مٰا أُنْذِرُوا

:در محل نصب و عطف است بر«آیاتی».

هزوا:مفعول دوم«اتخذوا».

مقصود:

اکنون خداوند به بیان حال مجرمین پرداخته،می فرماید:

وَ رَأَی الْمُجْرِمُونَ النّٰارَ

: مشرکین شعله های آتش را می نگرند که با خشم و

ص :۸۴

عضب به سوی آنها رو می آورند.این معنی از ابن عباس است.

برخی گویند:این آیه شامل همهٔ گنهکارانی که مرتکب کبیره شده اند،میشود.

فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوٰاقِعُوهٰا

:آنها یقین پیدا می کنند که در آتش داخل می شوند و در عذاب آن گرفتار میشوند.

وَ لَمْ یَجِدُوا عَنْهٰا مَصْرِفاً

:و جایی نمی یابند که به آن پناه برند و خود را از عذاب،خلاص کنند.

وَ لَقَدْ صَرَّفْنٰا فِی هٰذَا الْقُرْآنِ لِلنّٰاسِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ :ما در این قرآن،برای مردم مثل های مختلفی آورده ایم.

تصریف،این است که مثالها را به انواع مختلف،بیان کنند تا مردم در بارهٔ آنها بیندیشند.

تفسیر این جمله،در سورهٔ بنی اسرائیل گذشت.

وَ کٰانَ الْإِنْسٰانُ أَکْثَرَ شَیْءٍ جَدَلاً

:انسان،زیاد مجادله می کند.ابن عباس گوید:منظور نضر بن حارث است.کلبی گوید:منظور ابی بن خلف است.زجاج گوید:

منظور،انسان کافر است.چنان که می فرماید: وَ یُجٰادِلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالْبٰاطِلِ (کهف ۵۶:

مردم کافر به باطل مجادله کنند).

وَ مٰا مَنَعَ النّٰاسَ أَنْ یُؤْمِنُوا إِذْ جٰاءَهُمُ الْهُدیٰ وَ یَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلاّٰ أَنْ تَأْتِیَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِینَ

:با اینکه دلائلی روشن در دسترس مردم قرار گرفته و حق آشکار شده است،چه مانعی بر سر راه آنها هست که ایمان نمی آورند و خدا را در برابر معصیتهای خود استغفار نمی کنند؟حتماً میخواهند همانطوری که نسبت به گذشتگان سنت ما بوده است که آنها را گرفتار عذاب و هلاک میکردیم،برای اینان نیز عذاب و بلا بفرستیم.

بطوری که غافل گیر شوند و ناخودآگاه،تباه گردند.

أَوْ یَأْتِیَهُمُ الْعَذٰابُ قُبُلاً

:یا اینکه میخواهند عذاب ما را بالعیان،در برابر خود بنگرند.مقصود این است که:آنها با خودداری از ایمان و استغفار،بمنزلهٔ کسی هستند که طلب عذاب میکنند تا از روی ترس،ناچار شوند و ایمان بیاورند،زیرا

وضع آنها نشان می دهد که:تا عذاب دردناک ما را نبینند،ایمان نمی آورند.

مثـل اینکـه بـه کسـی گفتـه شـود:چرا بـدون کتـک خـوردن،قـول مرا نمی پـذیری؟! وانگهی مشـرکین هـم طلـب عـذاب کرده،گفتند:اگر اینها که تو می گویی حق است،بر ما سنگ ببار یا عذابی دردناک بر ما بفرست.(انفال ۳۲).

قرائت«قبل»بکسر قاف نیز بمعنای فوق است.ممکن است جمع«قبیل» یعنی جماعت باشد.در این صورت،یعنی:یا اینکه میخواهند انواع عذابها از هر طرف بر آنها نازل شود.

اکنون بیان می کند که برای مردم دلیل آشکار آورده و راهی برای شک و تردید باقی نگذارده است:

وَ مٰا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِینَ إِلاّٰ مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ

:ما پیامبران را به سوی مردم نفرستادیم،جز برای اینکه مردم مطیع را به بهشت بشارت دهند و مردم عاصی را از دوزخ بترسانند.

وَ یُجٰادِلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالْبٰاطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ

:کافران برای دفاع از کیش باطل خود به بحث و مناظره می پردازند،تا حق را از جای خود خارج سازند.

ابن عباس گوید:مقصود کسانی است که زبان به استهزاء می گشودند و راههای مکه را برای مبارزهٔ با اسلام میان خود تقسیم میکردند.

بحث و منـاظرهٔ آنهـا در راه اثبـات باطـل این بـود که:پیـامبر را وادار میکردنـد که طبـق هوی و هوس ایشـان،آیـات و معجزاتی بیاورد:تا اگر نیاورد،از او اخذ سند کرده،قرآنش را باطل معرفی کنند.

گفته میشود:«ادحضت حجته»یعنی دلیل او را باطل کردم.

وَ اتَّخَذُوا آیٰاتِی وَ مٰا أُنْذِرُوا هُزُواً

:آنان قرآن و قیامت و آتش جهنم را وسیلهٔ استهزا قرار دادند.

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۵۷ تا ۵۹]

اشاره

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُکِّرَ بِآیاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْها وَ نَسِیَ ما قَدَّمَتْ یَداهُ إِنّا جَعَلْنا عَلی قُلُوبِهِمْ أَکِنَّهً أَنْ یَفْقَهُوهُ وَ فِی آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَی اَلْهُدی فَلَنْ یَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً (۵۷) وَ رَبُّکَ اَلْغَفُورُ ذُو اَلرَّحْمَهِ لَوْ یُؤاخِذُهُمْ بِما کَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ اَلْعَذابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ یَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً (۵۸) وَ تِلْکَ اَلْقُری أَهْلَکْناهُمْ لَمّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنا لِمَهْلِکِهِمْ مَوْعِداً (۵۹)

ترجمه:

کیست ستمکارتر از آنکه به آیه های پروردگارش،او را اندرز دادند و از آن روی گردان شد و کارهایی که از پیش کرده بود،فراموش کرد؟!ما بر دلهای ایشان پوشش هایی افکنده ایم که آیه های ما را درک نکنند و در گوشهای ایشان سنگینی نهاده ایم و اگر آنها را به هدایت بخوانی هرگز هدایت نمی شوند.پروردگارت آمرزگار و صاحب رحمت است.اگر آنها را بکردارشان مؤاخذه میکرد،در عذاب ایشان تعجیل میکرد،ولی برای آنها موعدی است که هرگز در قبال آن گریزگاهی ندارند.این قریه ها را هنگامی که ستم کردند،هلاکشان کردیم و برای هلاک ایشان

ص: ۸۷

وعده ای قرار دادیم.

قرائت:

لمهلکهم:حفص از عـاصم بفتـح میم و کسـر لام قرائت کرده است(همچنین در سورهٔ نمل)حماد و یحیی از ابو بکر بفتـح میم و لام قرائت کرده اند.اعشی و برجمی در اینجا بضم میم و در سورهٔ نمل بفتح میم خوانده اند.دیگران بضم میم و فتح لام خوانده اند.

ممکن است«مهلک»بضم میم و فتـح لام،مصـدر یا اسم مکان به معنای اهلاک یا وقت اهلاک باشـد.«مهلک»بفتح میم و کسـر لام نیز اسم زمان است.«مهلک»بفتح میم و لام، مصدر است،بنا بر این اضافه به مفعول به شده است.نقل شده است که تمیم می گوید:

«هلکنی زید»و فعل را متعدی استعمال کرده است.اگر این فعل را لازم بدانیم،اضافه بفاعل شده است.

اعراب:

تِلْکَ الْقُریٰ

:«تلک»مبتدا و«القری»صفت آن است.ممکن است مفعول باشد برای فعل محذوف.

اهلکناهم:خبر.

مقصود:

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُکِّرَ بِآیاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْها

:هیچکس سـتمکارتر نیست از کسـی که بوسـیلهٔ قرآن و آیات آن پنـد داده شود و دلایل توحیـد برای او روشن گردد و از آن اعراض کند.

وَ نَسِیَ ما قَدَّمَتْ یَداهُ

:و گناهان خود را که موجب کیفر او هستند، فراموش کند.

برخی گویند:یعنی تذکر پیدا می کند،سپس مطلب را سبک و کوچک می- شمارد و بامور دیگر می پردازد،زیرا فراموشش می کند.سپس می فرماید:

إِنّا جَعَلْنا عَلیٰ قُلُوبِهِمْ أَکِنَّهً أَنْ یَفْقَهُوهُ

:ما بر دلهای آنها پوشش هایی

ص :۸۸

افکنده ایم تا این پندهای قرآنی را درک نکنند.

وَ فِی آذانِهِمْ وَقْراً

:و گوش آنها را باثقل سامعه ای که در آن افکنده ایم، کر ساخته ایم تا نشنوند.

سابقاً این مطلب را بیان داشته ایم.منظور این است که ما دل دانا و گوش شنوا را از آنها سلب کرده ایم.در جای دیگر می فرماید: وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِ آیاتُنا وَلّی مُسْتَکْبِراً کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْها کَأَنَّ فِی أُذُنَیْهِ وَقْراً (لقمان ۷:هر گاه آیات ما بر او خوانده شود،از روی تکبر روی گردان میشود،گویی آن را نشنیده و گویی در گوشهایش سنگینی است.) وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَی الْهُدی فَلَنْ یَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً :در اینجا خداوند متعال خبر می دهد که آنها هرگز ایمان نمی آورند.این خبر واقعیت داشت و آنها سرانجام با کفر از این جهان رفتند.

وَ رَبُّکَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَهِ

:پروردگار تو کسی است که عیب بندگان را میپوشد و گناه آنها را می آمرزد و نسبت به خلق،صاحب فضل و نعمت است.

برخی گویند:غفور،توبه پذیر است. «ذُو الرَّحْمَهِ» یعنی به آنها که اصرار بر گناه دارند،مهلت می دهد و در کیفر آنها تعجیل نمی کند.

برخی گویند:غفور،یعنی خداوند در این دنیا مردم را مؤاخذه نمیکند.

«ذو الرحمه»یعنی آنها را مهلت می دهد که توبه کنند.

لَوْ یُؤاخِذُهُمْ بِما کَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ یَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً

:اگر خداوند مردم را بکردارشان مؤاخذه میکرد،در عذاب آنها تعجیل میکرد.لکن روز قیامت،موعد مؤاخذه و عذاب آنهاست که در قبال آن پناهگاهی ندارند.این معنی از ابن عباس و قتاده است.مجاهد گوید:یعنی جای محکمی نمی- یابند.ابو عبید گوید:یعنی راه نجاتی نمی یابند که نجاتشان دهد.گفته میشود:

«لا والت نفسه»یعنی نجات نیافت.شاعر گوید:

و قد اخالس رب البیت غفلته

و قد یحاذر منی ثم لا یئل

یعنی:من صاحب خانه را غافل گیر می کنم.او از من حذر می کند و نجات نمی یابد.دیگری گوید:

لا والت نفسک خلیتها

للعامریین و لم تکلم

یعنی:تو خود را در اختیار آنها قرار دادی و مجروح نشدی.لکن نجات هم نیافتی.

وَ تِلْكَ الْقُرىٰ أَهْلَكْنٰاهُمْ لَمّٰا ظَلَمُوا

:قریه های عاد و ثمود و...را بر اثر تکذیب انبیا و انکار آیات خدا هلاک کردیم.

وَ جَعَلْنٰا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِداً

:برای هلاک آنها وقتی معین کردیم که در آن وقت،طبق مصلحت ما نابود گردند.

در اول تِلْكَ الْقُرىٰ را به لفظ مؤنث آورد،سپس«اهلکناهم»گفت و ضمیر جمع مذکر آورد،زیرا قریه یا مسکن را هلاک نمی کنند،بلکه اهل آن را هلاک می کنند.به همین جهت فرمود: لَمّٰا ظَلَمُوا یعنی همین که اهل قریه ستم کردند، آنها را هلاک کردیم.

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۶۰ تا ۶۴]

اشاره

وَ إِذْ قالَ مُوسى لِفَتاهُ لا أَبْرَحُ حَتّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ اَلْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً (۶۰) فَلَمّا بَلَغا مَجْمَعَ بَيْنِهِما نَسِيا حُوتَهُما فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي
اَلْبَحْرِ سَرَباً (۶۱) فَلَمّا جاوَزا قالَ لِفَتاهُ آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِينا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَباً (۶۲) قالَ أَ رَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنا إِلَى اَلصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ
اَلْحُوتَ وَ ما أَنْسانِيهُ إِلاَّ اَلشَّيْطانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اِتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي اَلْبَحْرِ عَجَباً (۶۳) قالَ ذلِكَ ما كُنّا نَبْغِ فَارْتَدّا عَلى آثارِهِما قَصَصاً
(۶۴)

ترجمه:

موسى به شاگرد خود گفت:براه خود ادامه دهم تا به محل تلاقى دو دريا رسم يا مدتى دراز به سر برم.همين كه به محل تلاقى دو دريا رسيدند ماهى خود را فراموش كردند و ماهى راه خود را به اعماق دريا پيش گرفت و چون بگذشتند،به شاگرد خود گفت:صبحانهٔ ما را بياور كه از اين سفرمان خستگى بسيار ديديم.گفت:آيا ديدى؟ وقتى كه به آن سنگ پناه برديم،ماهى را از ياد بردم و جز شيطان كسى آن را از ياد من

ص: ۹۱

نبرد و راه عجیب خود را پیش گرفت.

گفت:این همان است که طلب می کردیم و از راهی که آمده بودند،دوباره بازگشتند.

قرائت:

حفص«و ما انسانیه»و در سورهٔ فتح بِمٰا عٰاهَدَ عَلَیْهُ بضم ها و دیگران بکسر هاء قرائت کرده اند.

لغت:

لا ابرح:همواره.شاعر گوید:

و ابرح ما ادام اللّٰه قومی

زحی البال منتطقاً مجیدا

یعنی:تا خداوند قوم مرا نگهدارد همواره من آسوده دلم و به ستایش آنها زبانم گویاست.

حقب:روزگار و زمان.جمع«احقاب»زجاج گوید:حقب،هشتاد سال است.

سرب:راه و مسلك.در لغت به معنای گودالی است در زمین که راه نجات در آن نباشد.کسی که در زمین راه پیمایی کند،«سارب»گویند.شاعر گوید:

انی سربت و کنت غیر سروب

و تقرب الاحلام غیر قریب

یعنی:چگونه رفتی؟در حالی که تو رونده نبودی و نزدیك شدن به آرزوها ممکن نیست! نصب:تعب و رنج.وصب نیز به همین معنی است.

اعراب:

سرب:ممکن است این کلمه مفعول دوم«اتخذ»یا مفعول مطلق برای فعل محذوف باشد.

أَنْ أَذْکُرَهُ

:در محل نصب و بدل از هاء«انسانیه»یعنی«ما انسانی ان اذکره الا الشیطان».

عجبا:ممکن است این کلمه از زبان یوشع یا از زبان موسی باشد.یعنی:

«اعجب عجبا».

قصص:مصدر و جانشین حال.قصص یعنی:دنبال کردن اثر چیزی.

یکی از محققین گوید:«عجبا»به تقدیر«متعجبا»حال است و«قصصا»مفعول مطلق است برای فعل محذوف.

شأن نزول:

علی بن ابراهیم،در تفسیر خود گوید:هنگامی که پیامبر بزرگ اسلام، قریش را از داستان اصحاب کهف،خبر داد،گفتند:ما را از داستان آن عالمی خبر ده که خداوند به موسی دستور داد که از وی تبعیت کند.او کیست و موسی چگونه از او پیروی کرد و داستانش چیست؟

مقصود:

وَ إِذْ قٰالَ مُوسیٰ لِفَتٰاهُ

:بیشتر مفسران قرآن مجید،معتقدند که مقصود موسی بن عمران و مقصود از«فتی»یوشع بن نون است.علت اینکه:وی را جوان یا شاگرد موسی نامیده،این است که وی در سفر و حضر،همراه موسی بود و از او کسب دانش میکرد.برخی گویند:یوشع،خدمتگزار موسی بود.از اینرو موسی به او گفت:صبحانهٔ ما را بیاور.او یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف بن یعقوب است.

محمد بن اسحاق گوید:موسایی که در طلب خضر بود،موسی بن میشا بن یوسف است که یکی از پیامبران بنی اسرائیل بوده است و او پیش از موسی بن عمران بوده است، لکن عقیدهٔ بیشتر مفسران این است که وی موسی بن عمران است.علاوه بر این،هر گاه در قرآن«موسی»گفته شود،منظور همان موسی بن عمران است،چنان که هر گاه«محمد» گفته شود،منظور پیامبر گرامی اسلام است.

علی بن ابراهیم گوید:محمد بن علی بن بلال برای من نقل کرد که یونس و هشام بن ابراهیم،اختلاف کردند که عالمی که موسی نزد او رفت،عالمتر بود یا موسی و آیا ممکنست در زمان موسی-که او حجت خدا بر مردم بود-کسی پیدا شود که حجت خداوند بر موسی باشد؟!

ص:۹۳

این مطلب را برای امام هشتم(ع)نوشتند.امام هشتم در پاسخ نوشت:

-موسی به سراغ آن عالم رفت و او را در جزیره ای از جزایر دریا پیدا کرد و بر او سلام کرد.در آن جزیره،سلام کردن معمول نبود،از اینرو مرد عالم از دیدن موسی و سلامش تعجب کرده،پرسید:

-تو کیستی:

گفت:

-من موسی بن عمرانم.

گفت:

-تو همان موسی بن عمران هستی که خداوند با او تکلم می کند؟ پاسخ داد:

-آری:

پرسید:

-چه کاری داری؟ گفت:

-آمده ام که از آنچه آموخته ای،مرا یاد دهی.

پاسخ داد:

-من به امری گمارده شده ام که ترا طاقت آن نیست!و تو به امری گمارده شده ای که مرا طاقت آن نیست! لاٰ أَبْرَحُ حَتّٰی أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَیْنِ :من هم چنان از این راه میروم،تا وقتی که به محل تلاقی دریای فارس و دریای روم برسم.قتاده گوید:در جانب مغرب آن، دریای فارس و در جانب مشرق آن،دریای روم است.محمد بن کعب گفته است:طنجه و بروایتی دیگر:افریقیه است.آنجا محلی بود که قرار بود با خضر ملاقات کند.

أَوْ أَمْضِیَ حُقُباً

:یا اینکه مدتی دراز بسر برم.ابن عباس گوید:حقب،یعنی مدت دراز.مجاهد گوید:یعنی هفتاد سال.عبد اللّٰه بن عمر گوید:یعنی هشتاد سال.

فَلَمّٰا بَلَغٰا مَجْمَعَ بَیْنِهِمٰا نَسِیٰا حُوتَهُمٰا

:همین که به محل تلاقی دو دریا رسیدند،ماهی خود را جا گذاشتند.

برخی گویند:یعنی ماهی خود را هنگامی که راه خود را گرفت و به اعماق دریا رفت-گم کردند.بنا بر این گم شدن ماهی را فراموش کردن آن نامیده است.

برخی گویند:ماهی را یوشع فراموش کرد.در عین حال می گوید:موسی و یوشع ماهی را فراموش کردند.چنان که می گویند:قوم،توشهٔ خود را فراموش کردند.در حالی که فقط مسئول توشهٔ،توشه را فراموش کرده است.

برخی گویند:هر دو فراموش کردند، زیرا یوشع فراموش کرد که ماهی را بردارد یا آنچه دیده،بموسی بگوید و موسی فراموش کرد که در بارهٔ ماهی چیزی به یوشع دستور دهد،بنا بر این هر دو،فراموش کرده اند.لکن هر کدام مطلبی را از یاد برده اند.

فَاتَّخَذَ سَبِیلَهُ فِی الْبَحْرِ سَرَباً

:ماهی راه خود را در دریا گرفت و رفت.

گفته اند:موسی و همسفرش ماهی نمک زده ای را-بقول ابن عباس-یا ماهی تازه ای را-بقول حسن-با خود برداشتند و از کنار دریا براه افتادند تا به سنگی بزرگ رسیدند.در آنجا چشمهٔ آبی بود که چشمهٔ حیات می نامیدند.یوشع بر کنار چشمه نشست و وضو گرفت و مقداری از آب چشمه،بماهی پاشید.ماهی زنده شد و خود را به آب انداخت.همین که وارد آب شد،دم خود را تکان می داد و بهر سو می رفت، آب منجمد می شد. (۱)

فَلَمّٰا جٰاوَزٰا قٰالَ لِفَتٰاهُ آتِنٰا غَدٰاءَنٰا

:همین که از آنجا گذشتند،موسی به همسفر

ص: ۹۵

۱- ۱) داستان آب حیات یا چشمهٔ حیات،دلیل قاطعی ندارد.از ظاهر این آیه خواسته اند استفاده کنند که ماهی زنده شد و به اعماق دریا رفت.لکن ظاهر آیه،چنین دلالتی ندارد.ممکن است بنا بعللی ماهی بیجان در آب افتاده و در اعماق دریا مخفی شده باشد.رجوع شود به تفسیر المیزان ۱۳/۳۶۶اگر چه مطالب این داستان پر شکوه قرآنی،سراسر حیرت انگیز و خارق عادت است.بنا بر این ممکن است قضیهٔ زنده شدن ماهی هم واقعیت داشته باشد چنان که در برخی از روایات هم به آن اشاره شده است.استفادهٔ این مطلب از جملهٔ فَاتَّخَذَ سَبِیلَهُ فِی الْبَحْرِ سَرَباً بعید نیست.

خود گفت:صبحانه مان را بیاور.گویند:آنها بقیهٔ روز و شب را براه خود ادامه دادند، همین که صبح شد،موسی به یوشع گفت:صبحانه مان را بیاور.

غداء یعنی صبحانه و عشی یعنی شام.انسان به صبحانه نیازمندتر است تا شام.

لَقَدْ لَقِینا مِنْ سَفَرِنا هٰذا نَصَباً

:ما از سفر خویش رنج و خستگی دیدیم.

گویند:خداوند موسی را گرسنه کرد،تا بیاد ماهی بیفتد.

قالَ أَ رَأَیْتَ إِذْ أَوَیْنا إِلَی الصَّخْرَةِ فَإِنِّی نَسِیتُ الْحُوتَ

:در این وقت،یوشع به موسی گفت:هنگامی که بر کنار سنگ بزرگ،منزل کردیم،ماهی را جا گذاشتم و فراموشش کردم و یادم رفت بتو بگویم ماهی را فراموش کرده ام.سپس زبان بعذر- خواهی گشوده،گفت:

وَ ما أَنْسانِیهُ إِلاَّ الشَّیْطانُ أَنْ أَذْکُرَهُ

:شیطان قصهٔ ماهی را از یاد من برد.این جمله بعنوان عذرخواهی است زیرا اگر یوشع قصهٔ ماهی را به موسی گفته بود،موسی از آنجا نمی گذشت و این همه خسته نمی شد.

وَ اتَّخَذَ سَبِیلَهُ فِی الْبَحْرِ عَجَباً

:منظرهٔ تعجب آوری پیش آمد.آب شکافته شد و ماهی در آن شکاف فرو رفت و شکاف هم چنان باقی ماند.

برخی گویند:کلمهٔ«عجبا»از موسی است.یعنی:موسی از شنیدن این داستان اظهار تعجب کرد و گفت:چگونه ممکن است؟ ابن عباس گوید:یعنی موسی داخل آن شکاف شد و بدنبال ماهی براه افتاد، اما بطور تعجب آمیزی گم شدهٔ اصلی خود یعنی خضر را پیدا کرد.

قالَ ذٰلِکَ ما کُنّا نَبْغِ فَارْتَدّا عَلیٰ آثارِهِما قَصَصاً

:موسی گفت:این همان علامتی است که ما برای یافتن خضر بدنبال آن بودیم.از همان راهی که آمده بودند، در حالی که یوشع از جلو و موسی از دنبالش حرکت میکرد،برگشتند،تا به محلی رسیدند که ماهی وارد آب شده بود.***

ص :۹۶

اینک اصل داستان:

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده است که:ابی بن کعب میگفت:روزی پیامبر خدا سخنرانی کرد و فرمود:

-روزی موسی در میان بنی اسرائیل،بپا ایستاده،سخنرانی میکرد.از او پرسیدند:

-داناترین مردم کیست؟ پاسخ داد:

-من خداوند او را مورد سرزنش قرار داده،به او وحی کرد:

-مرا در محل تلاقی دو دریا،بنده ای است از تو عالمتر.

موسی گفت:

-آیا ممکن است او را ببینم؟ خطاب رسید:

-یک ماهی در زنبیل بگذار و حرکت کن.

موسی به اتفاق یوشع براه افتاد تا به سنگ رسید.در آنجا قدری خوابیدند.

ماهی در زنبیل به جنبش در آمد و در دریا افتاد و دریا شکافته شد.خداوند آب دریا را از پر کردن شکاف،منع کرد و آب همچون طاقی بر سر ماهی قرار گرفت.وقتی که بیدار شدند،یوشع فراموش کرد که موسی را از ماجرای مطلع گرداند.بقیه آن روز و شب،راهپیمایی کردند،تا بامداد فردا.موسی به یوشع گفت:

-صبحانه مان را بیاور که از این سفر رنجور شدیم.

موسی وقتی احساس خستگی کرد که از جایی که خداوند امر کرده بود،گذشت.

یوشع گفت:

-همانوقت که بکنار سنگ رسیدیم،ماهی را فراموش کردم...

ماهی در حفره ای خالی از آب،قرار گرفته و موسی و یوشع در شگفت مانده بودند.

موسی گفت:

-این همان چیزی بود که ما بدنبال آن بودیم.

از همـان راهی که آمـده بودنـد،بازگشـتند تا به کنار سـنگ رسـیدند.در آنجا مردی را که دیدنـد که بـدن خود را با یک تکه پارچه پوشیده بود.موسی به او سلام کرد.

خضر گفت:

-تو کیستی؟ گفت:

-من موسی هستم.

گفت:

-موسای بنی اسرائیل؟ گفت:

-آری،آمده ام که از تو تعلیم بگیرم.

خضر گفت:

-تو صبر نداری که با من باشی.مرا خداوند علمی بخشیده،که بتو نبخشیده است و ترا علمی داده،که به من نداده است.

موسی گفت:

-خواهی دید که انشاء اللّه صبر خواهم کرد و از فرمان تو خارج نخواهم شد.

خضر گفت:

-اگر میخـواهی از من تبعیت کنی،حـق نـداری از کارهـایی که من انجـام میـدهم، سؤال کنی تـا وقـتی که خودم ترا از راز آن کارها آگاه سازم.

آن گـاه از کنـار دریـا براه افتادنـد.یک کشتی آمـادهٔ حرکت بود.از سرنشـینان کشتی خواسـتند که آنها را هم سوار کننـد.آنها خضر را شناختند و هر دو را بدون کرایه سوار کردند.

همین که سوار کشتی شدند،خضر یکی از تخته های کشتی را با تیشه،کند.

موسی گفت:

-اینها بدون کرایه،ما را سوار کرده اند.چرا کشتی آنها را سوراخ کردی؟ ممکن است همهٔ آنها غرق شوند!راستی که کار زشتی کردی! خضر گفت:

-مگر نه گفتم:ترا یارای آن نیست که با من باشی و صبر کنی! موسی گفت:

-مرا در مقابل فراموشکاریم مورد مؤاخذه قرار نده و بر من سخت مگیر.

پیامبر خدا فرمود:موسی گفتار خضر را فراموش کرده بود.در این وقت گنجشکی بر کنار کشتی نشست و منقار خود را در آب فرو برد و کمی آب برداشت.خضر به موسی گفت:

-علم من و تو در برابر علم خدا مثل قطرهٔ آبی است که این گنجشک برداشت، در برابر دریا.

سپس از کشتی پیاده شدند و از کنار دریا براه افتادند.رسیدند به پسر بچه ای که با بچه ها مشغول بازی بود.خضر سر پسر بچه را از بدن جدا کرد و او را کشت. (۱)

موسی گفت:

-آیا خون بیگناهی را ریختی؟چه کار ناپسندی انجام دادی؟ خضر گفت:

۱- ۱) کاری که خضر کرد،بر حسب ظاهر،آدمکشی و ناروا بود،اما در واقع عین صواب بود. مولوی در داستان شاه و کنیزک و کشته شدن مرد زرگر بدست حکیم،چنین گوید: کشتن آن مرد بر دست حکیم نه پی اومید بود و نه ز بیم او نکشتش از برای طبع شاه تا نیامد امر و الهام اله آن پسر را کش خضر ببرید حلق سر آن را در نیابد عام خلق آنکه از حق یابد او وحی و جواب هر چه فرماید بود عین صواب آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست نایب است و دست او دست خداست همچو اسماعیل پیشش سر بنه شاد و خندان پیش تیغش جان بده

-آیا نگفتم:ترا طاقت آن نیست که با من باشی.

موسی گفت:

-این کار،بدتر از کار اولی است.اما اگر باز هم در بارهٔ کارها بتو اعتراض کردم، دیگر با من رفاقت مکن.

تا اینکه بدیواری رسیدند که منحرف شده بود،خضر و موسی،دیوار را راست کردند.موسی که حوصله اش سر رفته بود،گفت:

-این مردم از ما پذیرایی نکردند و غذایی بما ندادند،میخواستی-لا اقل- مزد این زحمت را از آنها بگیری.

خضر گفت:

-اکنون.وقت جدایی من و تو فرا رسیده است.

پیامبر اسلام فرمود:

-کاش موسی صبر کرده بود تا خداوند سرگذشت آنها را برای ما تا آخر بیان میکرد.

سعید بن جبیر می گوید:

-ابن عباس آیات مربوط به این داستان را اینطور قرائت میکرد:

-و کان امامهم ملك یأخذ کل سفینه صالحه غصبا... و اما الغلام فکان کافرا و کان ابواه مؤمنین.

اصحاب ما نیز روایت کرده اند که امام صادق(ع)قرائت میکرد:

-کل سفینه صالحه غصبا همین مطلب از امام باقر(ع)روایت شده است.حضرت باقر(ع)می فرمود:

قرائت علی(ع)همین است.

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۶۵ تا ۷۵]

اشاره

فَوَجَدٰا عَبْداً مِنْ عِبٰادِنٰا آتَيْنٰاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنٰا وَ عَلَّمْنٰاهُ مِنْ لَدُنّٰا عِلْماً (۶۵) قٰالَ لَهُ مُوسىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمّٰا عُلِّمْتَ رُشْداً (۶۶) قٰالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً (۶۷) وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلىٰ مٰا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً (۶۸) قٰالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شٰاءَ اَللّٰهُ صٰابِراً وَ لاٰ أَعْصِي لَكَ أَمْراً (۶۹) قٰالَ فَإِنِ اِتَّبَعْتَنِي فَلاٰ تَسْئَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتّٰى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْراً (۷۰) فَانْطَلَقٰا حَتّٰى إِذٰا رَكِبٰا فِي اَلسَّفِينَةِ خَرَقَهٰا قٰالَ أَ خَرَقْتَهٰا لِتُغْرِقَ أَهْلَهٰا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْراً (۷۱) قٰالَ أَ لَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً (۷۲) قٰالَ لاٰ تُؤٰاخِذْنِي بِمٰا نَسِيتُ وَ لاٰ تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْراً (۷۳) فَانْطَلَقٰا حَتّٰى إِذٰا لَقِيٰا غُلاٰماً فَقَتَلَهُ قٰالَ أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً (۷۴) قٰالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً (۷۵)

ص: ۱۰۱

ترجمه:

آنها به بنده ای از بندگان ما رسیدند که رحمتمان را بر او نازل کرده و از جانب خود به او دانش داده بودیم.موسی به او گفت:آیا ترا تبعیت کنم تا از آنچه آموخته ای، بمنظور رشد و هدایت بمن بیاموزی؟گفت:تو هرگز نمی توانی همراه من باشی و صبر کنی! چگونه می توانی در برابر کاری که از رمز آن خبر نداری،صبر کنی؟گفت:بخواست خدا مرا شکیبا می یابی و از فرمان تو سرپیچی نخواهم کرد.گفت:اگر مرا تبعیت کنی،در بارهٔ هیچ چیز از من سؤال نکن،تا خودم برای تو توضیح دهم.هر دو براه افتادند،تا اینکه سوار کشتی شدند و خضر کشتی را سوراخ کرد!گفت:

آیا کشتی را سوراخ کردی که سرنشینانش را غرق کنی؟!کاری زشت مرتکب شدی!گفت:نگفتم که ترا یاری صبر با من نیست؟!گفت:مرا در برابر آنچه فراموش کردم،مؤاخذه مکن و بر من سخت مگیر.هر دو براه افتادند تا اینکه به پسری برخوردند و خضر او را کشت.موسی گفت:آیا بیگناهی را که قتلی مرتکب نشده بود، بقتل رسانیدی؟!کاری ناپسند انجام دادی!گفت:نگفتم که ترا یارای صبر با من نیست!؟

قرائت:

رشد:ابو عمرو و یعقوب بدو فتحه و دیگران بضم راء و سکون شین خوانده اند.

ابو علی گوید:هر دو بیک معنی هستند.

فلا تسألنی:در قرائت اهل مدینه و شام به تشدید نون و در قرائت دیگران به سکون نون آمده است.در قرائت اول نون تأکید ثقیله آورده شده است.

لیغرق اهلها:کوفیان-بجز عاصم-بفتح یاء و راء و رفع«اهلها»و دیگران طبق متن قرائت کرده اند.لکن قرائت متن را بهتر دانسته اند،زیرا اسناد فعل به مخاطب است.

زکیه:کوفیان و شامیان و سهل،بهمین صورت و دیگران«زاکیه»خوانده اند.

نکر:اهل مدینه-بجز اسماعیل-و ابو بکر و یعقوب و سهل و ابن ذکوان

ص :۱۰۲

بدو ضمه و دیگران بضم نون و سکون کاف خوانده اند.سکون کاف،بنا بر تخفیف است.

لغت:

امر:حادثهٔ بزرگ.شاعر گوید:

قد لقی الاقران منی نکرا

داهیه دهیاء ادا امرا

یعنی:همگنان از من،حادثه ای بزرگ و دشوار و ناگوار،دیدند.

اعراب:

رشداً:مفعول له یا به تقدیر«للرشد»یا مفعول به برای«تعلمنی» عَلیٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ :حال از«اتبعک» خبرا:مفعول مطلق.

مقصود:

فَوَجَدٰا عَبْداً مِنْ عِبٰادِنٰا

:موسی و رفیقش،بیکی از بندگان ما برخوردند که بر روی سنگی مشغول نماز بود.او بلیا بن ملکان معروف به خضر بود.علت اینکه او را خضر نامیده اند،این است که هر جا نماز می خواند،سبز و خرم می شد.در روایت است که روی بر پوستینی نشسته بود که از زیر آن سبزه ها رسته بودند.بروایتی دیگر بر حصیری سبز نشسته بود.موسی به او سلام کرد و پاسخ شنید و او را بنام پیامبر بنی- اسرائیل مخاطب ساخت.موسی گفت:

-از کجا فهمیدی که من کیستم؟کی بتو گفت:که من پیامبر هستم؟ در بارهٔ این«عبد»اختلاف شده است. برخی گویند:فرشته ای بود که موسی مأموریت یافت علوم باطنی را از وی فرا بگیرد.بیشتر مفسرین معتقدند که او بشر بوده است.جبائی و دیگران گویند:او پیامبر بوده،زیرا جایز نیست که پیامبر از غیر پیامبر، پیروی کند و از او چیزی بیاموزد.در این صورت از قدر او کاسته می شود.ابن اخشید تجویز می کرد که پیامبر نباشد،بلکه بندهٔ صالحی باشد که علوم باطنی نزد او بودیعت گذاشته شده است.این مطلب صحیح نیست.

ص :۱۰۳

پرسش:

آیا ممکن است که در زمان موسی پیامبری داناتر از وی باشد؟ پاسخ:

ممکن است خضر از بعضی جهات،عالمتر از موسی باشد و موسی تنها از همان- جهت،محتاج به شاگردی او باشد و الا موسی از جهات دیگر عالمتر از وی بوده است.

آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً

:او بنده ای بود که ما او را نبوت-و بقولی طول حیات-بخشیده و از علم غیب او را تعلیم داده بودیم.این معنی از ابن عباس است.امام صادق می فرماید:او را علمی بود که در الواح تورات،برای موسی نوشته نشده بود.موسی گمان می کرد همهٔ چیزهایی که مورد احتیاج اوست در تابوت او هست و همهٔ علوم در الواح تورات نوشته شده است.

قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً

:موسی به او گفت:آیا از تو پیروی کنم تا مرا دانشی بیاموزی که موجب رشد و پرورش باشد؟قتاده گوید:اگر کسی از لحاظ علمی بمرتبهٔ بی نیازی می رسید،حتماً همراز و همسخن خداوند،موسی،به این مرتبه نائل می شد.لکن موسی با این پیشنهاد،خضر را مورد تعظیم قرار داده،زیرا راضی شد که از وی متابعت کند و از علوم او فرا بگیرد.رشد، عبارت است از علوم دینی که انسان را بسوی حق ارشاد کند.برخی گفته اند:علم به- آن الطاف دینی است که بر مردم مخفی هستند.

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً

:مرد عالم،در جواب موسی گفت:ترا صبر و طاقت پیروی و تعلیم از من نیست.یعنی چنین صبری بر تو دشوار است،علت این است که موسی بظاهر امور نگاه می کرد و خضر به باطن امور،از اینرو برای موسی صبر کردن دشواری داشت.

وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً

:چگونه در برابر کاری که بر حسب ظاهر،پیش تو ناپسند است،صبر خواهی کرد؟!حال آنکه از باطن و حقیقت آن بی خبر هستی.از این جمله بر می آید که مقصود اثبات بی صبری موسی بطور مطلق

ص :۱۰۴

نیست.بلکه مقصود این است که چون از باطن کارهای خضر بی خبر است،صبر نمی کند.

قالَ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللّهُ صابِراً وَ لا أَعْصِی لَکَ أَمْراً

:موسی در پاسخ وی گفت:بخواست خدا،خواهی دید که صبر می کنم و در برابر دستور تو به مخالفت نمی پردازم.

زجاج گوید:از اینکه موسی برای طلب علم،بتکاپو پرداخت،بر می آید که هیچکس نباید از طلب علم خودداری کند،اگر چه پیامبر باشد و بحد اعلای دانش، رسیده باشد و همچنین احدی نباید از تواضع در مقابل کسی که عالمتر است،خودداری کند.موسی صبر خود را به مشیت خداوند،مشروط ساخت،زیرا ظاهراً فکر می کرد که صبر خواهد کرد و در عین حال احتمال می داد که نتواند صبر کند،از اینرو صبر خود را مشروط به مشیت خدا کرد تا اگر نتوانست صبر کند،دروغ نگفته باشد.

قالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلا تَسْئَلْنِی عَنْ شَیْءٍ حَتّی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْراً

:

خضر گفت:اگر از من متابعت می کنی،از کارهایی که انجام می دهم و بنظر تو ناپسند است،سؤال نکن،تا خودم تفسیر آن را برای تو بگویم.

فَانْطَلَقا حَتّی إِذا رَکِبا فِی السَّفِینَهِ خَرَقَها

: سپس از کنار دریا براه افتادند،تا اینکه برای گذشتن از دریا خواستند سوار یک کشتی شوند.صاحب کشتی که خضر را می شناخت،آنها را سوار کرد.هنگامی که سوار شدند،خضر کشتی را سوراخ کرد و آب داخل کشتی شد.برخی گفته اند:دو تا از تخته های کشتی را بیرون آورد و موسی بوسیلۀ لباسش سوراخ کشتی را بست.

قالَ أَ خَرَقْتَها لِتُغْرِقَ أَهْلَها

:و از روی انکار و مخالفت،به خضر گفت:آیا کشتی را سوراخ کردی که سرنشینان آن را غرق کنی؟اینکه می گوید:سرنشینان را و نمی گوید:ما را،بخاطر مهربانیی است که پیامبران نسبت بمردم دارند.سپس به او گفت:

لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً إِمْراً

:کاری بس زشت،انجام دادی! قالَ أَ لَمْ أَقُلْ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً :خضر گفت:آیا هنگامی که

می خواستی از من متابعت کنی،بتو نگفتم که نمی توانی در مقابل کارهای من صبر کنی؟ موسی بیاد شرط خود افتاد! قٰالَ لاٰ تُؤٰاخِذْنِی بِمٰا نَسِیتُ :از اینرو پوزش خواست و گفت:غافل شدم و یادم رفت که باید خاموش باشم و زبان به اعتراض نگشایم.برخی در اینجا نسیان را به معنای غفلت و فراموشی نگرفته اند،بلکه به معنای ترک دانسته اند.در این صورت، یعنی از اینکه سفارش ترا ترک کردم،مرا مورد مؤاخذه قرار مده.

وَ لاٰ تُرْهِقْنِی مِنْ أَمْرِی عُسْراً

:و نسبت بمن سختگیر نباش و با من مدارا کن که تحمل و پذیرش کارهای تو برای من دشوار است.

فَانْطَلَقٰا حَتّٰی إِذٰا لَقِیٰا غُلاٰماً فَقَتَلَهُ

:آن گاه از کشتی خارج شدند و براه افتادند.علت اینکه فقط از موسی و خضر گفتگو می کند و نام همسفر موسی را نمی برد، این است که وی تابع موسی است.یا اینکه ممکن است از آنها دنبال مانده باشد و همین احتمال بهتر است.در بین راه به پسر بچه ای که با بچه ها مشغول بازی بود، برخوردند.خضر کاردی کشید و پسر بچه را کشت.این پسر بچه،از همهٔ بچه های دیگر، زیباتر بود.اصم گوید:جوانی بود،گاهی در ادبیات عرب،به مرد«غلام»گفته شده است.شاعر گوید:

شفاها من الداء العضال الذی بها

غلام اذا هز القناه سقاها

یعنی:مردی که با حرکت دادن نیزه،او را سیرآب کرد،از بیماری سخت نجاتش داد.

قٰالَ أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَکِیَّهً بِغَیْرِ نَفْسٍ

:موسی گفت:چرا شخص بی گناهی را که مرتکب قتل نشده بود بقتل رساندی؟!ابو عمرو بن علا گوید:«زاکیه»کسی است که گناهی نکرده و«زکیه»کسی است که از گناه توبه کرده است.تغلب گوید:معنای «زکیه»مبالغه آمیزتر از«زاکیه»است.برخی گفته اند:«زاکیه»در بدن و«زکیه»در دین است.

لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً نُکْراً

:با این قتلی که مرتکب شدی،کاری کردی که از نظر

شرع ناپسند است!موسی چنان تحت تأثیر قتل پسر بچه قرار گرفته بود که بی اختیار زبان به اعتراض و انتقاد گشود.

قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً

:خضر گفت:آیا نگفتم که نمی توانی همراه من باشی و صبر کنی؟!این جمله را خضر باز تکرار می کند،تا او را متذکر سازد که طبق قرار نخست،باید هم چنان خاموش و تماشاگر صحنه باشد!

ص :۱۰۷

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۷۶ تا ۸۲]

اشاره

قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلاَ تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْراً (۷۶) فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَهٍ اِسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لاَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً (۷۷) قَالَ هٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً (۷۸) أَمَّا اَلسَّفِينَهُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي اَلْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَهٍ غَصْباً (۷۹) وَ أَمَّا اَلْغُلاَمُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَاناً وَ كُفْراً (۸۰) فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْراً مِنْهُ زَكَاهً وَ أَقْرَبَ رُحْماً (۸۱) وَ أَمَّا اَلْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلاَمَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي اَلْمَدِينَهِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنزَهُمَا رَحْمَهً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً (۸۲)

ترجمه:

موسی گفت:اگر بعد از آن ترا از چیزی سؤال کنم،با من رفاقت مکن که از جانب من معذور خواهی بود.آن گاه براه افتادند تا بقریه ای رسیدند و از اهل قریه، طعامی خواستند.و اهل قریه از پذیرایی آنها خودداری کردند.در آنجا دیواری یافتند که می خواست منهدم شود.خضر دیوار را تعمیر کرد و استحکام بخشید.موسی گفت:اگر می خواستی،در برابر این کار مزد می گرفتی.خضر گفت:این است جدایی میان من و تو.بزودی تفسیر آنچه نتوانستی بر آن صبر کنی،برای تو شرح می دهم:

اما کشتی از مستمندانی بود که در دریا کار می کردند.خواستم معیوبش کنم،زیرا بدنبال ایشان پادشاهی بود که کشتی ها را به غصب می گرفت.اما پسر بچه،پدر و مادرش مؤمن بودند،بیم داشتیم که طغیان و کفرش آنها را گرفتار سازد.خواستیم خداوند فرزندی پاکتر و مهربانتر به آنها ببخشد.اما دیوار،از دو بچه یتیم بود که پدری صالح داشتند و در زیر دیوار گنجی نهفته بود که به آنها تعلق داشت.خدایت اراده کرد که آنها به سن رشد برسند و گنج خود را استخراج کنند و این رحمتی است که از خدایت.این کار را بفرمان خویش نکردم.این است توجیه کارهایی که نتوانستی در مقابل آنها صبر کنی!

قرائت:

یعقوب-بروایت روح و زید-«فلا تصاحبنی»و دیگران«فلا تصاحبنی»خوانده اند.

ص:۱۰۹

اولی یعنی:«رفیق من نباش»و دومی یعنی:«اگر خواستم رفیق من باشی با من رفاقت نکن».

لدنی:اهل مدینه و ابو بکر-بنقل از عاصم-بدون تشدید و دیگران با تشدید خوانده اند.لکن قرائت دوم بهتر است،زیرا برای حفظ سکون نون بهتر است پیش از یاء یک نون اضافه شود.

لتخذت:ابن کثیر و اهل بصره به کسر خاء و بدون تشدید و دیگران بفتح خاء و تشدید خوانده اند.عاصم و ابن کثیر ذال را ظاهر و دیگران ادغام کرده اند.ابو زید گوید:«اتخذ»و«تخذ»بیک معنی است.

یبدلهما:اهل مدینه و ابو عمرو به تشدید دال و دیگران به سکون خوانده اند.

یکی از باب افعال و یکی از باب تفعیل و از لحاظ معنی بیکدیگر نزدیکند.

رحم:ابو جعفر و ابن عامر و عاصم و عباس و یعقوب و سهل بضم حاء و دیگران به سکون خوانده اند.هر دو بمعنای رحمت هستند،شاعر گوید:

یا منزل الرحم علی ادریس

و منزل اللعن علی ابلیس

ای کسی که بر ادریس رحمت و بر ابلیس لعنت می فرستی.

لغت:

انقضاض:فرود آمدن سریع.

وراء:پشت سر.گاهی هم بمعنای جلو استعمال می شود.شاعر گوید:

أ ترجو بنو مروان سمعی و طاعتی

و قومی تمیم و الفلاه ورائیا

یعنی:آیا بنی مروان از من انتظار شنیدن و فرمانبری دارند،حال آنکه قوم من تمیم و بیابان در پیش روی من است؟ برخی گفته اند:به این معنی در زمان می آید نه مکان و برخی گفته اند:در مورد چیزهایی که پشت و رو ندارد،بکار می رود.

ارهاق:فرا گرفتن و پوشیدن چیزی.

ص:۱۱۰

اعراب:

هٰذا فِراقُ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ

:تکرار بین برای تأکید است.یعنی«هذا فراق بیننا».

مساکین:غیر منصرف است.

رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ

:نصب آن به تقدیر فعل محذوف است.یعنی«فعلنا ذلک للرحمه» در این صورت مفعول لاجله است و ممکن است مفعول مطلق باشد.

مقصود:

قٰالَ إِنْ سَأَلْتُکَ عَنْ شَیْءٍ بَعْدَهٰا فَلاٰ تُصٰاحِبْنِی

:موسی در جواب خضر گفت:

اگر بعد از این در بارۀ چیزی از تو سؤال و اعتراض کنم،نگذار که با تو رفاقت کنم.

قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّی عُذْراً

:در صورتی که باز هم اعتراض کنم،تو معذور خواهی بود و همانطوری که گفتی:من نمیتوانم در برابر کارهای تو صبر داشته باشم.در روایت است که پیامبر گرامی اسلام،این آیه را تلاوت کرد و فرمود:پیامبر خدا،موسی حیا کرد.اگر صبر کرده بود،هزار کار عجیب از خضر مشاهده می کرد.

فَانْطَلَقٰا حَتّٰی إِذٰا أَتَیٰا أَهْلَ قَرْیَةٍ اسْتَطْعَمٰا أَهْلَهٰا فَأَبَوْا أَنْ یُضَیِّفُوهُمٰا

:

سپس براه افتادند تا اینکه-بقول ابن عباس-به انطاکیه رسیدند.ابن سیرین و محمد ابن کعب گویند:به ایله رسیدند.برخی گفته اند:بیک شهر ساحلی بنام ناصره رسیدند.علت اینکه مسیحیان را«نصاری»گفته اند،بخاطر انتساب بهمین شهر است.

این قول از امام صادق(ع)روایت شده است.بهر صورت،از مردم شهر طلب غذا کردند و آنها از اینکه این دو مسافر خسته را به مهمانی بپذیرند،خودداری کردند،ابی بن کعب از پیامبر گرامی اسلام روایت کرده است که:مردم قریه،مردمی پست و تنگ-نظر بودند،از امام صادق(ع)روایت شده است که مردم قریه،از مهمانی کردن موسی و خضر خودداری کردند و تا روز قیامت هم کسی را مهمانی نخواهند کرد.

فَوَجَدا فِيها جِداراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ

:در آنجا دیواری را مشاهده کردند که در شرف خراب شدن بود.بدیهی است که دیوار دارای تصمیم و اراده نیست.بنا بر این تعبیر «یُرِیدُ أَنْ یَنْقَضَّ» مجازی و تشبیه به کسی است که تصمیم دارد کاری را بزودی

ص :۱۱۱

انجام دهد.در ادبیات عرب،چنین تعبیری زیاد آمده است. شاعر گوید:

یرید الرمح صدر ابی براء

و یرغب عن دماء بنی عقیل

یعنی:نیزه،سینهٔ ابی براء را اراده می کند و از خون بنی عقیل اعراض دارد.

فَأَقامَهُ

:خضر دیوار را تعمیر کرد و استحکام بخشید.

قالَ لَوْ شِئْتَ لاَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً

:نظر به اینکه مردم شهر از اطعام ایشان بخل ورزیده بودند و خضر دیواری را که مشرف بر انهدام بود تعمیر کرد،موسی در شگفت فرو رفت و گفت:می خواستی در برابر این کار از آنها مزد بگیری تا بتوانیم بوسیلهٔ آن خود را سیر کنیم.

قالَ هٰذا فِراقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ

:خضر گفت:اکنون وقت جدایی میان من و تو فرا رسیده است.بقولی:یعنی این سخن تو باعث شد که میان من و تو جدایی بیفتد.

سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ ما لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً

:سپس گفت:بزودی پرده از روی راز کارهایی که انجام دادم و تو نتوانستی شکیبایی داشته باشی و از سؤال و اعتراض خودداری کنی،بر می دارم.

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكانَتْ لِمَساكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَها وَ كانَ وَراءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً

:علت سوراخ کردن کشتی این بود که این کشتی متعلق به عده ای افراد تهیدست بود که بوسیلهٔ آن امرار معاش می کردند.

بر سر راه آنها پادشاهی بود که کشتی های سالم و بی عیب را غصب می کرد.من کشتی را معیوب کردم تا شاه غاصب و طماع،از آن چشم بپوشد.این معنی از قتاده و ابن عباس و کلمهٔ«وراء»به معنای پیش رو گرفته شده است.از ابن عباس نقل شده است که اگر شاه غاصب،پشت سر ایشان بود،کشتی از خطر گذشته بود.معلوم می شود جلو ایشان بوده و خطر آنها را تهدید می کرده است.خضر می گوید:من کشتی را سوراخ کردم تا هنگامی که شاه،کشتی را معیوب بنگرد،از بردن آن چشم بپوشد.لکن صاحبان کشتی با یک قطعه تخته،کشتی را اصلاح و از آن استفاده می برند.

برخی گفته اند:احتمال می دهیم که شاه غاصب،پشت سر آنها بوده و در موقع

بازگشت،کشتی را غصب می کرد.این مطلب را خضر می دانست ولی صاحبان کشتی نمی دانستند.

وَ أَمَّا الْغُلاٰمُ فَکٰانَ أَبَوٰاهُ مُؤْمِنَیْنِ

:پسر بچه ای را که بقتل رسانیدم،بعلت این بود که کافر بود و پدر و مادرش مؤمن بودند.

فَخَشِینٰا أَنْ یُرْهِقَهُمٰا طُغْیٰاناً وَ کُفْراً

:دانستیم که اگر باقی بماند،طغیان و کفر او پدر و مادر را هم گرفتار می کند.این جمله از کلام خداست،نه از کلام خضر.

ممکن است این کلام از خود خضر باشد.یعنی:بیم داشتیم که پدر و مادر خود را بطغیان و کفر وادارد،زیرا مرتکب کارهایی می شد که آنها را بدفاع و تعصب وادار می کرد.

و بخاطر او دست بکارهایی می زدند که کفر و طغیان و تجاوز از حد شمرده می شد.برخی گویند:یعنی دوست نداشتیم که پسر از راه سرکشی و کفر،پدر و مادر را به گناه و ستم وادار کند.

فَأَرَدْنٰا أَنْ یُبْدِلَهُمٰا رَبُّهُمٰا خَیْراً مِنْهُ زَکٰاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً

:خواستیم خداوند بجای او فرزندی بایشان بدهد که از حیث دین و پاکی و شایستگی،بهتر از او باشد و در بارهٔ آنها رحم و محبت بیشتری از خود نشان دهد،برخی گویند:برای اینکه مشمول مهربانی ایشان قرار بگیرد،شایسته تر باشد.مطرف گوید:بخدا سوگند، می دانیم که روز ولادت او پدر و مادر خوشحال و روز قتل او محزون شدند.اگر این طفل باقی می ماند،موجب هلاک پدر و مادر می شد،مرد مؤمن باید به قسمت الهی راضی باشد،زیرا قضای الهی برای مؤمن بهتر است از آنچه خودش بخواهد.انسان باید بقضای الهی راضی باشد و بداند که آنچه را خدا خواسته و او نمی پسندد،بحالش بهتر و سودمندتر است.باید از خداوند طلب نیکی کرد و به قضای او راضی شد.در روایت است که:خداوند در عوض بآنها دختری داد که از او هفتاد پیامبر بوجود آمد.برخی گفته اند:آن دختر بهمسری یکی از انبیاء در آمد و از او پیامبری بدنیا آمد که بدست او امتی هدایت شد.

از قضیهٔ کشتن این پسر بچه برمیآید که خداوند باید به بندگان خود لطف

داشته باشد،زیرا از آیه استفاده می شود که این کار،تدبیری بود از جانب خداوند و خلاف آن جایز نبود.از سوی دیگر از این آیات استنباط می شود که:هر گاه خداوند علم داشته باشد که انسان در یک حالت،دچار فساد و گمراهی می شود،از لحاظ حکمت، بر او واجب است که آن حالت را تغییر دهد،تا او را از سقوط در فساد و گمراهی حفظ کند (بشرطی که انسان اهل ایمان و از سقوط در فساد و گمراهی بیزار باشد.) پرسش ۱:

اگر نظیر علمی که برای خضر پیدا شد،برای ما هم پیدا شود،آیا جایز است که مرتکب قتل بشویم؟ پاسخ:

چنین علمی جز برای انبیا حاصل نمی شود و اگر-فرضاً-برای ما هم حاصل شود، قتل جایز است.

پرسش ۲:

خداوند قادر بود که پسر بچه را-بدون اینکه خضر او را بکشد-بمیراند و بحیاتش خاتمه دهد.در این صورت خضر هم مورد ملامت موسی واقع نمی شد.پس چرا خضر را بقتل او وادار کرد؟! پاسخ:

۱-خداوند عالم بود که بقای پدر و مادر وی بر ایمان،تنها از راه کشتن این طفل،امکان دارد،از اینرو فرمان داد که خضر او را بکشد.

۲-هر گاه باقی ماندن پسر بچه،موجب فساد باشد،خداوند مخیر است که او را از راه مرگ یا از راه قتل از میان بردارد.اگر چه قتل،با اینکه برای مقتول آزار است،پاداشهایی در بردارد که آن آزار را جبران می کند.بلکه چند برابر آزاری که دیده،اجر می برد،بنا بر این،کشته شدن بقدری منافع بزرگ در بردارد که گویا مقتول بخاطر تحمل آن آزاری ندیده و درد و رنجی متحمل نشده است.

ص :۱۱۴

وَ أَمَّا الْجِدٰارُ فَکٰانَ لِغُلاٰمَیْنِ یَتِیمَیْنِ فِی الْمَدِینَهِ وَ کٰانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُمٰا

:

علت اینکه دیوار را تعمیر کردم،این بود که بدو طفل یتیم تعلق داشت و در زیر آن گنجی نهفته بود.گنج،طلا و نقره و چیزهای دیگر است.

ابن عباس و سعید بن جبیر و مجاهد گویند:در این گنج صحیفه هایی از علوم مدفون بود.قتاده و عکرمه گویند:طلا و نقره بود. مختار جبایی و روایت ابو الدرداء از پیامبر گرامی نیز همین است.

ابن عباس و حسن گویند:لوحی زرین بود که بر آن نوشته بود:

-شگفتا،کسی که به قدر ایمان دارد،چگونه محزون می شود؟!کسی که به روزی ایمان دارد،چگونه رنج می برد؟!کسی که بمرگ یقین دارد،چگونه شاد می شود؟!کسی که بحساب ایمان دارد،چگونه غفلت می کند؟!کسی که دنیا و تحولات آن را نسبت بمردم دیده،چگونه به آن اطمینان پیدا می کند؟!خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد فرستادۀ خداست.

همین مطلب از امام صادق(ع)نیز روایت شده و در پاره ای از روایات کم و زیاد دارد.این مطلب هر دو قول اول را متضمن است،زیرا دلالت دارد بر اینکه در زیر دیوار لوحی از زر و بر آن حکمتی ثبت شده بود.پس هم مال بود و هم علم! وَ کٰانَ أَبُوهُمٰا صٰالِحاً :ابن عباس گوید:در اینجا خداوند می فرماید:علت حفظ گنج شایستگی پدر آن دو طفل بود،اما از شایستگی بچه ها چیزی گفته نشده است.از امام صادق ع روایت شده است که میان این دو طفل و آن پدر صالح،هفت واسطه بود.پیامبر گرامی اسلام فرمود:خداوند بشایستگی مرد مؤمن،فرزند و فرزند زاده و اهل خانۀ خودش و خانه های اطرافش را اصلاح می کند و بخاطر گرامی بودن در پیشگاه خداوند،همۀ آنها در حفظ خدا خواهند بود.

فَأَرٰادَ رَبُّکَ أَنْ یَبْلُغٰا أَشُدَّهُمٰا وَ یَسْتَخْرِجٰا کَنزَهُمٰا رَحْمَهً مِنْ رَبِّکَ

:

ارادۀ خداوند بر این بود که آنها رشد پیدا کنند و بتوانند نیک و بد خود را تشخیص دهند و مال خود را حفظ کنند.پس از آنکه به چنین مرحله ای نائل شدند،از برکت

نعمت و لطف خداوند،گنج خود را استخراج کنند و مورد استفاده قرار دهند.مقصود خضر این است که به موسی تفهیم کند که هر کاری انجام داده است،بخاطر لطف پروردگار به آن دو بچه یتیم و پدر ایشان بوده است.

وَ مٰا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی

:این کار را من به میل خودم انجام ندادم،بلکه به امر خداوند متعال بود.ابن عباس گوید:مقصود خضر این است که از جانب خداوند این مطلب برای من کشف شد و من انجام دادم.

ذٰلِکَ تَأْوِیلُ مٰا لَمْ تَسْطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً

:آنچه برای تو بیان کردم،تفسیر و توجیه کارهایی بود که مشاهدهٔ آنها برای تو دشوار بود و مورد انکار قرار می دادی.

ابو علی جبائی گوید:جایز نیست که هنوز خضر زنده باشد،زیرا اگر زنده بود، مردم او را می شناختند و از جای او مطلع می شدند،علاوه بر این بعد از پیامبر ما پیامبری نیست.

لکن این حرف صحیح نیست،زیرا برای خداوند مقدور است که او را زنده نگاه دارد.بخصوص که-باجماع مسلمین و غیر مسلمین-کارهای انبیا معمولا بر خلاف عادت است.همچنین مانعی ندارد که او در میان مردم باشد و او را ببینند و نشناسند.

اینکه می گوید:بعد از پیامبر ما پیامبری نیست،صحیح است.لکن نبوت خضر، پیش از نبوت پیامبر ماست.شریعت او نیز-اگر شریعت خاصی داشته-با شریعت ما نسخ شده است و اگر شریعت دیگری را هم تبلیغ می کرده،باز بوسیلهٔ شریعت ما نسخ شده و ایراد جبائی غیر وارد است.

ص:۱۱۶

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۸۳ تا ۸۷]

اشاره

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي اَلْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً (۸۳) إِنّا مَكَّنّا لَهُ فِي اَلْأَرْضِ وَ آتَيْناهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً (۸۴) فَأَتْبَعَ سَبَباً (۸۵) حَتّى إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ اَلشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوْماً قُلْنا يا ذَا اَلْقَرْنَيْنِ إِمّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْناً (۸۶) قالَ أَمّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذاباً نُكْراً (۸۷)

ترجمه:

از تو در بارهٔ ذو القرنين مى پرسند.بگو:در بارهٔ او براى شما سخن خواهم گفت.ما او را در روى زمين قدرت بخشيديم و سبب هر چيزى را بدو عطا كرديم و او بدنبال سبب،بحركت در آمد.تا اينكه به محل غروب خورشيد رسيد،ملاحظه كرد كه در چشمه اى گل آلود غروب مى كند و در آنجا مردمى يافت كه گفتيم:اى ذو القرنين، يا عذاب مى كنى يا در ميان آنها نيكى مى كنى.گفت:هر كس ستم كند،عذابش مى- كنيم.سپس بسوى پروردگارش رد مى شود و او را عذابى سخت مى كند.

تعداد آيات:

از نظر كوفيان پنج و از نظر بصريان شش و از نظر اهل مدينه چهار آيه است.

كوفيان و بصريان مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً و فَأَتْبَعَ سَبَباً را دو آيه شمرده و اهل مدينه

ص:۱۱۷

یک آیه شمرده اند.بصریان عِنْدَها قَوْماً را نیز پایان آیه ای دانسته اند.

قرائت:

فاتبع ثم اتبع:کوفیان و ابن عامر بهمزهٔ قطع و سکون تاء و دیگران بهمزهٔ وصل و تشدید تاء مفتوح خوانده اند.هر گاه از باب افعال باشد،دو مفعول می گیرد و یکی از دو مفعول حذف شده است.

حمئه:ابو جعفر و ابن عامر و کوفیان-بجز حفص-«حامیه»و دیگران «حمئه»خوانده اند.«حامیه»به معنای سوزان یا از مادهٔ«حماه»است که همزهٔ آن قلب به یاء شده است.

لغت:

قرن:شاخ گوسفند و حیوانات دیگر.

ذکر:بخاطر داشتن یا بزبان آوردن.

حماه:گل سیاه.

اعراب:

إِمّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمّا أَنْ تَتَّخِذَ

:«ان»و فعل،منصوب بفعل محذوف است.

ممکن است مبتدا باشد بتقدیر خبر.یعنی«اما العذاب واقع منک و اما اتخاذ امر ذی حسن».

مقصود:

اکنون به نقل داستان ذو القرنین پرداخته،می فرماید:

وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ

:در بارهٔ ذو القرنین اختلاف است.مجاهد و عبد اللّه بن عمر گویند:پیامبری بود که کشورهای روی زمین بدست او فتح شد.

برخی گفته اند:پادشاهی عادل بود.از علی بن ابی طالب(ع)روایت شده است که او بندهٔ صالحی بود که محبوب و دوستدار خداوند بود و مردم را به تقوی امر می کرد.مردم شمشیری بر یک قسمت سرش زدند و برای مدتی از میان ایشان غایب شد.سپس بازگشت و مردم را بطرف خداوند دعوت کرد و بر قسمت دیگر سرش نیز شمشیر زدند.

از اینرو ذو القرنین نامیده شده.در میان شما نیز مانند او-یعنی خود حضرت-هست.

در علت اینکه او را ذو القرنین گفته اند،اقوال دیگری هم هست:حسن گوید:دارای دو گیسو بود.یعلی بن عبید گوید:در سرش چیزی شبیه به دو شاخ وجود داشت و در زیر کلاه پنهان می شد.زهری و زجاج گویند:حکومت او شرق و غرب عالم را فرا فرا گرفت.وهب گوید:در خواب دید که چنان به خورشید نزدیک شد که دو شاخ شرقی و غربی آن را فرا گرفت.قصهٔ خواب را برای قوم خود نقل کرد و او را ذو القرنین نامیدند.برخی گفته اند:دو قرن زندگی کرد.برخی گفته اند:نسبش از طرف پدر و مادر،اصیل و بزرگ بود.معاذ گوید:وی اسکندر رومی است که اسکندریه را بنا کرد.

قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً

:بگو:بزودی داستان او را برای شما نقل میکنم.

إِنّٰا مَكَّنّٰا لَهُ فِی الْأَرْضِ

:ما در روی زمین به او قدرت دادیم و به او حکومت بخشیدیم و او به اصلاح زمین پرداخت.از علی(ع)روایت شده است که:خداوند ابر را برای او رام کرد و بر آن سوار شد و همهٔ اسباب را در اختیارش قرار داد و همه جا را برایش روشن کرد و شب و روز برایش یکسان شد.معنای قدرت پیدا کردن او در روی زمین همین است.

وَ آتَيْنٰاهُ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ سَبَباً

:به او دانشی دادیم که بتواند هر چیزی را از راه سبب آن انجام دهد و بمقصود خود برسد.

برخی گویند:یعنی هر چه که سلاطین برای فتح و پیروزی لازم دارند،در اختیارش گذاشتیم.برخی گویند:یعنی راه هر چیزی را به او نشان دادیم.چنان که می فرماید: لَعَلِّی أَبْلُغُ الْأَسْبٰابَ أَسْبٰابَ السَّمٰاوٰاتِ (غافر ۳۷:شاید براه های آسمانها برسم.) فَأَتْبَعَ سَبَباً :و او سببهایی را که به او تعلیم کرده بودیم،برای رسیدن بمقصود دنبال کرد.از جمله اینکه راه دیار مغرب را پیش گرفت.

حَتّٰی إِذٰا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهٰا تَغْرُبُ فِی عَيْنٍ حَمِئَةٍ

:در این سفر، به جایی رسید که دیگر پایان آبادانیها بود و بعد از آن دیگر جای آبادی وجود نداشت.

منظور این نیست که بمحل غروب خورشید رسیده است،زیرا هیچکس به آنجا

نمی رسد.در آنجا احساس کرد که گویا خورشید در چشمه ای گل آلود و تیره رنگ فرو می رود.اگر چه در حقیقت در پشت آن پنهان می شد،زیرا خورشید در آب نمی نشیند، بلکه در آسمان است.هر گاه انسان در کنار یا در داخل دریا باشد،احساس می کند که خورشید در آب دریا غروب می کند و هر گاه در خشکی باشد،احساس می کند که خورشید در خاک غروب می کند،اما هیچیک واقعیت ندارد.مقصود از«عین حمئه» چشمۀ گل آلود و سیاه رنگ و مقصود از«عین حامیه»چشمۀ آب گرم است.کعب گوید:

در تورات دیده ام که خورشید در آب و گل می نشست.

وَ وَجَدَ عِنْدَهٰا قَوْماً قُلْنٰا يٰا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمّٰا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمّٰا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْناً

:

از اینجا بر می آید که قومی که ذو القرنین بر سر آن چشمه دید،کافر بودند،از اینرو خداوند به او دستور می دهد که آنها را بکشد،یا اسیر کند و آنها را تحت تربیت قرار دهد.

برخی گفته اند:خدا او را مخیر کرد که آنها را بکشد یا ببخشاید.کسانی که ذو القرنین را پیامبر دانسته اند،بهمین آیه استدلال کرده اند.گویند:فهمیدن امر خدا از روی وحی و آنهم تنها برای انبیا ممکن است.کعبی گوید:خداوند باو الهام کرد.ابن انباری گوید:اگر پیامبر بوده،خدا باو وحی کرده و اگر نبوده، باو الهام کرده است.چنان که می فرماید: وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ أُمِّ مُوسىٰ (قصص ۷:یعنی به مادر موسی الهام کردیم).قتاده گوید:سیاست ذو القرنین مطابق قضای الهی بود.

قٰالَ أَمّٰا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ

:ابن عباس گوید:یعنی ذو القرنین گفت:

هر کس مشرک شود،او را می کشیم مگر اینکه توبه کند.

ثُمَّ يُرَدُّ إِلىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذٰاباً نُكْراً

:پس از اینکه او را کشتم،بسوی خدا میرود و گرفتار عذاب جهنم می شود که سخت تر است.

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۸۸ تا ۹۲]

اشاره

وَ أَمّٰا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَلَهُ جَزٰاءً اَلْحُسْنىٰ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنٰا يُسْراً (۸۸) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً (۸۹) حَتّٰى إِذٰا بَلَغَ مَطْلِعَ اَلشَّمْسِ وَجَدَهٰا تَطْلُعُ عَلىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهٰا سِتْراً (۹۰) كَذٰلِكَ وَ قَدْ أَحَطْنٰا بِمٰا لَدَيْهِ خُبْراً (۹۱) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً (۹۲)

ترجمه:

اما کسی که ایمان آورد و عمل صالح کند،او را پاداش نیکوست و بآسانی او را فرمان میدهیم.آن گاه از راه دیگری حرکت کرد.تا اینکه به محل طلوع خورشید رسید.در آنجا مشاهده کرد که خورشید بر مردمی طلوع می کند که بر آنها پوششی قرار نداده بودیم.درست مثل مردم مغرب زمین.ما بآنچه نزد او بود احاطه و آگاهی داشتیم.آن گاه از راه دیگری حرکت کرد.

قرائت:

جزاء:کوفیان-بجز ابو بکر و یعقوب-به نصب و تنوین و دیگران برفع و اضافه خوانده اند.ابو علی فارسی(فسایی)گوید:رفع بنا بر این است که مبتدا باشد،به تقدیر«له جزاء الخلال الحسنی»و نصب بنا بر این است که مصدر جانشین صفت و حال باشد.

مقصود:

وَ أَمّٰا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَلَهُ جَزٰاءً الْحُسْنىٰ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنٰا يُسْراً

:

کسی که ایمان آورد و کار نیکو کند،برای اوست پاداش نیکو و با او به نیکی سخن

ص:۱۲۱

می گوئیم و باو دستورهای آسان میدهیم و او را بخاطر گذشته ها مؤاخذه نمی کنیم.

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً

:سپس از راه دیگری بحرکت در آمد تا از مغرب بمشرق برسد.

حَتّٰى إِذٰا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهٰا تَطْلُعُ عَلىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهٰا سِتْراً

:تا اینکه در خاور زمین،بآخرین نقطهٔ آبادانی رسید آنجا سر-زمینی بود که کوه و درخت و ساختمانی نداشت.هنگامی که خورشید طلوع می کرد به آبها و پناهگاه ها پناه می بردند و هنگامی که خورشید غروب می کرد.بیرون میآمدند و مشغول کار می شدند.ابو بصیر از امام باقر(ع)روایت کرده است که آنها به خانه سازی آشنا نبودند.

كَذٰلِكَ

:اینها نیز مانند مردمی که در مغرب زمین زندگی می کردند،بودند.

برخی گویند:یعنی ذو القرنین هم چنان که راهی دیار مغرب شده بود،راهی دیار مشرق شد.

وَ قَدْ أَحَطْنٰا بِمٰا لَدَيْهِ خُبْراً

:ما به قوا و سلاح و سپاهیان ذو القرنین اطلاع کامل داشتیم.برخی گویند:یعنی:ما از کارهای او با خبر بودیم و پیش از آنکه بجایی دست یابد،از سرنوشت او عالم بودیم،چنان که در انجام کارها او را تعلیم میدادیم و راهنمایی می کردیم.بدین ترتیب خداوند کارهای او را می ستاید و نشان میدهد که از کارهای او خشنود است.

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً

:سپس از راه دیگری بحرکت در آمد،برای اینکه بر منطقه ای دیگر دست پیدا کند.از این جمله استفاده می شود که شکل زمین کروی است،زیرا از راهی که آمده بود،باز نگشت،بلکه از همانجا راهی سمت دیگری شد.

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۹۳ تا ۹۸]

اشاره

حَتّٰى إِذٰا بَلَغَ بَيْنَ اَلسَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمٰا قَوْماً لاٰ يَكٰادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلاً (٩٣) قٰالُوا يٰا ذَا اَلْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي
اَلْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا (٩۴) قٰالَ مٰا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ
رَدْماً (٩۵) آتُونِي زُبَرَ اَلْحَدِيدِ حَتّٰى إِذٰا سٰاوىٰ بَيْنَ اَلصَّدَفَيْنِ قٰالَ اُنْفُخُوا حَتّٰى إِذٰا جَعَلَهُ نٰاراً قٰالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْراً (٩۶) فَمَا
اِسْطٰاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اِسْتَطٰاعُوا لَهُ نَقْباً (٩٧) قٰالَ هٰذٰا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذٰا جٰاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكّٰاءَ وَ كٰانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (٩٨)

ترجمه:

تا اينكه بميان دو كوه رسيد و در آنجا قومى ديد كه به سختى حرف را مى‌- فهميدند:گفتند:اى ذو القرنين،يأجوج و مأجوج در روى زمين مفسد هستند.

ص :۱۲۳

آیا برای تو هزینه ای تأمین کنیم تا میان ما و ایشان سدی برآوری؟گفت:آنچه خداوند در اختیار من قرار داده،بهتر است مرا به نیروی خود کمک کنید تا میان شما و ایشان،دیواری برآورم.قطعات آهن را بیاورید.هنگامی که میان دو کوه هموار گردید،گفت:بدمید.هنگامی که بصورت آتش در آمد،گفت:مس ذوب شده بیاورید تا بر آن بریزم.یأجوج و مأجوج نتوانستند از آن دیوار بگذرند و نتوانستند آن را سوراخ کنند.ذو القرنین گفت:این است رحمتی از جانب خدای من.هنگامی که وعدهٔ خداوند فرا رسید،آن را در هم می کوبد و وعدهٔ خدایم حق است.

قرائت:

سداً و سدین:بعضی از قراء این کلمه را چه در این سوره و چه در جاهای دیگر بفتح سین و بعضی بضم خوانده اند.ابو عبیده گوید:دیوارهایی که در طبیعت از صنع خداوند است،سد بضم سین و آنچه از صنعت انسان است،سد به فتح می باشد.برخی گفته اند:این دو لغت-مثل ضعف که بفتح و ضم ضاد یکی است-تفاوتی ندارند.

یفقهون:کوفیان-بجز عاصم-بضم یاء و کسر قاف و دیگران بفتح هر دو خوانده اند.قرائت اول از باب افعال است و دو مفعول می خواهد و یکی از آنها حذف شده است.

یأجوج و مأجوج:عاصم به همزه و دیگران به الف خوانده اند.

خرجا:کوفیان-بجز عاصم-«خراجا»و دیگران«خرجا»خوانده اند.

خراج به معنای مالیات و خرج به معنای هزینه است.

مکنی:ابن کثیر به دو نون و دیگران به یک نون مشدد خوانده اند.حذف یکی از نونها بخاطر عدم لزوم آن است.

آتونی:حمزه و یحیی«ایتونی»و دیگران«آتونی»خوانده اند.قرائت اول به معنای«اعینونی»و قرائت دوم به معنای«اعطونی»است.

الصدفین:اهل مدینه و کوفه-بجز ابو بکر-بفتح صاد و دال و دیگران بضم صاد و دال خوانده اند.اینها از لحاظ معنی فرقی ندارند.

فما اسطاعوا:حمزه به تشدید طاء و دیگران بدون تشدید خوانده اند.

تشدید آن بخاطر ادغام تاء در طاء است.

دکاء:کوفیان به مد و دیگران«دکا»خوانده اند.قرائت دوم بنا بر این است که مفعول مطلق فعل محذوف باشد.یعنی«دکه دکا»و قرائت اول بنا بر این است که مضاف در تقدیر باشد.یعنی«جعله مثل دکاء»(وقتی که خدا بخواهد.آن را صاف و محو می کند)حذف مضاف بخاطر تذکیر جبل است.

لغت:

سد:بستن.

ردم:سد.

زبر:جمع زبره.قطعهٔ آهن یا مس.

قطر:آهن یا مس مذاب.شاعر گوید:

حسام کلون الملح صاف حدیده

جراز من اقطار الحدید المنعت

یعنی:شمشیری برنده برنگ نمک که آهن آن خالص و از آهن ذوب شدهٔ خوب ساخته شده است.

استطاع:در این کلمه سه لغت است:«استطاع یستطیع»و«اسطاع یسطیع» و«استاع یستیع».

مقصود:

حَتّی إِذا بَلَغَ بَیْنَ السَّدَّیْنِ

:اکنون خداوند بشرح جریان بازگشت ذو-القرنین از مشرق و حرکت او از میان دو کوه و ایجاد سدی در میان آنها و مانع شدن یأجوج و مأجوج از گذشتن از آنجا می پردازد.این معنی از ابن عباس و قتاده و ضحاک است.

وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْماً لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلاً

:در آنجا مردمی زندگی می کردند،که زبان کسی نمی فهمیدند و خودشان دارای زبانی مخصوص بودند.

ابن عباس گوید:طوری بودند که به سختی مطالب دیگران را می فهمیدند.

دیگران هم بدشواری می توانستند مطالب آنها را درک کنند.بهمین جهت است که به ذو القرنین گفتند:

قٰالُوا يٰا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ

:

یأجوج و مأجوج در روی زمین فساد می کنند.ممکن است خداوند زبان آنها را به ذو القرنین فهمانیده باشد،چنان که به سلیمان زبان مرغان را تعلیم کرد.احتمال دیگر این است که مترجمی گفتهٔ آنها را برای وی ترجمه کرده باشد.

قوم یأجوج و مأجوج بآنها حمله می کردند و بکشتار و تاراج ایشان می پرداختند.

کلبی گوید:فصل بهار میآمدند و تمام سبزه ها و ذخائر زندگی آنها را می خوردند و می بردند.

برخی گویند:مقصود این است که آنها بعداً در روی زمین فساد می کنند.

حذیفه گوید:از پیامبر گرامی در بارهٔ یأجوج و مأجوج پرسش کردم.فرمود:

یأجوج و مأجوج هر کدام قومی هستند و هر قومی چهار صد قبیله است.مردان آنها در دورهٔ زندگی هزار مرد جنگی از نسل خود را می بینند...

وهب و مقاتل گویند:آنها از نسل یافت بن نوح-پدر ترکها-می باشند.

سدی گوید:ترکها گروهی از یأجوج و مأجوج بودند که از جایگاه خود خارج شدند و ذو القرنین با ایجاد سد راه را بر آنها بست و دیگر نتوانستند بموطن خود باز گردند.

قتاده گوید:ذو القرنین بوسیلهٔ سد بر سر راه بیست و یک قبیلهٔ آنها مانع ایجاد کرد.یک قبیلهٔ آنها در این طرف سد گرفتار شدند و همین ها ترکها هستند.

فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا

:آیا از اموال خود بتو کمک بکنیم،تا میان ما و ایشان دیواری بوجود آوری؟ در اینجا«خراج»هم قرائت شده است.برخی گویند:فرق میان خرج و خراج این است که خراج چیزی است که از زمین خارج می شود و خرج چیزی است که از مال.برخی گویند:خراج یعنی غله و خرج یعنی اجرت.برخی گویند:خراج مالیات

زمین و خرج مالیات سری مردم است.تغلب گوید:خراج چیزی است که سالانه گرفته می شود و خرج چیزی است که یک بار گرفته می شود.

قالَ ما مَكَّنِّی فِیهِ رَبِّی خَیْرٌ

:ذو القرنین به آنها گفت:مال و ثروت و قدرتی که خداوند بمن ارزانی داشته است،از آنچه شما بمن می دهید بهتر است:

فَأَعِینُونِی بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَیْنَكُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْماً

:تنها شما به من کمک کنید و ابزار کار را فراهم گردانید،تا میان شما و ایشان سدی ایجاد کنم تا دیگر نتوانند عبور کنند.

آتُونِی زُبَرَ الْحَدِیدِ

:اکنون قطعات آهن را بمن بدهید تا دست بکار شویم.

حَتّی إِذا ساوی بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ

:سرانجام میان دو کوه را بوسیلهٔ قطعات آهن برآورد و آن را هموار گردانید.ازهری گوید:علت اینکه بدو طرف کوه،صدف گفته می شود،این است که با هم محاذی هستند و در یک خط مستقیم بیکدیگر تلاقی می کنند.

قالَ انْفُخُوا

:آن گاه به آنها دستور داد که بوسیلهٔ دم آهنگران در آتشی که بر قطعات آهن افروخته شده بود،بدمند.

حَتّی إِذا جَعَلَهُ ناراً

:بر اثر دمیدن در آتش،قطعات آهن همچون آتش سرخ و گداخته شدند و بهم پیوستند.

قالَ آتُونِی أُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْراً

:آن گاه دستور داد که مس یا آهن مذاب بر سد بریزند تا تمام روزنه های آن بسته شود و سد پولادین،همچون دیواری استوار که آجر آن آهن و گل آن مس ذوب شده است،راه را بر متجاوزان مسدود گرداند.

فَمَا اسْطاعُوا أَنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً

:از آن پس قوم یأجوج و مأجوج نتوانستند از این سد بالا روند یا اینکه آن را سوراخ کنند،زیرا محکم و مرتفع بود.برخی گفته اند:این سد در پشت دریای روم،در میان دو کوه واقع شده است.

این دو کوه به اقیانوس منتهی می شونـد.برخی گفته انـد:در پشت دربنـد و خزران از ناحیهٔ ارمنیه و آذربایجان قرار دارد.برخی گفته اند:ارتفاع سد دویست و عرض آن

ص :۱۲۷

پنجاه ذراع بود.

قَالَ هٰذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّی

:ذو القرنین گفت:این سد،نعمتی است که خداوند برای دفع شر یأجوج و مأجوج به بندگان خود عطا کرده است.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکّاءَ

:هر وقت نشانه های قیامت ظهور کرد و هنگام خارج شدن ایشان فرا رسید،خداوند این سد را با زمین یکسان می سازد و این بعد از آنی است که عیسی دجال را بکشد. (۱)

وَ کَانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا

:وعدهٔ خداوند حق است و خداوند خلف وعده نمی کند.

۱- ۱) ظاهراً تفسیر آیه بظهور نشانه های قیامت و کشته شدن دجال و...چندان کامل و صحیح نباشد،زیرا با توجه به اینکه امروز تمام مردم جهان با هم در ارتباط هستند و هر کجا سدی و اثری از قدیم بوده،کشف شده و مورد تحقیق قرار گرفته است،معلوم است که قومی بنام یأجوج و مأجوج نشناخته و در پشت دیوار پولادین ذو القرنین باقی نمانده است.بخصوص که برخی از محققین یأجوج و مأجوج را همان قوم مغول دانسته و جای سد ذو القرنین را در شمال ایران و آذربایجان تعیین کرده اند.بنا بر این مقصود ذو القرنین این است که هر گاه وعدهٔ خداوند فرا برسد،این سد از بین می رود و باز هم قوم یأجوج و مأجوج از اینجا می گذرند.

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۹۹ تا ۱۰۶]

اشاره

وَ تَرَكْنا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْناهُمْ جَمْعاً (۹۹) وَ عَرَضْنا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكافِرِينَ عَرْضاً (۱۰۰)
الَّذِينَ كانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كانُوا لا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً (۱۰۱) أَ فَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبادِي مِنْ دُونِي
أَوْلِياءَ إِنّا أَعْتَدْنا جَهَنَّمَ لِلْكافِرِينَ نُزُلاً (۱۰۲) قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً (۱۰۳) الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ
يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً (۱۰۴) أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً
(۱۰۵) ذلِكَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آياتِي وَ رُسُلِي هُزُواً (۱۰۶)

ص: ۱۲۹

ترجمه:

آنها را بگذاریم که چون موج در هم آمیزند و در صور دمیده میشود و آنها را گرد می آوریم و جهنم را در آن روز در معرض تماشای کافران قرار می دهیم.آنان که چشمانشان از یاد من پوشیده شده بود و قدرت شنیدن نداشتند.آیا کسانی کافر شدند پنداشتند که بندگان من خدایان ایشانند و آنها را حمایت می کنند!؟ ما دوزخ را برای کافران بعنوان جایگاه پذیرایی آماده کرده ایم.بگو:آیا شما را بزیانکارترین مردم آگاه کنم؟آنها کسانی هستند که در زندگی این جهان،سعی ایشان تباه شد و گمان کنند که کار نیکو می کنند.آنان مردمی هستند که به خدای خود و ملاقات او کافر شدند و اعمالشان تباه شد و روز قیامت آنها را ارزشی ندهیم و ارج نگذاریم!این است سرنوشت شوم ایشان!بسبب اینکه کافر شدند و آیات و فرستادگان مرا استهزا کردند،کیفر ایشان جهنم است.

قرائت:

أ فحسب:از ابو بکر و یعقوب برفع باء و سکون سین نقل شده است.در این صورت یعنی:آیا برای کافرین همین اندازه بس است که مخلوقات مرا پرستش کنند؟

لغت:

ترک:رها کردن.این معنی در مورد خداوند بطور مجازی صحیح است، یعنی توجهی نکردیم.

نزل:غذای مهمان.نزیل یعنی مهمان-شاعر گوید:

نزیل القوم اعظمهم حقوقا

□
و حق اللّه فی حق النزیل

یعنی:این قوم آن چنان صاحب کرم هستند که حقوق مهمان ایشان،بی نهایت بزرگ است و با حقوق خداوند برابری می کند.

اعراب:

أَنْ یَتَّخِذُوا

:منصوب به«حسب».اگر این کلمه به سکون سین و رفع خوانده شود، أَنْ یَتَّخِذُوا خبر آن است.

ص :۱۳۰

اعمالا:تمیز نسبت.

الذین:ممکن است مجرور و صفت«الاخسرین»و ممکن است مرفوع و مبتدا باشد.

مقصود:

اکنون خداوند از حال امتهای سلف خبر داده،می فرماید:

وَ تَرَكْنا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِی بَعْضٍ

:پس از آنکه سد ذو القرنین به انجام رسید،یأجوج و مأجوج بر اثر کثرت جمعیت،مثل امواج دریا،در هم آمیختند.برخی گفته اند:یعنی در روز خروج یأجوج و مأجوج،افراد جن و انس با یکدیگر مخلوط می شوند،زیرا خروج ایشان از علائم قیامت است.

وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ

:در آن زمان در صور اسرافیل دمیده می شود،زیرا با خروج یأجوج و مأجوج قیامت نزدیک می شود،در بارۀ صور اختلاف است.ابن عباس گوید:

شبیه شاخ است که در آن دمیده می شود.برخی گویند:این کلمه جمع صورت است، زیرا خداوند در آن زمان،صورتهای انسانها را در قبرها ترسیم می کند و می سازد، همانطوری که در ارحام مادران صورت انسان را می آفریند.پس از تشکیل کالبد انسان در قبر،نفخ روح می شود.در عالم رحم نیز برنامه همین است.این قول از حسن و ابو عبیده است.برخی گویند:اسرافیل،سه بار در صور می دمد.

در نفخۀ اول می ترسند و در نفخۀ دوم همۀ زندگان می میرند و در نفخۀ سوم، سر از بستر مرگ بر می دارند و محشور می شوند.

فَجَمَعْناهُمْ جَمْعاً

:در روز قیامت،همۀ مردم را در یک جا گرد می آوریم.

وَ عَرَضْنا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكافِرِينَ عَرْضاً

:آن گاه جهنم را آشکار می کنیم و در برابر چشمان مردم کافر قرار می دهیم،تا آن را مشاهده کنند و انواع عذاب آن را بنگرند.بدنبال این جمله،در صف کافران می فرماید:

اَلَّذِينَ كانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِی غِطاءٍ عَنْ ذِكْرِی

:اینان مردمی بودند که چشم عبرت بین نداشتند و از قدرت من عبرت نمی گرفتند و از یادم غافل بودند.در آیات و

ص :۱۳۱

دلایل من تفکر نمی کردند.چنان که گویی بر چشم ایشان پرده ای افتاده بود و آنها را از ادراک مانع می شد.

وَ کانُوا لا یَسْتَطِیعُونَ سَمْعاً

:و همچنین شنیدن قرآن و ذکر خداوند بر آنها دشوار شود.هر گاه بگویند:فلان کس نمی تواند بتو نگاه کند و سخن ترا بشنود،یعنی بر او دشوار است.منظور کوری چشم دل است.

أَ فَحَسِبَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنْ یَتَّخِذُوا عِبادِی مِنْ دُونِی أَوْلِیاءَ

:آیا مردمی که منکر یگانگی خداوند شده اند،گمان می کنند که خدایان پنداری،آنها را یاری و از کیفر آنها منع می کنند؟منظور از این خدایان پنداری که از آنها به«عباد» تعبیر شده،مسیح و فرشتگان است که مشرکین آنها را معبود خود می پنداشتند و آنها از ایشان و از هر مشرکی بیزار بودند.ابن عباس گوید:یعنی آیا مردم کافر گمان می کنند که با پرستش خدایان موهوم گرفتار خشم من نخواهند شد و من آنها را کیفر نخواهم کرد؟! إِنّا أَعْتَدْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرِینَ نُزُلاً :ما جهنم را برای مردم کافر مهیا کرده ایم، چنان که برای مهمان،غذا فراهم می کنند.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمالاً

:ای محمد،به ایشان بگو:آیا از کسانی که زیانکارترین مردم هستند،شما را خبر دهم؟مقصود از این قوم،کافران اهل کتاب،یعنی یهود و نصاری است.

اَلَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً

:اینها عملشان در این جهان،بیهوده و باطل است،مع الوصف گمان می کنند که عملشان نیکو و در راه اطاعت و قربت است.عیاشی روایت کرده است که ابن کواء برخاست و از علی علیه السلام در بارهٔ اهل این آیه سؤال کرد.فرمود:اینان اهل کتاب هستند که بخدای خویش کفر ورزیدند و در دین خود بدعت گذاشتند و اعمالشان تباه شد.اهل نهروان-یعنی خوارج-از آنها دور نیستند.

أُولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ

:آنان حجتها

و دلائل و پاداش و کیفر خداوند را منکر شدند و کارها و زحمات خود را ضایع کردند، زیرا بر وجهی انجام دادند که خداوند امر نکرده بود.

فَلاٰ نُقِیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ وَزْناً

:اینها در روز قیامت،پیش ما ارزش و احترامی ندارند.به آنها اعتنا نمی کنیم و آنها را خوار و خفیف می سازیم و کیفر می دهیم.

عرب،وقتی می گوید:فلان چیز وزن ندارد.یعنی ارزش ندارد.از پیامبر گرامی اسلام روایت است که در روز قیامت،افرادی فربه بصحرای محشر می آیند که بقدر بال مگسی ارزش ندارند.

ذٰلِکَ جَزٰاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمٰا کَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آیٰاتِی وَ رُسُلِی هُزُواً

:این است سرنوشت شومی که در انتظار آنهاست!کیفر آنها جهنم است،زیرا قرآن-که بر یگانگی خداوند دلالت می کرد-و پیامبران را مورد مسخره قرار دادند.

ص :۱۳۳

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۱۰۷ تا ۱۱۰]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ اَلْفِرْدَوْسِ نُزُلاً (۱۰۷) خالِدِينَ فِيها لا يَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً (۱۰۸) قُلْ لَوْ كانَ اَلْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي لَنَفِدَ اَلْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً (۱۰۹) قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً (۱۱۰)

ترجمه:

كسانى كه ايمان آورند و كارهاى شايسته كنند،جايگاه آنها باغهاى فردوس برين است.براى هميشه در آنجا هستند و از آنجا در پى انتقال نيستند.بگو:اگر دريا براى كلمات خدايم،مركب شود،پيش از پايان يافتن كلمات خدايم دريا تمام ميشود.اگر چه دريايى ديگر بكمك آن آوريم.بگو:همانا من بشرى هستم مثل شما كه بمن وحى مى شود كه:خداى شما يكى است.هر كس به اميد ملاقات پروردگارش هست،كار شايسته كند و كسى را شريك عبادت خدا قرار ندهد.

قرائت:

ينفد:كوفيان-بجز عاصم-بياء و ديگران بتاء خوانده اند.ابو على گويد:

قرائت تاء بهتر است زيرا مسند اليه آن مؤنث مى باشد.

ص:۱۳۴

لغت:

فردوس:باغی که انواع میوه ها و گل ها را داشته باشد.برخی گفته اند:

صحرای پر گیاه است.گویند:اصل این کلمه رومی است و در ادبیات عرب-بجز در بیتی از حسان-استعمال نشده است- فان ثواب اللّه کل موحد جنان من الفردوس فیها یخلد یعنی:پاداش خداوند باغهایی از فردوس است که افراد یکتا پرست،در آن جاودان هستند.

حول:تحول و دیگرگونی.این مصدر بر وزن صغر و عظم است.

مداد:وسیلۀ نگارش.

مدد:آمدن چیزی بدنبال چیزی.

کلمه:جزئی از کلام.به قصیده هم-از لحاظ اینکه کلام واحدی است- کلمه گفته می شود.

ممکن است گفته شود«کلمات»جمع قلیل است و در اینجا به معنای کثیر استعمال شده است.پاسخ این است که:در ادبیات عرب،استعمال جمع قلیل بجای جمع کثیر و بالعکس مانعی ندارد.چنان که می فرماید: وَ هُمْ فِی الْغُرُفاتِ آمِنُونَ (سبا ۳۷)با اینکه غرفه های بهشت از حد شمارش بیرون است و می فرماید: هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللّهِ (آل عمران ۱۶۳)با اینکه درجات نیز بی نهایت است.حسان گوید:

لنا الجفنات الغر یلمعن فی الضحی

و اسیافنا یقطون من نجده دما

یعنی:ما راست کاسه های سفیدی که در روز می درخشند و از شمشیر ما-بر اثر شجاعت-خون می چکد (۱).

۱- ۱) در این شعر نیز چند جمع قلیل بجای کثیر بکار رفته است.می گویند:نابغۀ ذبیانی که در بازار عکاظ در زیر قبه ای سرخ می نشست و شعر اشعار خود را برای او می خواندند به حسان گفت:تو شاعری.لکن کاسه ها و شمشیرهای خود را کم کرده ای!یعنی بجای اسیاف باید سیوف و بجای جفنات باید«جفان»بگویی،می گویند:خنساء نیز به حسان اعتراض کرد و گفت:

اعراب:

نزلا:اگر به معنای«منزل»باشد،خبر«کان»و اگر به معنای غذای مهمان باشد، مضاف در تقدیر است.یعنی:«ثمار جنات الفردوس نزلا»ممکن است جمع نازل باشد و در این صورت حال است از ضمیر«لهم»«کانت»یعنی:«کان فی علم اللّه قبل ان یخلقوا»

مقصود:

قبلا در حالات کافران سخن گفت و اینک در بارهٔ حالات مؤمنان می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً

:کسانی که خدا و رسولش را تصدیق کردند:در حکم و علم خدا گذشته است که باغهای فردوس برین جایگاه ایشان است.قتاده گوید:فردوس،وسط بهشت و بهترین جای آن است.

عباده بن صامت از رسول گرامی نقل کرده است که:«بهشت را صد درجه است و میان هر دو درجه،فاصله ای است به اندازهٔ آسمان و زمین.فردوس درجهٔ عالی بهشت است و نهرهای چهارگانهٔ بهشت از آنجا جاری می شود.هر گاه از خدا سؤال می کنید،فردوس را از خدا بخواهید».

خالِدِينَ فِيها لا يَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً

:اینان همواره در فردوس برین هستند و کمبودی ندارند که بخواهند از آنجا بجای دیگر بروند.

قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً

:ای پیامبر،بمردم بگو:اگر دریا برای نوشتن کلمات خدایم، مرکب شود،پیش از بپایان رسیدن کلمات،دریا تمام میشود،اگر چه آب دریای دیگری نیز بکمک آن در آوریم.

مقصود از کلمات خدا،احکام و مقدرات است.برخی گویند:مقصود مخلوقات الهی است.چنان که در بارهٔ عیسی می فرماید: وَ كَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلى مَرْيَمَ یعنی عیسی کلمهٔ خداست که بمریم القا کرد،ابو مسلم گوید:منظور از وعد و وعید است.برخی گویند:

(۱)

(بجای«بالضحی»بهتر بود«بالدجی»و بجای«الغر»بهتر بود«البیض»و بجای «یقطرن»بهتر بود«یسلن»یا«یفضن»می گفت.ابو علی فارسی منکر داستان نابغه بود.

مقصود مقـدورات و حکمت و عجایب خداوند است.برخی گویند:مقصود،معانی و فواید کلمات خدا یعنی قرآن و دیگر کتب آسمانی است.منظور خود کلمات نیست، زیرا آنها ثبت شده و پایان یافته است.

مـداد،آن مـاده ای است که تـدریجاً می آیـد و بر صـفحه نقش می بنـدد.ابن انباری گویـد:از اینجهت مـداد گفته می شود که کاتب را امداد می کند.به روغن چراغ نیز مداد گفته می شده است.

عکرمه از ابن عبـاس نقـل کرده است که:چون آیـهٔ وَ مٰا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّٰ قَلِيلاً (اسـراء ۸۵)نازل شد،یهودیان گفتند:ما دارای تورات هستیم و در تورات،علوم بسیاری ضبط شده است.از اینرو این آیه نازل شد.

حسن گوید:منظور از کلمات،علم خداوند است که قابل ادراک و احصا نیست.

نظیر آیهٔ مورد بحث،این آیه است: وَ لَوْ أَنَّ مٰا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلاٰمٌ وَ...

(لقمان ۲۷).

قُلْ إِنَّمٰا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحىٰ إِلَيَّ أَنَّمٰا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ

:ابن عباس گوید:

گویـد:خداونـد به پیامبر خود یاد می دهد که در برابر مردم تواضع کند و خود را برتر از آنها نشـمارد،از اینرو به او دسـتور می دهـد که بگویـد:او هم مثل دیگران بشـر است، جز اینکه خداوند او را بوحی خویش مفتخر ساخته است.به او وحی شده اسـت که خداوند شریک ندارد و یکتاست.پیامبر هم هر چه دارد،از خداست و از خود چیزی ندارد.

فَمَنْ كٰانَ يَرْجُوا لِقٰاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صٰالِحاً وَ لاٰ يُشْرِكْ بِعِبٰادَةِ رَبِّهِ أَحَداً

:

کسانی که به امید پاداش خدا هستند و به قیامت معتقدند،از روی اخلاص و برای تقرب به ذات پاکش کوشش کنند و دیگری را-خواه بشر یا فرشته یا سنگ یا درخت- شریکش نشمارند.برخی گویند:یعنی هر کس از کیفر خدا می ترسد.برخی گویند:

رجاء شامل بیم و امید هر دو می شود.چنان که شاعر گوید:

فلا کل ما ترجو من الخیر کائن

و لا کل ما ترجو من الشر واقع

یعنی:هر چیزی که امید داری و هر شری که از آن بیم داری،واقع نمی شود.

برخی گفته اند:منظور از شریک قرار ندادن کسی با خدا،ترک ریا است مجاهد گوید:مردی خدمت پیامبر شرفیاب شد و عرض کرد:من صدقه می دهم و صلهٔ رحم می کنم و این کارها را برای خدا انجام می دهم،لکن مردم اینها را نقل می کنند و مرا می ستایند.من هم خوشحال می شوم و دچار عجب و خودخواهی می شوم.پیامبر ساکت شد و چیزی نگفت،از این جهت این آیه نازل شد.عطا از ابن عباس نقل کرده است که:خداوند می گوید کسی را در عبادت شریک خدا قرار ندهند و منظور این است که عمل را برای خدا انجام بدهد و انتظار مدح و ثنا نداشته باشد،از اینرو مستحبّ است انسان صدقه را برای تقسیم بدست دیگری بدهد تا فقرا در برابرش تعظیم نکنند.از پیامبر گرامی اسلام روایت شده است که:خداوند فرمود:من از تمام شرکا بی نیازتر هستم.کسی که عملی انجام دهد و دیگران را در آن عمل با من شریک سازد، من از آن عمل بیزارم و عمل را برای همان شریک می گذارم.این حدیث در صحیح مسلم آمده است.عباده بن صامت و شداد بن اوس گویند:از پیامبر خدا شنیدیم که:هر کس نماز ریایی بخواند،مشرک است و هر کس روزهٔ ریایی بگیرد،مشرک است.سپس این آیه را خواند.امام رضا علیه السلام روزی بر مأمون وارد شد.ملاحظه کرد که مأمون وضو می گیرد و غلامی آب بر دستش می ریزد.فرمود:در عبادت خدا مشرک مباش.

مأمون غلام را از خود دور کرد و خود وضو گرفت.برخی گفته اند:این آیه،آخرین آیه ای است که بر پیامبر گرامی نازل شده است.ابن بابویه روایت کرده است که علی(ع) فرمود:هر کس این آیهٔ را بخواند،در بستر خواب او نوری بطرف خانهٔ کعبه،تابش می کند و اگر از اهل مکه باشد،نور بطرف بیت المقدس می تابد.امام صادق(ع) فرمود:هر کس آیهٔ آخر سورهٔ کهف را در وقت خواب بخواند،در هر ساعتی که بخواهد بیدار می شود.

ص :۱۳۸

نظم آیات:

وجه اتصال آیه دوم بما قبل این است که:چون سابقاً دستوراتی بمردم داده شد و وعد و وعیدهایی برای تنبیه مردم بکار رفت،در این آیه می خواهد بگوید که مقدورات خداوند نامتناهی است و بر کارهای خود قادر است و در حدود مصلحت، انجام می دهد.پس بر انسان واجب است که اوامر خدا را اطاعت کند.

ص :۱۳۹

سورهٔ مریم

اشاره

این سوره به اتفاق همه،مکی است.

شمارهٔ آیات،بقولی ۹۸ و بقولی ۹۹ آیه است و در جای خود به اختلاف،اشاره خواهیم کرد.

فضیلت سوره:

ابی بن کعب،از پیامبر گرامی اسلام،نقل کرده است که هر کس این سوره را بخواند به عدد کسانی که زکریا و یحیی و مریم و عیسی و موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و یعقوب را تصدیق یا تکذیب کردند،و بعدد کسانی که از خدا فرزند خواستند، و بعدد کسانی که از خدا فرزند نخواستند،او را ده حسنه می دهد.

امام صادق(ع)فرمود:هر کس سورهٔ مریم را بخواند،از دنیا نمیرود تا اینکه نعمتی به او داده شود که برای او و مال و فرزندش،وسیلهٔ بی نیازی باشد.در آخرت نیز از اصحاب عیسی بن مریم است و اجر او در آخرت،به اندازهٔ ملک سلیمان است در این جهان.

تفسیر:

در آخر سورهٔ کهف،در بارهٔ یگانگی خدا و دعا کردن گفتگو کرد.در آغاز این سوره در بارهٔ پیامبران که بر این روش برانگیخته شده اند تا مردم بآنها اقتدا کنند و بوسیلهٔ آنها هدایت شوند،گفتگو می کند.می فرماید:

[سوره مریم (۱۹): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . كهيعص (۱) ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيّٰا (۲) إِذْ نٰادىٰ رَبَّهُ نِدٰاءً خَفِيًّا (۳) قٰالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ اَلْعَظْمُ مِنِّي وَ اِشْتَعَلَ اَلرَّأْسُ شَيْباً وَ لَمْ أَكُنْ بِدُعٰائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴) وَ إِنِّي خِفْتُ اَلْمَوٰالِيَ مِنْ وَرٰائِي وَ كٰانَتِ اِمْرَأَتِي عٰاقِراً فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵) يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اِجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶)

ترجمه:

این است داستان اجابت پروردگارت،دعای زکریا را.هنگامی که خدا را مخفیانه ندا کرده،گفت:خدایا استخوانم سست و سرم سفید شده و از اجابت تو -پروردگارا-مأیوس نیستم.من از عمو زاده گان خود می ترسم و زنم نازاست.مرا از جانب خود فرزندی بده که از من و از آل یعقوب ارث ببرد و خدایا او را پسندیدهٔ خویش گردان.

ص: ۱۴۱

تعداد آیات:

کوفیان می گویند شش آیه و دیگران می گویند پنج آیه است.اختلاف در «کهیعص» است.

قرائت:

کهیعص:ابو عمرو به امالۀ هاء و فتح یاء خوانده است.ابو علی فارسی گوید:

این حروف در حقیقت اسم هستند و از این جهت امالۀ آنها جایز است.کسایی یاء را هم اماله کرده است.

یرثنی و یرث:ابو عمرو و کسایی هر دو فعل را بجزم خوانده اند.وجه آن این است که در جواب دعا واقع شده اند.

لغت:

وهن:سستی.

اشتعال:شعله ور شدن آتش.جملۀ«اشتعل الرأس شیبا»از بهترین استعارات است.یعنی پیری همچون شعلۀ آتش،موهای سر را فرا گرفت.شاعر گوید:

ان تری رأسی امسی واضحا

سلط الشیب علیه فاشتعل

یعنی:اگر سرم را آشکار می نگری،بخاطر این است که آتش پیری در آن افروخته شده است.

دعاء:نیایش و درخواست حاجت در مقابل دعا،اجابت و در مقابل امر طاعت است.

موالی:جمع مولی یعنی پسر عموها که تابع نسب هستند.ابن انباری در کتاب«مشکل القرآن»گوید:مولی به هشت معنی اطلاق می شود:منعمی که آزاد کند،شخصی که آزاد شود،دوست،سرپرست و صاحب اختیار،پسر عمو،همسایه، داماد و هم قسم.او برای هر یک از این معانی شاهدی آورده است.

عاقر:زن نازا.بمرد عقیم نیز«عاقر»گفته می شود.شاعر گوید:

لبئس الفتی ان کنت اسود عاقرا

جباناً فما عذری لدی کل محضر

یعنی:اگر سیاه و عقیم و ترسو باشم،بد جوانی هستم و در هیچ محضری

عذری ندارم.

جعل:احداث بناء،ایجاد دیگر گونی،حکم کردن و وادار کردن بکاری.

اعراب:

ذکر:خبر مبتدای محذوف.یعنی«هذا الذی یتلوه علیک...»این مصدر به مفعول اضافه شده است.

رحمه:مصدر مضاف بفاعل.مفعول آن«عبده»،«زکریا»بدل برای«عبده».

رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی

:تفسیر برای نِدٰاءً خَفِیًّا شیبا:تمیز نسبت.

دعائک:به تقدیر«دعائی ایاک»بنا بر این مصدر اضافه به مفعول شده است.

مقصود:

کهیعص

:در اول سورهٔ بقره در بارهٔ حروف معجم که در اوائل سوره ها هستند، گفتگو کرده ایم.از ابن عباس نقل شده است که:کاف از کریم و هاء از«هادی»و یاء از حکیم و عین از علیم و صاد از صادق است.عطا و کلبی از وی نقل کرده اند که یعنی:

«کاف لخلقه هاد لعباده یده فوق ایدیهم عالم ببریته صادق وعده»بنا بر این هر کدام از این حروف،بر یکی از صفات خداوند دلالت دارد.از امیر المؤمنین(ع)نقل شده است که در دعا گفت:

اسألک یا کهیعص .

ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیّٰا

:این است داستان اجابت خداوند از بندهٔ خود زکریا. وی یکی از پیامبران بنی اسرائیل و از اولاد هارون بن عمران-برادر موسی-است که از خداوند طلب فرزند کرد و دعایش مستجاب شد.برخی گویند:

یعنی این است داستان یادی که خداوند بوسیلهٔ رحمت از بندهٔ خود زکریا کرد.

إِذْ نٰادیٰ رَبَّهُ نِدٰاءً خَفِیًّا

:وی در نهان خدای خود را خواند و حاجت خود را از او خواست.از اینجا بر می آید که مستحبّ است دعا مخفیانه بشود و چنین دعائی به اجابت نزدیکتر است.در حدیث است که:

خیر الدعاء الخفی و خیر الرزق ما یکفی یعنی بهترین دعاها دعای مخفی و بهترین روزیها،روزی کافی است.برخی گویند:

ص :۱۴۳

علت اینکه مخفیانه دعا کرد،این بود که می ترسید مردم او را مسخره کنند که به پیرانه سر،فرزند می خواهد! قٰالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً :گفت:خدایا، استخوانهایم سست و سرم سپید شده است،بدیهی است که هر گاه استخوان ها با آن همه صلابت،سست شوند دیگر تکلیف گوشت و عضله و رگ و اعصاب معلوم است.برخی گفته اند:علت اینکه از ضعف استخوان شکایت می کند،این است که:نیرو و استقامت بدنش کم شده بود.اینکه از سپیدی سر شکایت می کند،منظورش این است که اکنون قاصد مرگ بر سرم نشسته و ناگزیرم مرگ را در آغوش کشم!این اوصاف را برای معرفی خود نگفت،بلکه بمنظور خشوع و تواضع بر زبان آورد.

وَ لَمْ أَکُنْ بِدُعٰائِکَ رَبِّ شَقِیًّا

:من از استجابت تو مأیوس نیستم،زیرا همواره بمن لطف داشته و دعاهایم را مستجاب کرده ای.اکنون نیز امیدوارم دعایم را مستجاب کنی و مرا نومید بر نگردانی.

وَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوٰالِیَ مِنْ وَرٰائِی

:بیم آن دارم که پس از من موالی وارثان من شوند و ترکهٔ مرا تصاحب کنند.

ابن عباس گوید:منظور از موالی کلاله-یعنی خویشاوندان پدری و مادری- است.برخی گفته اند:منظور عصبه-یعنی خویشاوندان پدری-است.از امام باقر(ع) نقل شده است که منظور عموها و پسر عموهاست.

جبائی گوید:منظور پسر عموهاست که از اشرار بنی اسرائیل بودند.کلبی گوید:

مقصود ورثه است.

وَ کٰانَتِ امْرَأَتِی عٰاقِراً

:اما زن من نیز نازا است.

فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ

:بمن فرزندی ببخش که بمیراث من اولویت داشته باشد و از من و از آل یعقوب،ارث ببرد.منظور یعقوب،بن ماتان برادر عمران بن ماتان-پدر مریم-است.این قول از کلبی و مقاتل است.سدی گوید:

منظور یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است.زیرا زکریا شوهر خالهٔ مریم بود و نسب همسرش

به یعقوب می رسید،زیرا از فرزندان سلیمان بن داود بود.داود نیز از فرزندان یهوذا بن یعقوب بود.خود زکریا نیز از فرزندان هارون و هارون از فرزندان لاوی بن یعقوب بود.

ابو صالح گوید:منظور این است که خداوند به او فرزندی دهد که از او مال و از آل یعقوب نبوت به ارث ببرد.حسن و مجاهد گویند:یعنی نبوت من و آل یعقوب را به ارث ببرد.اصحاب ما به این آیه استدلال کرده اند که انبیاء مال را به ارث می گذارند و منظور از ارث هم در آیه ارث مال است،نه علم و نبوت.می گویند.حقیقت میراث، انتقال مال از میت به بازماندگان اوست و استعمال آن در غیر از این معنی مجازی و محتاج دلیل است.بخصوص که زکریا در دعای خود گفت:

وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا

:خدایا،این فرزند را مرضی و مورد قبول خویش گردان که ترا فرمانبری کند.اگر ارث بمعنای نبوت بود،این جمله معنی نداشت و بیهوده بود.مثلا صحیح نیست که کسی بگوید:خدایا برای ما پیامبری بفرست و به او عقل و اخلاق نیکو عطا کن.زیرا پیامبر کسی است که اینطور باشد.مؤید دیگر اینکه زکریا تصریح کرد که می ترسد پسر عموهایش و ارثش شوند.از خدا فرزندی می خواهد که وارثش شود و جلو آنها را بگیرد.بدیهی است که ترس از ارث مال بود نه از ارث نبوت!زیرا او می دانست که اشخاص ناشایسته به این مقام نمی رسند.ممکن است گفته شود:در این صورت زکریا آدم بخیلی بوده است!لکن چنین نیست.پسر عموهایش اشخاص ناصالحی بودند.او می ترسید که مالش را در راه نامشروع صرف کنند و این دلیل عظمت مقام زکریاست که نمی خواست بوسیلۀ مال خویش،به اشخاص ناصالح کمکی کرده باشد.

بدیهی است که ترس زکریا از خود آنها نبود،بلکه از اخلاق زشت آنها بود.

چنان که ترس از خدا بمعنای ترس از کیفر خداست.

[سوره مریم (۱۹): آیات ۷ تا ۱۱]

اشاره

یٰا زَکَرِیّٰا إِنّٰا نُبَشِّرُکَ بِغُلاٰمٍ اِسْمُهُ یَحْییٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا (۷) قٰالَ رَبِّ أَنّٰی یَکُونُ لِی غُلاٰمٌ وَ کٰانَتِ اِمْرَأَتِی عٰاقِراً وَ قَدْ
بَلَغْتُ مِنَ اَلْکِبَرِ عِتِیًّا (۸) قٰالَ کَذٰلِکَ قٰالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَکُ شَیْئاً (۹) قٰالَ رَبِّ اِجْعَلْ لِی آیَهً قٰالَ
آیَتُکَ أَلاّٰ تُکَلِّمَ اَلنّٰاسَ ثَلاٰثَ لَیٰالٍ سَوِیًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلیٰ قَوْمِهِ مِنَ اَلْمِحْرٰابِ فَأَوْحیٰ إِلَیْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُکْرَهً وَ عَشِیًّا (۱۱)

ترجمه:

ای زکریا ترا بشارت می دهیم به پسری بنام یحیی که پیش از او همتایی برایش قرار نداده ایم.گفت:چگونه مرا پسری است،حال آنکه زنم نازاست و من به سن پیری و سستی رسیده ام؟!گفت:فرمان خدا چنین است:خداوند می گوید:این کار برای من آسان است.قبلا هم ترا که هیچ نبودی،آفریده ام؟گفت:خدایا برای من نشانی قرار ده.

گفت:نشانت این است که سه شبانه روز،بدون هیچ نقصی،بتوانی با مردم سخن بگویی.زکریا از محراب عبادت بسوی قوم آمد و با آنها سفارش کرد که صبح و شام

خدا را تسبیح گویند.

قرائت:

عتیا و صلیا و جثیا و بکیا:حمزه و کسایی و حفص-جز در اخیر-بکسر اول و دیگران بضم خوانده اند.این کلمات بر وزن«فعول»هستند و فاء الفعل را بتبع عین الفعل آن کسره داده اند.

خلقتک:حمزه و کسایی«خلقناک»خوانده اند.این قرائت بمناسبت این است که بعداً می گوید: وَ حَنٰاناً مِنْ لَدُنّٰا...

لغت:

غلام:پسر بچه،شاگرد عتی:خشک شدن بدن.

ایحاء:القای معنی بخاطر.

اعراب:

اِسْمُهُ یَحْییٰ

:جملهٔ اسمیه در محل جر و صفت غلام.

کذلک:خبر مبتدای محذوف.

سویا:حال أَنْ سَبِّحُوا :به تقدیر«ای سبحوا»یا«انه سبحوا»در این صورت،ضمیر محذوف بی عوض مانده است.

بُکْرَةً وَ عَشِیًّا

:مفعول فیه

مقصود:

یٰا زَکَرِیّٰا إِنّٰا نُبَشِّرُکَ بِغُلاٰمٍ اسْمُهُ یَحْییٰ

:خداوند دعای زکریا را مستجاب و باو وحی کرد که:بوسیلهٔ فرشتگان به تو بشارت میدهیم که پسری بنام یحیی برای تو تولد می شود.در بارهٔ تفسیر این قسمت در سورهٔ آل عمران گفتگو کرده ایم.

لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا

:قتاده و ابن جریج و سدی و ابن زید گویند:یعنی قبلا کسی به این اسم نامیده نشده است.این جمله،بدو وجه یحیی را شرافت

می بخشد:

ص :۱۴۷

۱-این نـام را خداونـد انتخـاب کرده است.بـدون اینکه پـدر و مادر در تعیین آن نقشـی داشـته باشـند.۲-قبلا احـدی به این نام خوانده نشده است.امام صادق ع می فرماید:

همچنین برای امـام حسـین(ع)نیز قبلا ـ هم نـامی نبوده است.آسـمان چهل روز بر یحیی و حسـین(ع)گریه کرد پرسـیدند:چگونه گریه می کرد؟!فرمود:در موقع طلوع و غروب خورشید برنگ خون در می آمد.قاتل یحیی و قاتل حسین(ع)حرامزاده بودند.

سفیان بن عیینه از علی بن زید،از علی بن حسـین(ع)نقل کرده است که:با حسین(ع)حرکت کردیم.در هر منزلی وارد می شد و از هر منزلی حرکـت می کرد،بیـاد یحیی بـود و یـک روز فرمـود:از پسـتی دنیـا این است که سـر یحیی بن زکریـا برای یکی از بـدکاران بنی- اسـرائیل برده شـد.ابن عباس و مجاهـد گوینـد:آیه به این معنی است که قبلا از زنان نازا فرزنـدیماننـد او بدنیا نیاورده بودیم.

قٰالَ رَبِّ أَنّٰى يَكُونُ لِي غُلاٰمٌ وَ كٰانَتِ امْرَأَتِي عٰاقِراً

:زکریـا گفت:خـدایا چگونه صـاحب فرزنـد می شوم،حال آنکه زنم نازا است؟!حسن گویـد:منظور زکریا این بود که آیا خـدا آنها را بار دیگر جوان می کنـد یا اینکه با همان حال پیری صاحب فرزنـد می شونـد! وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا :قتاده و مجاهد گوینـد:یعنی من بمرحله ای از سن رسـیده ام که بـدنم فرسوده و اسـتخوانهایم سـست شده است.قتاده گوید:بیش از ۹۰ سالش بود.

قٰالَ كَذٰلِكَ قٰالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ

:خداوند در جواب فرمود:امر همین است و در سن پیری نیروی شما را تجدید می کنم و به شما فرزند می دهم.

وَ قَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكُ شَيْئاً

:پیش از آنکه یحیی را خلق کنیم،ترا که هیـچ نبودی،از نیستی بهستی آوردم.بدیهی است که برطرف کردن مانع از وجود یک زن و مرد برای فرزنـددار شـدن،آسـان تر از این است که انسـانی از نیستی به هستی آورده شود.از امـام باقر(ع)نقل شـده است که:پنج سال بعد از این بشارت،خداوند یحیی را بوجود آورد.

قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی آیَهً

:زکریا گفت:پروردگارا،برای من نشانی قرار ده که بوسیلهٔ آن بتوانم بوقت ولادت طفل پی ببرم.

قالَ آیَتُکَ أَلاّ تُکَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیًّا

:خداوند فرمود:نشان تو بر این کار،این است که با بدن سالم،سه شب با مردم تکلم نکنی.ابن عباس گوید:سه شبانه روز،بدون هیچ عذری سخن نگفت.قتاده و سدی گویند:در این مدت،بدون اینکه در زبانش عیب و خللی باشد،از سخن گفتن عاجز بود و فقط به قرائت زبور و دعا و تسبیح اشتغال داشت.این کار غیر عادی بود.

فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ

:ابن زید گوید:یعنی از محل نماز خارج شد و بسوی قوم خود رفت.علت اینکه محل نماز را محراب گویند،این است که هر کس به محراب رود،گویی بجنگ با شیطان برخاسته است.اصل این کلمه به معنای نقطهٔ مرتفعی است که همچون سنگر،برای دفاع،مورد استفاده قرار می گیرد.گویند:

زکریا این بشارت را بقوم خود خبر داده بود.هنگامی که نزد آنها رفت و از سخن گفتن با آنها امتناع کرد،دانستند که دعایش مستجاب شده و شاد شدند.

فَأَوْحی إِلَیْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُکْرَهً وَ عَشِیًّا

:مجاهد گوید:یعنی به آنها اشاره کرد.

برخی گویند:یعنی برای آنها بر زمین نوشت که:صبح و شام نماز بگزارید.علت این که به نماز تسبیح گفته شده،این است که نماز مشتمل بر تسبیح است.برخی گفته اند:

منظور خود تسبیح است نه نماز.ابن جریح گوید:زکریا در غرفه ای که بوسیلهٔ نردبان به آنجا می رفت،مشغول عبادت بود.نماز صبح و عشا را مردم با او می خواندند و او خود اذان می گفت.هنگامی که زبانش بند آمد،از غرفه خارج شد و اذان گفت و نتوانست سخنی بگوید.مردم دانستند که وقت باردار شدن همسرش فرا رسیده است.

سه روز،قادر به تکلم نبود و فقط مشغول تسبیح و دعا بود.

[سوره مریم (۱۹): آیات ۱۲ تا ۱۵]

اشاره

یا یَحْییٰ خُذِ اَلْکِتٰابَ بِقُوَّهٍ وَ آتَیْنٰاهُ اَلْحُکْمَ صَبِیًّا (۱۲) وَ حَنٰاناً مِنْ لَدُنّٰا وَ زَکٰاهً وَ کٰانَ تَقِیًّا (۱۳) وَ بَرًّا بِوٰالِدَیْهِ وَ لَمْ یَکُنْ جَبّٰاراً عَصِیًّا (۱۴) وَ سَلاٰمٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا (۱۵)

ترجمه:

ای یحیی،کتاب را با نیرو بگیر.مادر کودکی به او نبوت و رحمت خویش و پاکی دادیم و او دارای تقوی بود و بپدر و مادر نیکی می کرد و ستمکاری گنهکار نبود.سلام بر او بروزی که ولادت یافت و روزی که بمیرد و روزی که زنده شود.

لغت:

حنان:رحمت.شاعر گوید:

و یمنحها بنو شمجی بن جرم

مغیرهم حنانک ذا لحنان

یعنی:بنی شمجی بن جرم،گوسفندان خود را به او می بخشند.خدایا رحمت خود را بر ایشان نازل گردان.

اعراب:

بقوه:جار و مجرور،در محل نصب و حال است.

مقصود:

یا یَحْییٰ خُذِ الْکِتٰابَ بِقُوَّهٍ

:در اینجا اختصاری عجیب است.یعنی:یحیی

ص:۱۵۰

را بـه زکریـا بخشـیدیم و او را صـاحب عقـل و خرد کردیـم و بـه او دسـتور دادیم که تـورات را بـا نیرویی که به او عطـا کرده ایم،برگیرد.برخی گفته اند:یعنی تورات را با تصمیم به اینکه بدستور آن عمل کنی،برگیر.

وَ آتَيْنٰاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا

:ابـن عبـاس گویـد:یحیی در سه سـالگی به پیـامبری رسید.عیاشـی از علی بن سابـاط روایت کرده است که گفت:در راه مصـر بمـدینه رفتم و بر امـام جـواد داخـل شـدم.در اینوقت،او پنجسـاله بود.در بـاره اش تأمـل کردم که در مصر اوصـاف او را برای دوسـتانم شـرح دهم.بمن نگاه کرد و فرمود:خداوند امامت را هم مثل نبوت قرار داده است.می فرماید:«همین که یوسف به سن رشد رسـید و نیرو گرفت،به او حکمت و علم بخشیدیم»(یوسف ۲۲)و می فرماید:«یحیی را در کودکی حکمت بخشیدیم»پس جایز است که حکمت را-که همان نبوت و امامت است-به مرد چهل ساله ببخشد یا بکودک خردسال.مجاهد گوید:مقصود از حکم،قوهٔ فهم کتاب است تا از آن فایـدهٔ بزرگ برگیرد.معمر گوید:کودکان به یحیی گفتند:بیا بازی کنیم.گفت:ما برای بازی خلق نشده ایم.از اینرو خداوند در باره اش نازل کرد:

وَ آتَيْنٰاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا

از امام هشتم نیز این مطلب نقل شده است.

وَ حَنٰاناً مِنْ لَدُنّٰا

:ابن عبـاس و قتاده و حسن گوینـد:یعنی رحمت خویش را بر او نازل کردیم.جبائی گویـد:یعنی قلب او را نسبت بمردم مهربان کردیم،تا آنها را به طاعت خدا دعوت کند.عکرمه گوید:یعنی محبت خود را به او دادیم.اصل این کلمه،بمعنای شفقت و رقت است.حنین ناقه، یعنی اشتیاق شتر بفرزنـدش.از امام باقر(ع)روایت شده است که:خداوند به او رحم کرد و هر گاه می گفت:«یا رب»،جواب میداد:لبیک! وَ زَكٰاةً :قتاده و ضحاک و ابن جریح گویند:یعنی به او عمل صالح و پاک بخشیدیم.

حسن گوید:یعنی هر کس دینش را قبول کرد،پاک گردانیدیم.ابن عباس گوید:

منظـور طـاعت خـدا و اخلاـص است.کلبی گویـد:یعنی خداونـد او را بپـدر و مـادرش صـدقه داد.جبـائی گویـد:یعنی بوسـیلهٔ ستایش،پاکی و خوبی او را آشکار ساختیم.

ص :۱۵۱

وَ کٰانَ تَقِیًّا

:او در پیشگاه خدا،مخلص و مطیع و متقی بود.او هرگز حتی فکر گناه هم نکرد.

پرسش:

در اینجا خداوند می گوید:پاکی را ما به او بخشیدیم.در حالی که یحیی با مجاهدات و عبادات خود بمرتبهٔ پاکی نائل آمد!
پاسخ:

منظور این است که از برکت الطاف خداوند،بپاکی نائل شده است.بخصوص که او هنوز کودکی خردسال بود.بعلاوه،وی از هدایت الهی برخوردار گشت.

وَ بَرًّا بِوٰالِدَیْهِ

:او نسبت بپدر و مادر نیکوکار بود و امر آنها را اطاعت می کرد و می کوشید که خشنودی آنها را فراهم سازد.

وَ لَمْ یَکُنْ جَبّٰاراً عَصِیًّا

:او اهل تکبر و تطاول و گناه نبود.ابن عباس گوید:

یعنی آزارش به کسی نمی رسید.

وَ سَلاٰمٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا

:بروز ولادت و روز مرگ و روز قیامت،سلام ما بر او باد!کلبی گوید:یعنی در این روزها سلامت و امنیت دارد.در دنیا از اغوای شیطان و در روز مرگ از بلای دنیا و عذاب قبر و در روز قیامت از وحشت و عذاب جهنم،آسوده است.کلمهٔ«حیاً»تأکید است برای«یبعث» برخی گویند:یعنی یحیی با شهداء مبعوث می شود،زیرا قرآن آنها را«زندگان» وصف کرده است.سفیان بن عیینه گوید:وحشتناکترین حالات انسان در سه حالت است:روزی که از رحم مادر خارج و داخل دنیای وسیع می شود و روزی که می میرد و خود را در میان کسانی می نگرد که آنها را ندیده است و روزی که محشور می شود و خود را در محشری عظیم مشاهده می کند.خداوند یحیی را مورد لطف قرار داد و در این سه حالت به او ایمنی و سلامت بخشید.برخی گویند:سلام ولادت،تفضل و سلام دوم و سوم،ثواب و جزاست.

ص :۱۵۲

[سوره مریم (۱۹): آیات ۱۶ تا ۲۰]

اشاره

وَ اُذْكُرْ فِی اَلْكِتٰابِ مَرْيَمَ إِذِ اِنْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهٰا مَكٰاناً شَرْقِيًّا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجٰاباً فَأَرْسَلْنٰا إِلَيْهٰا رُوحَنٰا فَتَمَثَّلَ لَهٰا بَشَراً سَوِيًّا (۱۷) قٰالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) قٰالَ إِنَّمٰا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلاٰماً زَكِيًّا (۱۹) قٰالَتْ أَنّٰى يَكُونُ لِی غُلاٰمٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَ لَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۰)

ترجمه:

در این کتاب،از مریم یاد کن که از خانوادهٔ خویش کنار گرفت و به سمت مشرق رفت و میان خود و ایشان حایلی افکند.ما روح خود را پیش او فرستادیم و در برابر او بصورت بشری کامل نمودار گشت.گفت:از تو بخدا پناه می برم،اگر با تقوی باشی.

گفت:من فرستادهٔ خدایت هستم که تو را پسری پاک ببخشم.گفت:چگونه مرا فرزندی است،حال آنکه همسری نداشته ام که با من بیامیزد و زناکار نبوده ام؟!

لغت:

نبذ:طرح.انتباذ یعنی انداختن.

المکان الشرقی:جانب شرق.

ص :۱۵۳

اعراب:

مکاناً:مفعول فیه.

بَشَراً سَوِیًّا

:حال.

مقصود:

اکنون بدنبال داستان زکریا به شرح داستان مریم و عیسی پرداخته، می فرماید:

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتٰابِ مَرْیَمَ

:در قرآن مجید،داستان مریم و تولد عیسی و شایستگی آنها را شرح بده،تا مردم متنبه شوند و برای تو معجزه ای باشد.

إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهٰا مَکٰاناً شَرْقِیًّا

:هنگامی که مریم از خانوادۀ خود کناره گرفت و در سمت شرق جایگزین شد.

ابن عباس گوید:علت اینکه مسیحیان قبلۀ خود را در جانب مشرق قرار داده اند، همین است که مریم بسوی مشرق رفت.

جبائی گوید:برای عبادت،در سمت مشرق خلوت کرد.اصم و ابو مسلم گویند:

به آنجا رفت که مردم او را نبینند.عطا گوید:در یک روز بسیار سرد،می خواست جای خلوتی پیدا کند و سر خود را برهنه سازد،از اینرو در مقابل خورشید نشست تا از اشعۀ خورشید استفاده کند.

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجٰاباً

:برای اینکه کسی او را نبیند،خود را از آنها پنهان ساخت.

فَأَرْسَلْنٰا إِلَیْهٰا رُوحَنٰا فَتَمَثَّلَ لَهٰا بَشَراً سَوِیًّا

:ابن عباس و حسن و قتاده گویند:یعنی جبرئیل را بسوی او فرستادیم و بصورت یک بشر کامل در برابر او آشکار گشت.علت اینکه جبرئیل را روح نامیده،این است که وی روحانی است.علت اسناد روح بخویش تشریف و تجلیل است. ابو مسلم گوید:یعنی برای روحی که مسیح از آن خلق شد،انسانی صورت بست.معنای اول مورد قبول همۀ مفسرین است.عکرمه گوید:

هنگامی که مریم حائض می شد،از مسجد خارج می شد و پیش خالۀ خود-زن زکریا-

می رفت و چون پاک می شد،باز می گشت.در همانوقتی که در خانهٔ خالهٔ خود بود در طرفی که خورشید می تابید میان خود و اهل خانه حایلی ایجاد کرد که شستشو و نظافت کند.در این وقت جبرئیل بصورت جوانی نزد او آمد.مریم از دیدن او ناراحت شد و از او بخدا پناه برد.

قَالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْکَ إِنْ کُنْتَ تَقِیًّا

:گفت:من از تو بخدا پناه می برم،اگر اهل تقوی هستی،از پیش من خارج شو.در اینجا بازگشت جبرئیل را مشروط به تقوی می کند،زیرا آدم با تقوی،از پناه بردن بخدا وحشت می کند و مرتکب گناه نمی شود.درست مثل این است که گفته شود:اگر مؤمنی،این کار را نکن.

مقصود این است که اگر تقوی داری،پند بگیر.برخی گویند:منظور این است که تو تقوی نداری،زیرا اگر تقوی داشتی به من نگاه نمی کردی.

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلاٰماً زَکِیًّا

:جبرئیل در جواب او گفت:

من فرستادهٔ خدایت هستم.می خواهم بتو فرزندی ببخشم که از هر آلودگی پاک باشد.

ابن عباس گوید:یعنی می خواهم پیامبری بتو ببخشم.

قَالَتْ أَنّٰی یَکُونُ لِی غُلاٰمٌ وَ لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَ لَمْ أَکُ بَغِیًّا

:مریم گفت:

چگونه من صاحب فرزند خواهم شد،حال آنکه من همسری نداشته ام و دختر آلوده ای هم نبوده ام؟!زیرا مادر شدن،بطور معمولی از راه آمیزش دو جنس مخالف امکان دارد.زن زنا کار را از اینرو«بغی»گویند که در طلب زناست.

از این آیات بر می آید،که غیر انبیا نیز می توانند اظهار معجزه کنند،زیرا مریم،پیامبر نبود.مع الوصف،دیدن یک فرشته و بشارتی که از او شنید و باردار شدن او بدون آمیزش با مرد،از بزرگترین معجزات است.

کسانی که اظهار معجزه را از غیر پیامبر تجویز نمی کنند،در این باره اقوال مختلفی دارند.بلخی گوید:اینها معجزات عیسی و اساس نبوت او هستند.

[سوره مریم (۱۹): آیات ۲۱ تا ۳۰]

اشاره

قَالَ كَذٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنّٰاسِ وَ رَحْمَةً مِنّٰا وَ كٰانَ أَمْراً مَقْضِيًّا (۲۱) فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكٰاناً قَصِيًّا (۲۲)
فَأَجٰاءَهَا اَلْمَخٰاضُ إِلىٰ جِذْعِ اَلنَّخْلَةِ قٰالَتْ يٰا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هٰذٰا وَ كُنْتُ نَسْياً مَنْسِيًّا (۲۳) فَنٰادٰاهٰا مِنْ تَحْتِهٰا أَلاّٰ تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ
تَحْتَكِ سَرِيًّا (۲۴) وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ اَلنَّخْلَةِ تُسٰاقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيًّا (۲۵) فَكُلِي وَ اِشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْناً فَإِمّٰا تَرَيِنَّ مِنَ اَلْبَشَرِ أَحَداً
فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْماً فَلَنْ أُكَلِّمَ اَلْيَوْمَ إِنْسِيًّا (۲۶) فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهٰا تَحْمِلُهُ قٰالُوا يٰا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيًّا (۲۷) يٰا أُخْتَ
هٰارُونَ مٰا كٰانَ أَبُوكِ اِمْرَأَ سَوْءٍ وَ مٰا كٰانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا (۲۸) فَأَشٰارَتْ إِلَيْهِ قٰالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كٰانَ فِي اَلْمَهْدِ صَبِيًّا (۲۹) قٰالَ إِنِّي
عَبْدُ اَللّٰهِ آتٰانِيَ اَلْكِتٰابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۰)

ص: ۱۵۶

ترجمه:

گفت:چنین است.خدایت گفت:این کار بر من آسان است.برای اینکه او را برای مردم آیتی گردانیم و رحمتی از جانب ما باشد و این امر،حتمی و مسلم است، مریم به عیسی باردار شد و با حمل خود بجایی دور دست رفت.درد زایمان او را بطرف تنۀ خرمایی آورد.گفت:ای کاش،پیش از این جان سپرده بودم و موجودی ناچیز و فراموش شده بودم!از پایینش به او ندا کرد که غم نخور.خداوند از زیر پاهای تو نهری جاری کرده است.تنۀ درخت خرما را بجنبان تا خرمای چیده،برای تو بیندازد.

بخور و بیاشام و دیده روشن باش.اگر بشری دیدی،بگو:من برای خداوند روزه نذر کرده ام و امروز با انسانی سخن نمی گویم.مریم طفل را پیش قوم آورد.گفتند:ای مریم،چیز عجیب و بی سابقه ای آورده ای!ای خواهر هارون،پدرت مردی بد و مادرت زنی زناکار نبود.مریم به طفل اشاره کرد.گفتند:چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم!!عیسی گفت:من بندۀ خدایم که بمن کتاب داده و مرا پیامبر گردانیده است.

قرائت:

نسیا:حمزه و حفص بفتح نون و دیگران بکسر خوانده اند.ابو علی گوید:

بفتح نون یعنی چیز کوچک.مثل نعل.دیگران گویند:چیزی که مورد توجه نباشد.

گروهی از اهل ادب،بکسر نون را ترجیح داده اند.شاعر گوید:

کأن لها فی الارض نسیا تقصه

علی امها و ان تخاطبک تبلت

یعنی:آن کنیز بقدری حیا می کند که گویی با چیز کوچکی که بر روی زمین افتاده،مشغول گفتگوست و اگر با تو سخن گوید،خیلی آرام است.

ص :۱۵۷

من تحتها:اهل مدینه و اهل کوفه-بجز ابو بکر و سهل-بکسر میم و دیگران بفتح خوانده اند.منظور جبرئیل یا عیسی است،لکن ارجح این است که منظور عیسی است.

تساقط:حفص از عاصم بضم تاء و کسر قاف و حماد از عاصم و بصیر از کسایی و یعقوب و سهل به یاء و تشدید سین و حمزه بفتح تاء و تخفیف سین و دیگران بفتح تاء و تشدید سین خوانده اند.همهٔ اینها از لحاظ معنی یکی است.

لغت:

قصی:دور:

اجاء:فعل«جاء»گاه با همزه و گاه با باء متعدی می شود.شاعر گوید:

و جار سار معتمداً علینا

اجاءته المخاوف و الرجاء

یعنی.همسایه ای که به اعتماد ما حرکت کرد،ترسها و امیدها او را نزد ما آورد.

سری:نهر.

قرور:روشنایی چشم.

جنی:میوه ای که چیده شده است.

فری:دروغ.

اعراب:

عینا:تمیز نسبت.

كَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیًّا

:«کان»در اینجا فعل تام و به معنای«وجد»است.«صبیا» حال است.نظیر وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ که در آنجا نیز«کان»فعل تام است.در شعر زیر نیز «کان»تام است:

اذا کان الشتاء فادفؤنی

فان الشیخ یهدمه الشتاء

یعنی:هر گاه زمستان نشد،مرا گرم کنید که زمستان،پیر را از پای در می آورد.

مقصود:

قالَ کَذٰلِکِ

:جبرئیل هنگامی که تعجب مریم را از شنیدن آن بشارت مشاهده

ص :۱۵۸

کرد،به او گفت:امر خداوند همین است که برای تو بیان کردم.

قالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ

:خدای تو می گوید:بوجود آوردن فرزند از دوشیزه ای که با مردی نیامیخته،برای من دشوار نیست.

وَ لِنَجْعَلَهُ آیَةً لِلنّاسِ وَ رَحْمَةً مِنّا

:منظور ما این است که این امر خارق العاده را شاهدی بر نبوت او و دلیلی بر برائت مادرش قرار دهیم و نعمتی باشد از جانب ما برای انسان ها که بوسیلهٔ او هدایت بشوند.

وَ کانَ أَمْراً مَقْضِیًّا

:خلقت عیسی بدون داشتن پدر،امری است حتمی و ارادهٔ خداوند بر انجام آن تعلق گرفته است.

فَحَمَلَتْهُ

:در همان حال،مریم به عیسی باردار شد.برخی گویند:جبرئیل در گریبان او دمید و همانوقت احساس حمل کرد.برخی گویند در آستینش دمید.از امام باقر(ع)نیز روایت شده است که جبرئیل در گریبان مریم دمید و در همان لحظه عیسی در رحم مادر ایجاد شد،در حالی که در رحم زنهای دیگر آفرینش و پرورش طفل نه ماه طول می کشد.مریم از آنجا بیرون آمد و شکمش برآمده و سنگین شده بود.

خالهٔ مریم از دیدن او ناراحت شد و مریم که از خالهٔ خود و زکریا خجالت می کشید، از نزد آنها رفت.

فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَکاناً قَصِیًّا

:مریم از نزد ایشان به نقطه ای دور دست،رفت.برخی گویند:یعنی از حیا و ترس تهمت،بجای دور دستی رفت.در بارهٔ مدت حمل مریم اختلاف است:برخی گویند:یک ساعت طول کشید.ابن عباس گوید:یک ساعت پس از رفتن به آن نقطهٔ دور دست،طفل بدنیا آمد،زیرا خداوند میان رفتن مریم به آنجا و ولادت طفل،فاصله ای ذکر نکرده است.می فرماید: فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ فَأَجاءَهَا و حرف فاء برای تعقیب است.مقاتل گوید:مریم در سن ده سالگی،در یک ساعت باردار شد و در یک ساعت،اندام طفل تشکیل گردید و در یک ساعت طفل بدنیا آمد.ولادت طفل هنگامی بود که قرص سیمنگون خورشید،چهره در پشت افق می کشید. از امام صادق(ع) روایت شده است که:مدت حمل مریم،نه ساعت طول کشید.شش ماه و هشت ماه نیز

گفته اند.اگر هشت ماهه بدنیا آمده باشد،با توجه به اینکه طفل هشت ماهه زنده نمی ماند،خود معجزه ای است.

فَأَجاءَهَا الْمَخاضُ إِلى جِذْعِ النَّخْلَهِ

:ابن عباس و مجاهد و قتاده و سدی گویند:

یعنی درد زایمان مریم را بطرف درخت خرمایی کشاند تا بر آن تکیه دهد.ابن عباس گوید:چشم مریم به تپه ای افتاد و با سرعت بطرف آن رفت.در آنجا تنهٔ درخت خرمایی بود که شاخ و برگ نداشت.

قالَتْ یا لَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هذا وَ کُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیًّا

:هنگامی که طفل بدنیا آمد،گفت:ای کاش قبل از این واقعه مرده بودم و همچون موجودی حقیر و ناچیز بدست فراموشی سپرده شده بودم.

فَناداها مِنْ تَحْتِها أَلاّ تَحْزَنِی

:ابن عباس گوید:جبرئیل سخن او را شنید و از زیر آستینش به او ندا کرد که محزون نباش.برخی گویند:جبرئیل از دامنهٔ کوه به او ندا کرد.گروهی از مفسران گویند:این ندا از عیسی بود که او را آرامش می بخشید.

علت اینکه آرزوی مرگ کرد،این بود که می ترسید نتواند تکالیف خود را نسبت به نوزاد انجام بدهد.از امام صادق علیه السلام روایت شده است که از ترس مردم آرزوی مرگ می کرد،زیرا در میان ایشان آدم عاقل و با کمالی نبود که او را تصدیق کند و لکهٔ تهمت را از دامنش بزداید.

قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیًّا

:جبرئیل یا عیسی برای برطرف کردن اندوه از قلب شکستهٔ مریم،به او گفت:غصه نخور.خداوند از زیر پاهای تو نهری جاری کرده است که از آن بنوشی و خود را شستشو کنی.گویند.در آنجا نهری بود که آب آن خشکیده بود.خداوند در آن نهر آب جاری کرد و تنهٔ درخت خرما را سرسبز و بارور گردانید.برخی گویند:جبرئیل یا عیسی پای بر آن نهر زد و آب بجریان در آمد.

برخی گویند:«سری»یعنی عیسی.حسن گوید:بخدا،عیسی بندهٔ سری و شریفهٔ خداوند بود.

وَ هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیًّا

:اکنون درخت

خرما را بجنبان تا خرمای چیده شده،بر زمین بیفتد و از آن بخوری.امام باقر علیه السلام می فرماید:زنانی که وضع حمل کرده اند،رطب نمی خورند،ولی خداوند بمریم رطب عطا کرد.گویند:درخت خرما خشک و بی بر بود،زیرا اگر سبز و بارور بود،خود مریم آن را می جنبانید و نیازی به این دستور نداشت.مخصوصاً که آن موقع، فصل زمستان هم بود.این یکی از معجزات است که خرمای بی موسم،از چوب خشک، ناگهان بوجود آید.در روایت است که این تنهٔ درخت،سر نداشت،همین که مریم پای خود را به آن زد،سبز و بارور شد.

فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْناً

:ای مریم،از این رطب بخور و از این آب بنوش و خوشدل باش.برخی گویند:یعنی به این طفل که می نگری،دیده ات را خنک گردان،زیرا اشک شادی سرد و اشک غم گرم است.برخی گویند:یعنی با دیدن این طفل محبوب،چشمان تو آرامش پیدا می کنند.

فَإِمّٰا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْماً

:هر گاه بشری ببینی که از تو در بارهٔ این طفل سؤالی کند،بگو:من روزهٔ صمت گرفته ام.یعنی:با خدای خود عهد کرده ام که با کسی تکلم نکنم.قتاده گوید:یعنی روزه دارم و باید از خوردن و آشامیدن و سخن گفتن خودداری کنم.مریم مأمور می شود که با کسی سخن نگوید،تا خود طفل سخن بگوید و دامن مادر را از لکهٔ تهمت پاک سازد.گویند:در میان بنی اسرائیل،کسانی بودند که همانطوری که روزه می گرفتند و غذا نمی خوردند، روزه می گرفتند و با کسی سخن نمی گفتند،مدت روزه از صبح تا شام بود.

فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا

:من روزه دارم و با کسی سخن نمی گویم.البته،این اندازه اجازه داشت که سخن بگوید،اما بیشتر از آن،اجازه نداشت.این معنی از سدی است.ابو علی جبائی گوید:خداوند قبلاـ به او امر کرده بود که نذر سکوت کند و هر گاه کسی از او سؤال کند،با اشاره به او فهماند که روزهٔ سکوت گرفته است.زیرا صحیح نیست که خداوند به او دستور دهد که بدروغ،بگوید:روزهٔ سکوت گرفته ام.

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهٰا تَحْمِلُهُ قٰالُوا يٰا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيًّا

:مریم،عیسی را

که در پارچه ای پیچیده بود،بسوی قوم خود آورد.گفتند:ای مریم کار ناپسندی کرده ای.

یا أُخْتَ هارُونَ

:در اینباره اقوالی است:

۱-این هارون در میان بنی اسرائیل مردی صالح بود و هر کس اهل صلاح بود، به او نسبت داده می شد.این قول از ابن عباس و قتاده و کعب و ابن زید و مغیره بن شعبه و مروی از پیامبر گرامی اسلام است.گویند:وقتی از دنیا رفت،چهل هزار نفر بنام هارون،جنازه اش را تشییع کردند،بنا بر این،خواهر هارون،یعنی کسی که از لحاظ شایستگی شبیه هارون است.

۲-هارون برادر پدری مریم و مردی نیکو روش بود.این قول از کلبی است.

۳-سدی گوید:هارون برادر موسی بود و مریم به او نسبتی داشت.

۴-سعید بن جبیر گوید:او مردی بدکار بود،منظور این است که تو از لحاظ بدی و آلودگی شبیه وی هستی.

ما کانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ ما کانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا

:ای خواهر هارون!پدرت مرد بدی نبود،و مادرت مرتکب زنا نمی شد.

فَأَشارَتْ إِلَيْهِ

:مریم اشاره به عیسی کرد و به آنها فهمانید که با او صحبت کنند و جریان را از او بپرسند.

قالُوا کَيْفَ نُکَلِّمُ مَنْ کانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا

:آنها از این اشارهٔ مریم در شگفت مانده،گفتند:چگونه با طفلی که در گهواره است و هنوز شیر می خورد،تکلم کنیم؟ برخی گویند:یعنی چگونه با طفلی که در دامان مادر خفته است و شیر می خورد سخن بگوییم.زیرا عیسی در آن نقطهٔ دور افتاده،گاهواره ای نداشت و گاهوارهٔ او دامن پر مهر مادر بود.

سدی گوید:آنها از این اشارهٔ مریم خشمگین شده،گفتند:ما را مسخره می کند و مسخرهٔ او برای ما از زنا کاریش دشوارتر است!همین که عیسی به سخن آمد گفتند:واقعه ای عظیم است!!!

ص:۱۶۲

قٰالَ إِنِّی عَبْدُ اللّهِ آتٰانِیَ الْکِتٰابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا

:عیسی به سخن آمد و به- بندگی خود در پیشگاه خداوند اعتراف کرد و از همان وقت،راه را بر کسانی که ادعای خدایی او کردند،مسدود کرد و گفت:خداوند کتاب خود را بر من نازل کرده و مرا به افتخار نبوت،مفتخر ساخته است،گویا خداوند عیسی را به سخن در آورد تا کسی در بارهٔ او غلو نکند،زیرا می دانست که بعداً در بارهٔ او غلو خواهند کرد. حسن و جبائی گویند:خداوند در همان موقع،عقل عیسی را کامل کرد و او را برای هدایت بشر برانگیخت.این هم معجزهٔ دیگری است.وهب گوید:وقتی که عیسی با آنها تکلم کرد:چهل روزه بود.ابن عباس و اکثر مفسرین گویند:همان روز ولادتش بود.ظاهر از کلام خدا همین است.برخی گویند:یعنی من بندهٔ خدا هستم و خداوند بزودی کتاب خود را بر من نازل می کند و بمن مقام پیغمبری می دهد.این اعجاز برای تبرئهٔ مریم صورت گرفت.

ص :۱۶۳

[سوره مریم (۱۹): آیات ۳۱ تا ۳۵]

اشاره

وَ جَعَلَنِی مُبٰارَکاً أَیْنَ مٰا کُنْتُ وَ أَوْصٰانِی بِالصَّلاٰهِ وَ اَلزَّکٰاهِ مٰا دُمْتُ حَیًّا (۳۱) وَ بَرًّا بِوٰالِدَتِی وَ لَمْ یَجْعَلْنِی جَبّٰاراً شَقِیًّا (۳۲) وَ اَلسَّلاٰمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا (۳۳) ذٰلِکَ عِیسَی اِبْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ اَلْحَقِّ اَلَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ (۳۴) مٰا کٰانَ لِلّٰهِ أَنْ یَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحٰانَهُ إِذٰا قَضیٰ أَمْراً فَإِنَّمٰا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (۳۵)

ترجمه:

خداوند،مرا در هر کجا باشم،مبارک گردانیده و تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است.او مرا نسبت بمادرم نیکو کار گردانیده و ستمکاری نگون بخت نساخته است.سلام بر من،بروز ولادت و روز مرگ و روز قیامت،این است عیسی بن مریم،سخن حقی که در بارهٔ آن شک می کنند،برای خداوند سزاوار نیست که فرزندی بگیرد،او منزه است هر گاه امری را مقرر بدارد،به آن می گوید:باش و هستی می پذیرد.

قرائت:

قول الحق:عاصم و ابن عامر و یعقوب به نصب و دیگران برفع خوانده اند.رفع بنا بر تقدیر مبتداست.یعنی«هذا الکلام قول...»ممکن است این مبتدا ضمیری باشد که مرجع آن عیسی است.زیرا به عیسی،روح و کلمهٔ خدا گفته شده است.اما نصب آن به تقدیر«احق»است.

ص:۱۶۴

لغت:

سلام:مصدر،یعنی سالم بودن.یکی از نامهای خدا نیز هست.این کلمه با اینکه نکره است،مبتدا واقع می شود. کلماتی که اسم جنس هستند،مبتدا واقع می شوند و فایده می دهند.لکن نظر به اینکه قبلا کلمۀ«سلام»بدون الف و لام بکار رفته،در اینجا بهتر است که با الف و لام بکار رود.

مقصود:

آن گاه در نقل دنبالۀ گفتار عیسی می فرماید:

وَ جَعَلَنِی مُبٰارَکاً أَیْنَ مٰا کُنْتُ

:مجاهد گوید:یعنی خداوند مرا معلم و راهنمای خیر گردانیده است.برخی گویند:یعنی هر فایده کرده است.برکت،یعنی:

زیاد شدن خیر و مبارک،یعنی چیزی که خیر را زیاد کند.برخی گویند:یعنی در راه ایمان ثابت و پایدار هستم،زیرا اصل برکت،بمعنای نبوت است این معنی از جبائی است.

وَ أَوْصٰانِی بِالصَّلاٰةِ وَ الزَّکٰاةِ مٰا دُمْتُ حَیًّا

:خداوند به من دستور داده است که در دوران حیات،نماز را بپای دارم و زکات بدهم.

وَ بَرًّا بِوٰالِدَتِی وَ لَمْ یَجْعَلْنِی جَبّٰاراً شَقِیًّا

:خداوند مرا نسبت بمادرم موظف کرده است که در برابر زحماتش از او قدردانی و شکر گزاری کنم.من بلطف خداوند،این وظیفه را انجام می دهم و نسبت به همگان متواضع هستم و در صف جباران نگون بخت نخواهم بود.

وَ السَّلاٰمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا

:در روز ولادت و روز مرگ و روز قیامت،خداوند متعال نعمت سلامت خود را بر من ارزانی داشته و میدارد.تفسیر این قسمت در قصۀ یحیی گذشت.از این آیات بر می آید که انسان می تواند خود را به صفات نیکو بستاید.بشرطی که منظور شناساندن خود باشد نه افتخار و مباهات!گویند:همین که عیسی با آنها سخن گفت،دانستند که دامن مریم پاک است.از آن پس عیسی سکوت کرد و تا وقتی که معمولا اطفال دیگر بسخن

می آیند،تکلم نکرد.

ذٰلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ

:عیسی همان است که خودش گفت.نه آنچه مسیحیان می گویند که پسر خدا یا خداست!آنچه را عیسی در بارهٔ خود گفت،قطعی و مسلم بود،لکن یهودیان و مسیحیان،در بارهٔ او دچار شک و تردید شدند.یهودیان او را ساحر دروغگو و مسیحیان او را پسر خدا و اقنوم سوم دانستند.برخی گویند:منظور اختلافاتی است که خود مسیحیان در بارهٔ او پیدا کرده،برخی او را خدا و برخی او را اقنوم سوم خواندند.

مٰا کٰانَ لِلّٰهِ أَنْ یَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ

:در اینجا خداوند بمنظور تکذیب ایشان می فرماید:برای خداوند صلاح نیست که فرزندی داشته باشد.یعنی در خور مقامش نیست.بدیهی است که فرزند باید از جنس پدر باشد،لکن خداوند دارای همجنس و شبیه و مانند نیست و بنا بر این فرزندی نمی تواند داشته باشد.کلمهٔ«من»نفی جنس می کند.یعنی به هیچ نحو،فرزند ندارد.نه یکی و نه بیشتر از یکی!سپس به تنزیه خود پرداخته می فرماید:

سُبْحٰانَهُ

:خداوند از این گونه عیبها و نقایص،پاک و مبراست.سپس به بیان علت اینکه عیسی دارای پدر نیست،پرداخته،می فرماید:

إِذٰا قَضیٰ أَمْراً فَإِنَّمٰا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ

:تفسیر این جمله را در گذشته، نوشته ایم،مقصود این است که هیچ چیز در برابر ارادهٔ قاهرهٔ خداوند،غیر ممکن نیست.

[سوره مریم (۱۹): آیات ۳۶ تا ۴۰]

اشاره

وَ إِنَّ اَللّٰهَ رَبِّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقِیمٌ (۳۶) فَاخْتَلَفَ اَلْأَحْزٰابُ مِنْ بَیْنِهِمْ فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ یَوْمٍ عَظِیمٍ (۳۷)
أَسْمِعْ بِهِمْ وَ أَبْصِرْ یَوْمَ یَأْتُونَنٰا لٰکِنِ اَلظّٰالِمُونَ اَلْیَوْمَ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ (۳۸) وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ اَلْحَسْرَةِ إِذْ قُضِیَ اَلْأَمْرُ وَ هُمْ فِی غَفْلَةٍ وَ هُمْ
لاٰ یُؤْمِنُونَ (۳۹) إِنّٰا نَحْنُ نَرِثُ اَلْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَیْهٰا وَ إِلَیْنٰا یُرْجَعُونَ (۴۰)

ترجمه:

خداوند،خدای من و شماست.او را پرستش کنید.این است راه راست.دسته هایی از میان آنها اختلاف کردند.وای بر مردم کافر از مشاهدهٔ روزی عظیم!روزی که نزد ما می آیند،چه خوب شنوا و بینا هستند!لکن مردم ستمکار،امروز در گمراهی آشکاری هستند.آنها را از روز حسرت،که کارها یکسره شده است بترسان.

آنان در غفلت هستند و ایمان نمی آورند.ما وارث زمین و ساکنان آن هستیم و بسوی ما بازگشت می کنند.

ص: ۱۶۷

قرائت:

و ان اللّه:کوفیان و ابن عامر و روح و زید از یعقوب بکسر همزه و دیگران بفتح خوانده اند.کسر آن بنا بر استیناف و فتح آن بنا بر این است که عطف بر«اوصانی بالصلاه...»باشد.

مقصود:

وَ إِنَّ اللّٰهَ رَبِّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ

:بنا بر فتحهٔ همزه چهار وجه دارد:۱- یعنی خداوند حکم کرده است که او خدای من و خدای شماست.این وجه از ابو- عمرو بن علاست.۲-عطف بر کلام عیسی است.یعنی:خداوند بمن سفارش کرده است که او خدای من و شماست.۳-فراء گوید:یعنی این است عیسی بن مریم و این است که خدا پروردگار من و پروردگار شماست.۴-یعنی بواسطهٔ اینکه خداوند پروردگار شماست،او را بپرستید.بنا بر کسرهٔ همزه،ممکن است عطف بر قٰالَ إِنِّی عَبْدُ اللّٰهِ باشد.یعنی:عیسی گفت:خداوند پروردگار من و شماست،او را پرستش کنید.ممکن است کلام از خداوند باشد.

هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقِیمٌ

:این است راه واضح و روشن که باید همواره ملتزم آن باشید.برخی گویند:یعنی آنچه به شما خبر دادم.که خداوند به من امر کرده است، همان دین مستقیمی است که در آن اعوجاج و انحرافی نیست.

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزٰابُ مِنْ بَیْنِهِمْ

:اختلاف مذهبی این است که هر دسته ای بر- خلاف دسته های دیگر عقیده داشته باشد.احزاب،جمع حزب است و حزب جمعیتی است که دارای مرام و مسلک خاصی باشد.مقصود این است که احزاب اهل کتاب در بارهٔ عیسی اختلاف کردند.برخی گفتند:او خداست.اینان یعقوبیه هستند.

برخی گفتند:پسر خداست.اینان نسطوریه هستند.برخی گفتند:اقنوم سوم است.

اینان اسرائیلیه هستند.مسلمانان گفتند:بنده ای از بندگان خداست.این معنی از قتاده و مجاهد است.اینکه می گوید:از میان آنها احزاب اختلاف کردند،بخاطر این است که دسته ای از آنها بر عقیدهٔ حق استوار ماندند.برخی گفته اند:«من»زائده

است.یعنی میان احزاب اختلاف پیدا شده است.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ

:کسانی که در بارهٔ عیسی بخداوند کافر شدند،همین که در روز قیامت،در عرصهٔ هولناک محشر حضور پیدا کنند،دچار عذابی شدید خواهند شد.علت اینکه روز قیامت را يَوْمٍ عَظِيمٍ! نامیده،این است که:ترس و وحشت آن عظیم است.برخی گفته اند:یعنی وای بحال آنها که در روز قیامت در میان مردم رسوا و مفتضح می شوند! أَسْمِعْ بِهِمْ وَ أَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنا :در معنای این جمله دو قول است:۱- یعنی اینان که در این جهان گوش شنوا و چشم بینا ندارند و از درک حقایق عجز نشان می دهند،در روز قیامت که نزد ما می آیند،چشم و گوششان باز می شود و همه چیز را می بینند و می شنوند.چنان که می فرماید: فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (ق ۲۲:پرده ها را از پیش چشم تو بر می داریم و در آن روز دیدگان تو تیز بین می شود) ۲-یعنی آنها را بشنوان و به آنها نشان ده و برای آنها بیان کن که در روز قیامت از راه بهشت و پاداش،گمراه خواهند بود.این معنی از جبائی است.وی گوید:ممکن است مقصود این باشد که:داستان این پیامبران را برای مردم تعریف کن،تا آنها را بشناسند و به آنها ایمان بیاورند.هر کس به آنها ایمان نیاورد.در روز قیامت گمراه و از پاداش الهی محروم است.البته وجه اول بهتر است.

لٰكِنِ الظّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ

:لکن مردم ظالم،امروز،هوی و هوس را برای هدایت ترجیح می دهند و از راه حق منحرف هستند،پس مقصود این است که اینان در این جهان جاهل و در آن جهان عارف هستند.(این معنی بنا بر وجه اول جملهٔ پیش است).

وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ

:کفار مکه را از روزی که مردم گنهکار،حسرت می خورند که چرا نیکی نکردند و مردم نیکوکار،حسرت می خورند که چرا بیشتر نیکی نکردند،بترسان.این روز،روز رستاخیز است برخی گویند:در آن روز فقط افرادی که مستحق عقاب هستند،حسرت می خورند.در صحیح مسلم از ابو سعید خدری

نقل شده است که پیامبر گرامی اسلام فرمود:

-هنگامی که اهل بهشت،داخل بهشت و اهل جهنم،داخل جهنم شوند،اهل بهشت و جهنم را ندا می کنند و توجه آنها جلب می شود.آن گاه مرگ را به آنها نشان می دهند و به آنها می گویند:مرگ را می شناسید!می گویند:همین مرگ است و همگی آن را می شناسند.آن گاه مرگ را نابود می کنند و می گویند:ای اهل بهشت دیگر مرگی نیست.شما جاودانی هستید و ای اهل آتش،دیگر مرگی نیست،شما جاودانی هستید این است معنای: وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ این روایت را اصحاب ما از امام باقر(ع)و از امام صادق(ع)نقل کرده و در آخر آن اضافه کرده اند که:

-اهل بهشت،آن قدر خوشحال می شوند،که اگر کسی در آنجا مردنی بود، آنها از شادی می مردند و اهل دوزخ،چنان فریاد می کشند که اگر کسی مردنی بود، از ناراحتی جان می سپردند.

إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ

،آن روز،کارها یکسره می شود و امیدها و آرزوها بر باد می رود.

قومی به بهشت و قومی بدوزخ می روند.برخی گویند:یعنی دنیا تمام شده است و کسی بدنیا بر نمی گردد تا گذشته ها را جبران کند.برخی گویند:یعنی در میان مردم بعدالت حکم می شود.برخی گویند:بر اهل بهشت و جهنم حکم شده است که جاودانی هستند.

وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ

:آنان در این جهان،سرگرم کارهای بی فایده هستند و آخرت را فراموش کرده اند.

وَ هُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ

:و به آخرت ایمان ندارند.

إِنّٰا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهٰا وَ إِلَيْنٰا يُرْجَعُونَ

:ما ساکنان زمین را از روی زمین برمی داریم و خود وارث و صاحب زمین و کسانی که بر روی زمین هستند، می شویم،زیرا کسی باقی نمی ماند که در روی زمین ادعای مالکیت کند و در آن دخل و تصرفی داشته باشد.پس از مرگ هم بازگشت آنها بسوی ماست و جز ما کسی بر آنها حکمرانی نمی کند.

[سوره مریم (۱۹): آیات ۴۱ تا ۵۰]

اشاره

وَ اُذْکُرْ فِی اَلْکِتٰابِ إِبْرٰاهِیمَ إِنَّهُ کٰانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا (۴۱) إِذْ قٰالَ لِأَبِیهِ یٰا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مٰا لاٰ یَسْمَعُ وَ لاٰ یُبْصِرُ وَ لاٰ یُغْنِی عَنْکَ شَیْئاً (۴۲)
یٰا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جٰاءَنِی مِنَ اَلْعِلْمِ مٰا لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِکَ صِرٰاطاً سَوِیًّا (۴۳) یٰا أَبَتِ لاٰ تَعْبُدِ اَلشَّیْطٰانَ إِنَّ اَلشَّیْطٰانَ کٰانَ لِلرَّحْمٰنِ
عَصِیًّا (۴۴) یٰا أَبَتِ إِنِّی أَخٰافُ أَنْ یَمَسَّکَ عَذٰابٌ مِنَ اَلرَّحْمٰنِ فَتَکُونَ لِلشَّیْطٰانِ وَلِیًّا (۴۵) قٰالَ أَ رٰاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِی یٰا إِبْرٰاهِیمُ
لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ وَ اُهْجُرْنِی مَلِیًّا (۴۶) قٰالَ سَلاٰمٌ عَلَیْکَ سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی إِنَّهُ کٰانَ بِی حَفِیًّا (۴۷) وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ مٰا تَدْعُونَ
مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ أَدْعُوا رَبِّی عَسیٰ أَلاّٰ أَکُونَ بِدُعٰاءِ رَبِّی شَقِیًّا (۴۸) فَلَمَّا اِعْتَزَلَهُمْ وَ مٰا یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَهَبْنٰا لَهُ إِسْحٰاقَ وَ یَعْقُوبَ
وَ کُلاًّ جَعَلْنٰا نَبِیًّا (۴۹) وَ وَهَبْنٰا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنٰا وَ جَعَلْنٰا لَهُمْ لِسٰانَ صِدْقٍ عَلِیًّا (۵۰)

ص: ۱۷۱

ترجمه:

ابراهیم را که پیامبری راستگو بود،در قرآن یاد کن.هنگامی که به پدرش گفت:پدر،چرا چیزی را می پرستی که نمی شنود و نمی بیند و ترا از هیچ چیز،بی نیاز نمی کند؟پدر،مرا علمی نصیب گشته است که نصیب تو نشده است.از من پیروی کن تا ترا براه راست هدایت کنم،پدر،شیطان را پرستش نکن،زیرا شیطان خدا را معصیت کرد.پدر،می ترسم از جانب خداوند،عذابی بتو برسد و دوست شیطان بشوی.

گفت:ابراهیم!آیا از خدایان من اعراض کرده ای؟!اگر دست برنداری،سنگسارت می کنم.برای مدتی دراز از من دور شو.گفت:سلام بر تو.بزودی پیش خدایم برای تو طلب مغفرت می کنم.خداوند نسبت بمن مهربان است.من از شما و آنچه را پرستش می کنید،کناره گیری می کنم و خدایم را می خوانم و امیدوارم که بدعای پروردگارم، نگونبخت نشوم.چون از آنها و بتهای آنها کناره گیری کرد،به او اسحاق و یعقوب بخشیدیم و آنها را پیامبر ساختیم و آنها را از رحمت خویش،بخشش کردیم و به آنها ذکر خیری بلند آوازه،دادیم.

قرائت:

در سورهٔ یوسف،در بارهٔ اختلاف قراء در کلمهٔ«یا ابت»گفتگو کرده ایم.

لغت:

صدیق:کسی که بطور مبالغه آمیزی در راه تصدیق حق اصرار می ورزد.

الرغبه عن الشیء:اعراض از آن.

انتهاء:خودداری.

ص:۱۷۲

رجم:سنگ باران کردن،بدگویی کردن و ناسزا گفتن.

ملی:روزگار طولانی.

حفی:صاحب لطفی که همهٔ نعمتها را می بخشد.مبالغه کننده در سؤال.

لسان:زبان مدح و ذم.شاعر گوید:

انی اتتنی لسان لا اسر بها

من علو لا عجب منها و لا سخر

جاءت مرجمه قد کنت احذرها

لو کان ینفعنی الاشفاق و الحذر

یعنی:از«علو»زبانی بمن رسید که از روی تعجب و مسخره نبود و من به آن مسرور نمی شوم،من از زشتگویی آن حذر می کنم.لکن ترسیدن و حذر کردن، سودی ندارد.

اعراب:

یا ابت:گویند این تاء بدل از یاء است.

ملیا:مفعول فیه کلا:مفعول به برای«جعلنا»

مقصود:

اکنون بشرح قصهٔ ابراهیم خلیل(ع)پرداخته،می فرماید:

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتٰابِ إِبْرٰاهِیمَ إِنَّهُ کٰانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا

:در قرآن کریم،ابراهیم را که پیامبری بود تصدیق کنندهٔ امور دین،یاد کن.این معنی از ابو علی جبائی است.

ابو مسلم گوید:یعنی مردی بود بسیار راستگو...

إِذْ قٰالَ لِأَبِیهِ یٰا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مٰا لاٰ یَسْمَعُ وَ لاٰ یُبْصِرُ وَ لاٰ یُغْنِی عَنْکَ شَیْئاً

:

ابراهیم به آزر گفت:پدر،چرا کسی را می پرستی که چیزی نمی شنود و عبادت کنندگان خود را نمی بیند و در امور زندگی این جهان برای تو نفعی ندارد و سود و زیانی بتو نمی رساند.؟!یَا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جَاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِکَ صِرَاطاً سَوِیًّا :

تاء«ابت»بمنظور مبالغه است.یعنی:پدر،من نسبت بمقام خداوند دارای معرفتی

ص :۱۷۳

شده ام که تو نشده ای.بیا بمن تأسی کن،تا راه مستقیم و هموار را-که ترا از حق،دور و گمراه نسازد-بتو نشان دهم.

یَا أَبَتِ لاٰ تَعْبُدِ الشَّیْطٰانَ

:پدر،شیطان را اطاعت مکن که بمنزلهٔ پرستش کنندهٔ او خواهی بود.تردیدی نیست که کافر،شیطان را پرستش نمی کند،بلکه او را اطاعت می کند و اطاعت هم مثل پرستش است.

إِنَّ الشَّیْطٰانَ کٰانَ لِلرَّحْمٰنِ عَصِیًّا

:شیطان بدرگاه خداوند عاصی است.

یٰا أَبَتِ إِنِّی أَخٰافُ أَنْ یَمَسَّکَ عَذٰابٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ فَتَکُونَ لِلشَّیْطٰانِ وَلِیًّا

:

پدر،می ترسم از جانب خداوند،عذابی بتو برسد،زیرا بر کفر خویش اصرار می ورزی و بنا بر این به شیطان واگذار می شوی و او بحال تو سودی ندارد.این معنی از جبائی است.ابو مسلم گوید:یعنی از لحاظ لعنت و خواری،تابع شیطان خواهی بود.برخی گویند:در آتش جهنم همدم شیطان خواهی بود.برخی گویند:یعنی شیطان،برای نصرت و یاری،بر تو ولایت پیدا می کند.اینکه می گوید:تو ولی شیطانی و نمی گوید:

شیطان ولی تست،برای این است که برای آزر،سرزنش بیشتری باشد و او را رسوا گرداند.مقصود این است که:اگر گرفتار عذاب خدا شدی،شیطان هم ترا یاری نخواهد کرد و خوار و بدبخت خواهی شد.

قبلا-به این نکته اشاره کرده ایم که:مردی که ابراهیم او را پدر می خواند،جد مادری ابراهیم است و نام پدر ابراهیم تارخ بود،زیرا به اجماع طائفهٔ امامیه،همهٔ پدران و نیاکان پیامبر ما مسلمان و موحد بوده اند.از خود آن بزرگوار روایت شده است که:خداوند همواره مرا از اصلاب پاک به ارحام پاک،منتقل می کرد،تا اینکه مرا بعالم شما آورد.بدیهی است که کافر را پاک نمی خوانند،زیرا خداوند می فرماید:

إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ یعنی مردم مشرک نجس هستند.

قٰالَ أَ رٰاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِی یٰا إِبْرٰاهِیمُ

:آزر در جواب ابراهیم گفت:ابراهیم، آیا از پرستش خدایان من روی گردان شده ای!! لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ :اگر دست از این رفتار برنداری،ترا سنگسار می کنم.

برخی گفته اند:یعنی بتو ناسزا می گویم.برخی گفته اند:یعنی ترا می کشم.

وَ اهْجُرْنِی مَلِیًّا

:حسن و مجاهد و سعید بن جبیر و سدی گویند:یعنی برای مدتی دراز از من دور شو.ابن عباس و قتاده و عطا و ضحاک گویند:یعنی از من دور شو،تا از عقوبت من سالم بمانی.«ملی»یعنی کامل و سالم.

قٰالَ سَلاٰمٌ عَلَیْکَ

:جبائی و ابو مسلم گویند:این سلام،سلام وداع و جدایی است.برخی گویند:سلام احترام و نیکی است.یعنی بمنظور ادای حق پدری، نافرمانی نمی کنم و از تو جدا می شوم.

سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی

:در اینباره اقوالی است:۱-ابراهیم بحکم عقل خود به او وعدهٔ استغفار داد.در آن وقت هنوز از طرف شرع ثابت نشده بود که طلب مغفرت برای آدم مشرک،قبیح است.۲-جبائی گوید:یعنی اگر بت پرستی را ترک کنی،من هم برای تو طلب مغفرت می کنم.۳-اصم گوید:یعنی از خدا می خواهم که ترا در دنیا عذاب نکند.

إِنَّهُ کٰانَ بِی حَفِیًّا

:ابن عباس و مقاتل گویند:یعنی خداوند نسبت بمن رحیم است و لطف و محبت دارد.برخی گویند:یعنی خداوند همواره بمن احسان کرده و می کند.

برخی گویند:یعنی خداوند به گفتگوهای من و تو عالم است.

وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ مٰا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ

:من از شما و بت پرستی شما کناره گیری می کنم.

وَ أَدْعُوا رَبِّی عَسیٰ أَلاّٰ أَکُونَ بِدُعٰاءِ رَبِّی شَقِیًّا

:من خداوند خود را می پرستم و امیدوارم که مثل شما بواسطهٔ بت پرستی نگونبخت نشوم. برخی گفته اند:یعنی امیدوارم که خداوند طاعت و عبادتم را بپذیرد و با رد آن تیره بختم نکند،زیرا مؤمن، همواره میان بیم و امید است.

فَلَمّٰا اعْتَزَلَهُمْ وَ مٰا یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَهَبْنٰا لَهُ إِسْحٰاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ کُلاًّ جَعَلْنٰا نَبِیًّا

:هنگامی که از آنها کناره گیری کرده و بسوی«ارض مقدس»رفت، فرزندی چون اسحاق و فرزند زاده ای چون یعقوب،به او بخشیدیم و سوز هجران و

فراق خویشاوندان را با بخشیدن فرزندان،تسکین دادیم و آنها را نیز بزیور نبوت بیاراستیم.

وَ وَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا

:غیر از اولاد و نبوت،نعمتهای دیگری نیز به او بخشیدیم.

وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیًّا

:و آنها را در میان مردم مورد احترام قرار دادیم و نام نیکوی آنان.را زبانزد خاص و عام کردیم.پیروان همهٔ ادیان،ابراهیم و ذریهٔ او را دوست می دارند و ثناخوان آنها هستند و آنها را تابع دین خود می دانند.

برخی گویند:یعنی نام آنها را بلند کردیم،زیرا محمد(ص)و امتش تا روز قیامت، نام آنها را به نیکی یاد کنند.برخی گویند:مقصود این است که در تشهد گفته می شود:

«کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم».

[سوره مریم (۱۹): آیات ۵۱ تا ۵۵]

اشاره

وَ اُذْکُرْ فِی اَلْکِتٰابِ مُوسیٰ إِنَّهُ کٰانَ مُخْلَصاً وَ کٰانَ رَسُولاً نَبِیًّا (۵۱) وَ نٰادَیْنٰاهُ مِنْ جٰانِبِ اَلطُّورِ اَلْأَیْمَنِ وَ قَرَّبْنٰاهُ نَجِیًّا (۵۲) وَ وَهَبْنٰا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنٰا أَخٰاهُ هٰارُونَ نَبِیًّا (۵۳) وَ اُذْکُرْ فِی اَلْکِتٰابِ إِسْمٰاعِیلَ إِنَّهُ کٰانَ صٰادِقَ اَلْوَعْدِ وَ کٰانَ رَسُولاً نَبِیًّا (۵۴) وَ کٰانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاٰهِ وَ اَلزَّکٰاهِ وَ کٰانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِیًّا (۵۵)

ترجمه:

در این کتاب،موسی را یاد کن که دارای اخلاص و رسولی گرامی بود.ما از جانب راست کوه طور به او ندا کردیم و او را برای گفتگو به خود نزدیک ساختیم و از رحمت خویش برادرش هارون-که پیامبری بود-به او بخشیدیم.در این کتاب،اسماعیل را یاد کن که وعدهٔ او راست و رسولی گرامی بود و بستگان خود را به نماز و زکات امر می کرد و در پیشگاه خدای خویش،پسندیده بود.

قرائت:

کوفیان«مخلصا»را بفتح لام و دیگران بکسر لام خوانده اند.بکسر لام، مؤید آن وَ أَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلّٰهِ (نساء ۱۴۶:دین خود را برای خدا خالص کردند)و بفتح لام،مؤید آن إِنّٰا أَخْلَصْنٰاهُمْ است(ص ۴۶:ما آنها را خالص گردانیدیم).

ص:۱۷۷

لغت:

نجی:کسی که برای گفتگو کردن،برگزیده شده است.برخی گویند:مصدر و به معنای ارتفاع است.

مقصود:

اکنون خداوند،داستان موسی را ذکر کرده،می فرماید:

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتٰابِ مُوسیٰ إِنَّهُ کٰانَ مُخْلَصاً

:در این کتاب که قرآن است، موسی را یاد کن که از روی اخلاص خدا را عبادت می کرد و رسالت خود را با خلوص نیت،انجام می داد.اگر بفتح لام خوانده شود،یعنی:موسی کسی بود که خداوند او را برای نبوت و رسالت،برگزیده و خالص گردانید.

وَ کٰانَ رَسُولاً نَبِیًّا

:او پیامبری عظیم الشأن بود.که به سوی فرعون و قومش فرستاده شد.

وَ نٰادَیْنٰاهُ مِنْ جٰانِبِ الطُّورِ الْأَیْمَنِ

:طور،کوهی است در شام که خداوند در آنجا موسی را از جانب راست ندا کرد.

برخی گویند:از جانب راست کوه،خداوند به او ندا کرد.مقصود این است که هنگامی که از مدین می آمد و در درخت،آتش دید،خداوند با او تکلم کرد و گفت:

یٰا مُوسیٰ إِنِّی أَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعٰالَمِینَ (قصص ۳۰:ای موسی،من خداوند،خدای جهانیانم).

وَ قَرَّبْنٰاهُ نَجِیًّا

:او را بخود نزدیک ساختیم و با او به گفتگو پرداختیم.ابن عباس گوید:خداوند او را مقرب گردانید و با او تکلم کرد.مقصود از این تقریب،این است که سخن خود را بگوش او رسانید.برخی گویند:یعنی مقام او را بالا بردیم و عظمت بخشیدیم.مثل بنده ای که بمولای خود نزدیک و با او همنشین شود.پس منظور از تقریب،احترام و تجلیل است.نه اینکه از لحاظ مسافت و مکان،بخداوند نزدیک شده است.زیرا خدا مکان ندارد،تا کسی بمکان او نزدیک یا از مکان او دور شود یا یکی از دیگران به او نزدیکتر باشد.

وَ وَهَبْنٰا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنٰا أَخٰاهُ هٰارُونَ نَبِیًّا

:او بدرگاه ما نیایش کرد و گفت:

وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هٰارُونَ أَخِی (طه ۲۹:خدایا برای من از افراد خاندانم، هارون را که برادر من است،وزیر گردان)ما دعای او را مستجاب کردیم و برادرش هارون را از رحمت خویش به او بخشیدیم و به او سمت نبوت دادیم تا شریک و همکار برادر باشد.

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتٰابِ إِسْمٰاعِیلَ إِنَّهُ کٰانَ صٰادِقَ الْوَعْدِ وَ کٰانَ رَسُولاً نَبِیًّا

:

در این کتاب آسمانی،اسماعیل بن ابراهیم را یاد کن که همواره بوعده های خویش وفا می کرد و رسولی بود که بسوی قوم جرهم فرستاده شد.ابن عباس گوید:با مردی وعده گذاشت که در جایی منتظرش بماند.آن مرد فراموش کرد و اسماعیل یک سال در آنجا ماند تا آمد.این مطلب از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.مقاتل گوید:

سه روز منتظر ماند.برخی گویند:اسماعیل بن ابراهیم،پیش از پدر،از دنیا رفت.این اسماعیل،اسماعیل بن حزقیل است که بسوی قومش مبعوث شد و قوم پوست سر و صورتش را کندند.خداوند او را در عذاب و عفو قوم مخیر گردانید.او نیز کار آنها را بخدا واگذار کرد تا آنها را عذاب یا عفو کند.از امام صادق(ع)نیز،همین طور روایت شده است.گویند:فرشته ای از جانب خداوند،نزد وی آمد و گفت:خداوند ترا سلام می رساند و می گوید:دیدم که چگونه ترا شکنجه دادند.بمن دستور داده است که در اطاعت امر تو باشم.هر چه خواهی بمن امر کن.گفت:من به حسین(ع) تأسی می جویم.

وَ کٰانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاٰةِ وَ الزَّکٰاةِ وَ کٰانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِیًّا

:او بستگان خود را-و بقولی امت خود را-به نماز و زکات-و بقولی به نماز شب و صدقهٔ روز- امر می کرد و خداوند از کردار او خشنود بود.زیرا جز طاعت،کاری از او سر نمیزد و هرگز مرتکب کارهای زشت نمی شد.برخی گویند:مرضی یعنی صالح و پاک و پسندیده بخاطر همین صفات بود که پیش خداوند منزلتی بزرگ یافت.

[سوره مریم (۱۹): آیات ۵۶ تا ۶۰]

اشاره

وَ اُذْکُرْ فِی اَلْکِتٰابِ إِدْرِیسَ إِنَّهُ کٰانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا (۵۶) وَ رَفَعْنٰاهُ مَکٰاناً عَلِیًّا (۵۷) أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ اَلنَّبِیِّینَ مِنْ ذُرِّیَّهِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنٰا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّیَّهِ إِبْرٰاهِیمَ وَ إِسْرٰائِیلَ وَ مِمَّنْ هَدَیْنٰا وَ اِجْتَبَیْنٰا إِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِمْ آیٰاتُ اَلرَّحْمٰنِ خَرُّوا سُجَّداً وَ بُکِیًّا (۵۸) فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضٰاعُوا اَلصَّلاٰهَ وَ اِتَّبَعُوا اَلشَّهَوٰاتِ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیًّا (۵۹) إِلاّٰ مَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَأُولٰئِکَ یَدْخُلُونَ اَلْجَنَّهَ وَ لاٰ یُظْلَمُونَ شَیْئاً (۶۰)

ترجمه:

و در این کتاب،ادریس را یاد کن که پیامبری صدیق بود و به او رفعت و عظمت بخشیدیم.این پیامبران،از نعمت خداوند برخوردار شده،از ذریهٔ آدم و از ذریهٔ کسانی که با نوح بکشتی سوار کردیم و از ذریهٔ ابراهیم و اسرائیلند و از کسانی هستند که آنها را هدایت کرده و برگزیده ایم.هر گاه آیات خدا بر آنها خوانده شود،به سجده می افتند و می گریند:پس از آنها مردمی ناشایسته آمدند که نماز را ضایع و شهوات

ص:۱۸۰

را دنبال کردند و بزودی کیفر بد کاری خود را می بینند.مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و کار نیکو انجام دهند.اینان داخل بهشت می شوند و ستم نمی بینند.

لغت:

علی:بزرگ و برتر.فرق میان علی و رفیع این است که علی هم به معنای مقتدر و هم بمعنای برتر است.اما رفیع تنها بمعنای کسی است که برتری دارد.از این جهت خدا را رفیع نمی گویند:زیرا رفعت در مکان است.بلکه رفیع الدرجات می گویند.

بکی:جمع باکی یعنی گریان.ممکن است مصدر باشد.

خلف:این کلمه بفتح لام بمعنای جانشین صالح و به سکون لام به معنای جانشین ناصالح است.گاهی هم هر کدام بمعنای دیگری استعمال می شود.لبید گوید:

ذهب الذین یعاش فی اکنافهم

و بقیت فی خلف کجلد الاجرب

یعنی:آنان که در پناه آنها زندگی شد،رفتند و کسانی باقی ماندند که سراسر نقص و عیب هستند.

اعراب:

سُجَّداً وَ بُکِیًّا

:حال.

إِلاّ مَنْ تابَ

:در محل نصب و استثنای متصل.ممکنست استثنای منقطع و به معنای«لکن»باشد.

مقصود:

اکنون خداوند به نقل داستان ادریس پرداخته،می فرماید:

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِدْرِیسَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا

:ادریس جد پدری نوح است.نام او در تورات اخنوخ ضبط شده است.گویند:علت اینکه ادریس نامیده شده اینست که کتاب ها را زیاد می خوانده است.او اول کسی بود که خط نوشت و شغلش خیاطی و اول خیاط بود.گویند:خداوند نجوم و حساب و هیأت را به او آموخت و اینها معجزهٔ او بودند.

وَ رَفَعْنٰاهُ مَکٰاناً عَلِیًّا

:و او را به مکان مرتفعی بالا بردیم.انس و ابو سعید خدری و کعب و مجاهد گویند:به آسمان چهارم برده شد.ابن عباس و ضحاک گویند:به آسمان ششم برده شد.مجاهد گوید:مثل عیسی،زنده به آسمانها برده شد.دیگران گویند:میان آسمان چهارم و پنجم قبض روح شد.از امام باقر(ع)نیز چنین روایت شده است.برخی گویند:مقصود اینست که بوسیلۀ رسالت،مقام او را رفعت بخشیدیم.

مثل وَ رَفَعْنٰا لَکَ ذِکْرَکَ (انشراح ۴:نام ترا بلند کردیم)و مقصود رفعت مکانی نیست.

اکنون همۀ پیامبران را مورد مدح و ستایش قرار داده،می فرماید:

أُولٰئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ مِنْ ذُرِّیَّهِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنٰا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّیَّهِ إِبْرٰاهِیمَ وَ إِسْرٰائِیلَ

:اینان که وصفشان گذشت،کسانی هستند که خداوند بوسیلۀ نبوت-و بقولی بوسیلۀ ثواب و سایر نعمتهای دینی و دنیوی- به آنها انعام و احسان فرموده است.اینان پیامبرانی هستند از ذریۀ آدم و از کسانی که با نوح سوار کشتی کردیم و از ذریۀ ابراهیم و اسرائیل.با اینکه همۀ آنها از نسل آدم هستند،مع الوصف در ذکر نسب آنها فرق می گذارد،برای اینکه تفاوت آنها را از لحاظ فضیلت بیان دارد.شرافت ادریس در انتساب به آدم و اینست که جد نوح بود.

ابراهیم از نسل کسانی است که همراه نوح سوار کشتی شدند.یعنی از نسل سام بن نوح.اسماعیل و اسحاق و یعقوب،که از آدم دور شده اند،از ذریۀ ابراهیم هستند و شرافت ابراهیم را کسب کرده اند.موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی از ذریۀ اسرائیل هستند.

وَ مِمَّنْ هَدَیْنٰا وَ اجْتَبَیْنٰا

:برخی گفته اند:از اینجا اول کلام است.یعنی از مردمی که هدایتشان کردیم و آنها را برگزیدیم،کسانی هستند که هر گاه آیات خدا را بشنوند،به سجده می افتند و می گریند.اما این قسمت،بخاطر دلالت کلام حذف شده است.از علی بن الحسین(ع)نقل شده است که مقصود ماییم.برخی گویند:

منظور همان پیامبرانی است که:قبلا یاد شدند.یعنی آنها کسانی هستند که ما هدایتشان کرده و از میان خلق برگزیده ایم.سپس در وصف آنها می فرماید:

ص :۱۸۲

إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آيٰاتُ الرَّحْمٰنِ خَرُّوا سُجَّداً وَ بُكِيًّا

:هر گاه قرآن بر آنها خوانده شود در برابر خدا سجده می کنند و به تضرع و ناله می پردازند.آری آنها با همهٔ عظمتی که دارند،بیاد خدا اشک می بارند.اما مردم غافل و سبکسر با همهٔ آلودگیهایی که دارند،از گریستن خودداری می کنند.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ

:پس از آنها یهودیان بوجود آمدند که مردمی نابخرد و زشت رفتار هستند.مجاهد و قتاده گویند:مقصود دسته ای از همین امت است.

أَضٰاعُوا الصَّلاٰةَ

:محمد بن کعب گوید:یعنی نماز را ترک کردند.ابن مسعود و ابراهیم و عمر بن عبد العزیز و ضحاک گویند:یعنی نماز را به تأخیر انداختند.از امام صادق(ع)نیز همین طور روایت شده است.

وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوٰاتِ

:و در راه حرام،شهوات خود را دنبال کردند.وهب گویند:

یعنی پس از آنها مردمی آمدند که قهوه می نوشیدند و قمار بازی می کردند و دنبال شهوت و لذت بودند و وظائف خود را ترک و نمازها را تضییع کردند.

فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا

:زجاج گوید:یعنی مجازات کجروی خود را خواهند دید.چنان که می فرماید: وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ يَلْقَ أَثٰاماً (فرقان ۶۸:هر کس چنین کند، مجازات گناه را خواهد دید)برخی گویند:یعنی با شر و نومیدی مواجه خواهند شد.

چنان که شاعر گوید:و من یغو لا یعدم علی الغی لائما یعنی:هر کس مرتکب کار زشت شود،دچار حرمان و یأس خواهد شد.

برخی گویند:غی،وادیی است در جهنم.

إِلاّٰ مَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً

:مگر کسانی که نادم شوند و ایمان بیاورند و کارهای واجب و مستحبّ را انجام دهند.

فَأُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لاٰ يُظْلَمُونَ شَيْئاً

:اینان داخل بهشت می شوند و هیچ ظلمی نمی بینند.

از اینجا برمی آید که خداوند،هیچکس را از پاداش عملش محروم نمی کند.

ص :۱۸۳

[سوره مريم (١٩): آيات ۶١ تا ۶۵]

اشاره

جَنّاتِ عَـدْنٍ اَلَّتِی وَعَـدَ اَلرَّحْمنُ عِبادَهُ بِالْغَیْبِ إِنَّهُ کانَ وَعْدُهُ مَأْتِیًّا (۶١) لا یَسْـمَعُونَ فِیها لَغْواً إِلاّ سَـلاماً وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیها بُکْرَهً وَ
عَشِیًّا (۶٢) تِلْـکَ اَلْجَنَّهُ اَلَّتِی نُورِثُ مِنْ عِبادِنا مَنْ کانَ تَقِیًّا (۶٣) وَ ما نَتَنَزَّلُ إِلاّ بِأَمْرِ رَبِّکَ لَهُ ما بَیْنَ أَیْدِینا وَ ما خَلْفَنا وَ ما بَیْنَ
ذلِکَ وَ ما کانَ رَبُّکَ نَسِیًّا (۶۴) رَبُّ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما فَاعْبُدْهُ وَ اِصْطَبِرْ لِعِبادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیًّا (۶۵)

ترجمه:

بهشت هایی که جایگاه اقامت هستند و خداوند وعدهٔ بندگان خود کرده و از نظر آنها غایب است و وعدهٔ او فرا می رسد.در آنجا سخنی جز سلام،نمی شنوند و در آنجا برای آنهاست روزیشان به صبح و شام.این است بهشتی که به بندگان پرهیزکار خود به ارث می دهیم.ما جز به امر پروردگارت،نازل نمی شویم.او راست آنچه در پیش روی ما و آنچه در پشت سر ما و آنچه در میان آنهاست و خدای تو فراموشکار نیست.

او خدای آسمانها و زمین و ما بین آنهاست.او را پرستش کن و برای عبادتش شکیبا

ص :١٨۴

باش.آیا برای او همتایی می شناسی؟

قرائت:

نورث:رویس از یعقوب،به تشدید و دیگران بدون تشدید قرائت کرده اند و هر دو بیک معنی است.

هل تعلم:در بعضی از روایات از ابو عمرو ادغام لاٰم در تاء نقل شده است.

ابو علی گوید:به رأی سیبویه ادغام لاٰم در تاء و دال و طاء و صاد و زاء و سین جایز است، زیرا مخرج لاٰم به مخرج این حروف نزدیک است.

اعراب:

جَنّٰاتِ عَدْنٍ

:منصوب و بدل از«الجنه».

بالغیب:حال.صاحب حال«جنات عدن».

سلاماً:استثنای منقطع.یعنی«لکن یسمعون سلاما».

رَبُّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ

:بدل از«ربک»یا خبر مبتدای محذوف.

شأن نزول:

گویند:عاص بن وائل اجرت اجیر خود را نداد و گفت:اگر محمد،حق باشد، ما به بهشت و نعمتهای آن اولی هستیم.و در آنجا اجرتش را می دهم.از اینرو این آیه نازل شد: تِلْکَ الْجَنَّةُ الَّتِی... برخی گویند:بعد از آنکه از پیامبر قصۀ اصحاب کهف و ذو القرنین و روح سؤال شد،چند روزی وحی نازل نشد.این امر بر پیامبر دشوار آمد.هنگامی که جبرئیل نازل شد،از دیر شدن وحی سخن گفت،از اینرو فرمود:

وَ مٰا نَتَنَزَّلُ إِلاّٰ بِأَمْرِ رَبِّکَ

.

مقصود:

اکنون در وصف بهشت می فرماید:

جَنّاتِ عَدْنٍ

:بهشت های عـدن،یعنی بهشت هایی است که محل اقامت مؤمنین هسـتند.در آیـهٔ پیش،«جنه»بصورت مفرد و در اینجا بصورت جمع«جنات»گفته است.

گویا آن یک بهشت،مشتمل بر بهشت هایی است.برخی گویند:در همان بهشت بزرگ،

ص :۱۸۵

برای هر یک از مؤمنان بهشتی است.

اَلَّتِی وَعَدَ الرَّحْمٰنُ عِبٰادَهُ بِالْغَیْبِ

:خداوند،آن بهشت را که از دیده ها پنهان است،وعدۀ بندگان مؤمن خویش داده است.چنان که می فرماید: فَادْخُلِی فِی عِبٰادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتِی یعنی:داخل شو در میان بندگان مؤمن و بهشت من.برخی گفته اند:کلمۀ«عباد»شامل مؤمن و کافر هر دو می شود،بشرطی که کافر از کفر خود دست بکشد.اینکه می گویند:«بالغیب»بخاطر این است که آن بهشت را نه چشمی دیده و نه گوشی وصف آن را شنیده است.مردم مؤمن،با اینکه بهشت از نظرشان غایب است،بوجود آن تصدیق و اعتراف دارند.

إِنَّهُ کٰانَ وَعْدُهُ مَأْتِیًّا

:وعدۀ خداوند،لا محالا،فرا می رسد.در اینجا کلمه «مأتیا»اسم مفعول و به معنای اسم فاعل است.زیرا«آینده»و«آمده»یکی است.

برخی گویند:اسم مفعول به معنای اسم فاعل نیست،بلکه موعود بهشت است که مؤمنین وارد آن می شوند.

لاٰ یَسْمَعُونَ فِیهٰا لَغْواً

:در این بهشتها سخن لغو و بی معنی و بقولی شوخی و فحش و اراجیف،بگوش مؤمنین نمی خورد.

إِلاّٰ سَلاٰماً

:تنها سخنی که می شنوند سلام فرشتگان و سلام خودشان بیکدیگر است.زجاج گوید:سلام،اسم جامعی است که شامل هر خیری می شود.

وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیهٰا بُکْرَةً وَ عَشِیًّا

:مفسران گویند:در بهشت ماه و خورشید نیست،تا صبح و شامی وجود داشته باشد.مقصود این است که غذاهایی مثل غذای صبحانه و شام،برای آنها آورده می شود.گویند:عرب هر گاه در روز دو وعده غذا می خورد،خوشحال و هر گاه یک وعده غذا می خورد،ناراحت می شد.خداوند متعال به ایشان خبر داد که در بهشت،مطابق دو وعده به شما غذا داده می شود.در آنجا شبی وجود ندارد.سراسر نور است و روشنایی.

برخی گویند:حدود شب را بوسیلۀ افکندن پرده ها و بستن درها می فهمند و حدود روز را بوسیلۀ برداشتن پرده ها و گشودن درها.

تِلْکَ الْجَنَّهُ الَّتِی نُورِثُ مِنْ عِبٰادِنٰا مَنْ کٰانَ تَقِیًّا

:آنچه در اینجا توصیف شد، همان بهشتی است که به کسانی میدهیم که در این جهان تقوی پیشه کنند و از ارتکاب معصیت و ترک طاعت خودداری نمایند.در اینجا تعبیر ارث دادن،با توجه به اینکه از دیگری به آنها ارث نرسیده،از این لحاظ است که مؤمنان از روز ورود به بهشت، آنجا را مالک می شوند.برخی گویند:خداوند جایگاه اهل دوزخ را نیز،ارث اهل ایمان قرار میدهد.آنها اگر عبادت خدا کرده بودند،در بهشت جایگاهی داشتند و بر اثر ترک عبادت،از آنها محروم می شوند.

وَ مٰا نَتَنَزَّلُ إِلاّٰ بِأَمْرِ رَبِّکَ

:ابن عباس گوید:پیامبر خدا به جبرئیل فرمود:

چرا بزیارت ما نمی آمدی؟جبرئیل گفت:هر گاه خداوند به ما امر کند،نزد تو می آییم.مجاهد و قتاده و ضحاک نیز چنین گویند.ابو مسلم گوید:این سخن از اهل بهشت است.یعنی ما در هر کجای بهشت فرود آییم و ساکن شویم،تنها به امر خداوند است.

لَهُ مٰا بَیْنَ أَیْدِینٰا وَ مٰا خَلْفَنٰا وَ مٰا بَیْنَ ذٰلِکَ

:برای خداست آخرت که در پیش روی ماست و دنیا که در پشت سر ماست و میان نفخهٔ دنیا و نفخهٔ آخرت.مقاتل گوید:ما بین این دو نفخه،چهل سال است.برخی گویند:یعنی برای خداست ابتدای آفرینش و پایان زندگی ما.برخی گویند:یعنی برای خداست آنچه از عمر ما باقی مانده و آنچه از عمر ما گذشته و ما بین آن دو.یعنی خداوند در همه حال مدبر امور ماست.برخی گویند:یعنی برای خداست زمین که در پیش روی ماست و بر- آن فرود آمده ایم و آسمان که پشت سر ماست و از آن فرود آمده ایم و ما بین زمین و آسمان.

وَ مٰا کٰانَ رَبُّکَ نَسِیًّا

:گویند:این جمله،دنبالهٔ گفتار فرشتگان و اهل بهشت است.برخی گویند:این جمله از پروردگار متعال است.یعنی:خداوند از کسانی نیست که فراموشی به او دست دهد و علم خود را فراموش کند،زیرا او عالم است.

مقصود این است که:ای محمد،خداوند ترا فراموش نمی کند،اگر چه وحی به تأخیر

بیفتد.ابو مسلم گوید:یعنی خداوند کسی را از یاد نمی برد و در روز قیامت همهٔ مردم را مبعوث خواهد کرد.

رَبُّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا

:او خدای آسمانها و زمین و مالک و مدبر مخلوقات و اشیایی است که میان آسمانها و زمین است.

فَاعْبُدْهُ وَ اصْطَبِرْ لِعِبٰادَتِهِ

: او را که شریک ندارد،پرستش کن و در راه تحمل مشقت عبادتش صبر و شکیبایی داشته باش.سپس به پیامبر گرامی خود می فرماید:

هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا

:ابن عباس و مجاهد و ابن جریح و سعید بن جبیر گویند:

یعنی آیا برای خداوند شبیه و همانندی سراغ داری؟کلبی گوید:یعنی آیا جز خدا کسی سراغ داری که شایستگی داشته باشد که او را خدا نام گذاری؟ برخی گویند:یعنی آیا جز خدا کسی می شناسی که:خداوند و خالق و رازق و حیات بخش و میراننده و قادر بر کیفر و ثواب باشد،تا او را عبادت کنی؟!اگر جز او کسی سراغ نداری،به عبادت او قیام کن و عبادتش را ترک مکن.

این استفهام،بمعنای نفی است.یعنی کسی نمی شناسی که خدا نامیده شود.

ص :۱۸۸

[سوره مریم (۱۹): آیات ۶۶ تا ۷۰]

اشاره

وَ يَقُولُ اَلْإِنْسٰانُ أَ إِذٰا مٰا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (۶۶) أَ وَ لاٰ يَذْكُرُ اَلْإِنْسٰانُ أَنّٰا خَلَقْنٰاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئاً (۶۷) فَوَ رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ اَلشَّيٰاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى اَلرَّحْمٰنِ عِتِيًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلىٰ بِهٰا صِلِيًّا (۷۰)

ترجمه:

انسان می گوید:آیا هنگامی که مردم،پس از مرگ زنده خواهم شد؟!آیا انسان فکر نمی کند که ما او را قبلاً آفریده ایم و او هیچ نبوده است؟!بخدای تو سوگند، ما آنها و شیاطین را محشور و همه را بزانو در آمده،دور جهنم حاضر می کنیم.آن گاه، از هر جماعتی کسانی که در برابر خداوند بیشتر سرکشی کرده اند،بیرون می آوریم.

آن گاه کسانی که بوارد شدن جهنم،سزاوارترند،بهتر می شناسیم.

قرائت:

یذکر:نافع و عاصم و ابن عامر و روح و زید از یعقوب و سهل به تخفیف و دیگران به تشدید خوانده اند.ابو علی گوید:تذکر به معنای تفکر و تدبر است و به تشدید در این معنی بیشتر استعمال می شود.مثل أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مٰا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ (فاطر ۳۷)و مثل إِنَّمٰا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبٰابِ (زمر ۹)

لغت:

جثی:جمع جاثی.کسی که بر زانو نشسته است.

شیعه:جماعت همکار.

صلی:مصدر:داخل شدن.

اعراب:

أَ إِذٰا مٰا مِتُّ

:عامل«اذا»محذوف است.یعنی«بعثت»،زیرا ما بعد لام در ما قبل آن عمل نمی کند.

الشیاطین:مفعول به یا مفعول معه.

جثیا:حال.

عتیاً و صلیا:تمیز نسبت:

ایهم:رفع آن بنا بر استیناف است و«لننزعن»از عمل معلق شده است.برخی هم آن را مبنی دانسته اند.

شأن نزول:

آیۀ وَ یَقُولُ الْإِنْسٰانُ در بارۀ ابی بن خلف نازل شده است.وی استخوان کهنه ای را برداشت و در حالی که آن را با دست خود نرم می کرد و بر باد می داد، می گفت:محمد گمان می کند که خداوند ما را پس از مرگ و پوسیده شدن،زنده می کند.چنین چیزی امکان ندارد.این قول از کلبی است.عطا از ابن عباس نقل کرده است که در بارۀ ولید بن مغیره نازل شده است.

مقصود:

قبلاً-در بارۀ وعد و وعید و زنده شدن مردگان گفتگو شد.اکنون به نقل گفتار منکران قیامت می پردازد و گفتار آنها را با روشنترین برهان پاسخ می گوید:

وَ یَقُولُ الْإِنْسٰانُ أَ إِذٰا مٰا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَیًّا

:این استفهام برای انکار و استهزاست.یعنی:آن انسان کفر پیشه می گوید آیا وقتی که مردم،خداوند مرا زنده می سازد؟!

أَ وَ لاٰ يَذْكُرُ الْإِنْسٰانُ أَنّٰا خَلَقْنٰاهُ مِنْ قَبْلُ

:آیا او فکر نمی کند که ما او را از نیستی بهستی آورده ایم؟اگر در بارۀ ابتدای آفرینش خود می اندیشید،می فهمید که زنده کردن او برای کسی که او را از نیستی بهستی آورده،غیر ممکن نیست.برخی گویند:مقصود از«الانسان»همۀ منکران قیامت است.

وَ لَمْ يَكُ شَيْئاً

:در آن وقت که او را آفریدیم،هیچ نبود و وجودی نداشت.

پرسش:

چگونه از نشئۀ اول.بر نشئۀ دوم می توان استدلال کرد.در حالی که ما بعضی از کارها را-مثل حرکات و سکنات و اصوات-انجام می دهیم و بعداً قادر بر اعادۀ آنها نیستیم؟ پاسخ:

۱-خداوند،خالق اجسام و حیات اجسام است.خود اجسام باقی می مانند و ممکن است که دوباره به آنها حیات داده شود.لکن از کارهای ما چیزی باقی نمی ماند که بتوان آنها را اعاده کرد.

۲-ابتدای خلقت،دشوارتر از اعادۀ آنست.کسی که قادر بر ابتدای آن باشد، بر اعادۀ آن نیز قادر است.

۳-خداوند از راه خلقت اجسام استدلال می کند که قدرت ذاتی دارد و کسی که دارای چنین قدرتی باشد،از اعادۀ اجسام و حیات،عاجز نیست.

فَوَ رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيٰاطِينَ

:اکنون برای تحقیق و تثبیت مطلب می فرماید:ای محمد،بخدای تو سوگند،ما آنها را همراه دوستانشان شیاطین از قبرها بیرون می آوریم.برخی گویند:یعنی همانطوری که آنها را محشور می کنیم، شیطانها را نیز محشور می کنیم.

ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا

:قتاده گوید:یعنی آنها را در حالی که بر زانو نشسته اند،در اطراف جهنم حاضر میسازیم،بطوری که با یکدیگر در ستیز و جدال هستند و از یکدیگر اظهار تنفر می کنند،زیرا محاسبۀ آنها در نزدیکی

جهنم است.ابن عباس گوید:جثی یعنی دسته دسته.بنا بر این یعنی،آنها را دسته دسته به اطراف جهنم می آوریم.برخی گویند:یعنی بر زانو ایستاده اند،زیرا جای آنها تنگ است و نمی توانند بنشینند.

ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ کُلِّ شِیعَهٍ أَیُّهُمْ أَشَدُّ عَلَی الرَّحْمٰنِ عِتِیًّا

:آن گاه کسانی که از دیگران طاغی تر و سرکش تر هستند،بیرون می آوریم.قتاده گوید:یعنی از پیروان هر کیشی،کسانی که در راه شر راهبر و پیشوای آنها بوده اند،بیرون می- آوریم.عتی در اینجا مصدر است،مثل عتو.یعنی تمرد در راه عصیان.مجاهد و ابو- الاحوص گویند:آنهایی که جرمشان سنگین تر است،ابتدا بیرون آورده می شوند و بعد دیگران به ترتیب سنگینی جرم.

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِینَ هُمْ أَوْلیٰ بِهٰا صِلِیًّا

:ما بحال کسانی که بسختی عذاب سزاوارتر هستند و باید در آتش بمانند،آگاه تریم.

[سوره مریم (۱۹): آیات ۷۱ تا ۷۵]

اشاره

وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلاّ وارِدُها كانَ عَلى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّى اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا وَ نَذَرُ اَلظّالِمِينَ فِيها جِثِيًّا (۷۲) وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ اَلْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقاماً وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳) وَ كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثاثاً وَ رِءْياً (۷۴) قُلْ مَنْ كانَ فِى اَلضَّلالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ اَلرَّحْمنُ مَدًّا حَتّى إِذا رَأَوْا ما يُوعَدُونَ إِمَّا اَلْعَذابَ وَ إِمَّا اَلسّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكاناً وَ أَضْعَفُ جُنْداً (۷۵)

ترجمه:

هیچیک از شما نیستند جز اینکه وارد جهنم خواهید شد و انجام این کار بر- خدایت واجب و حتمی است.آن گاه مردم با تقوی را نجات می دهیم و ستمکاران را در حالی که بر زانو نشسته اند،در آنجا باقی می گذاریم.وقتی که آیات روشن و صریح ما بر ایشان خوانده می شود،مردم کافر به مردم مؤمن می گویند:محل اقامت و مجلس کدامیک از دو گروه،بهتر و نیکوتر است؟ما پیش از آنها مردم بسیاری که از لحاظ ثروت و زینت،بهتر از ایشان بودند،هلاک کردیم.بگو:هر کس که در گمراهی

ص:۱۹۳

باشـد،خداونـد برای او گسترش می دهـد.تا هنگـامی که آنچه وعـده داده می شونـد، -یـا عـذاب یا قیامت را-بنگرنـد،خواهند دانست که جایگاه کی بدتر و سپاه کی ضعیفتر است؟

قرائت:

نجی:کسایی و روح و زید از یعقوب به تخفیف و دیگران به تشدید خوانده اند و هر دو بیک معنی هستند.

مقاماً:ابن کثیر بضم میم و دیگران بفتح خوانـده اند.بفتـح میم ممکنست مصـدر و ممکنست اسم مکان باشـد و بضم میم اسـم مکان است.

رئیا:اهل مـدینه-بجز روش-و ابن عامر و اعشـی و برجمی از ابو بکر«ریا» به تشدیـد و دیگران«رئیا»بهمزه خوانـده اند.رئی اسـم مصدر و به معنای مرئی است و ممکنست همزه قلب به یاء و در یاء دوم ادغام شود.

لغت:

حتم:قطع.

اثاث:متاع.مفرد آن«اثاثه».

رئی:آنچه که انسان از ظاهر احوال قوم می نگرد.این کلمه بمعنای مرئی است مثل ذبح بمعنای مذبوح.

ندی:مجلس.نادی.دار الندوه مکه،خانه قصی بود که تیمناً برای مشاوره در آنجا گرد می آمدند.اصل این کلمه،بمعنای مجلسی است که اهل کرم در آن جمع شوند.حاتم گوید:

و دعیت فی اولی الندی و لم

ینظر الی باعین خزر

یعنی:به مجلس بزرگان دعوت شدم و بگوشهٔ چشمی بمن نگاه نشد.

اعراب:

إِنْ مِنْكُمْ إِلاّ وارِدُها

:«منکم»صفت است برای«احد»که مبتدای محذوف است.

جثیا:حال.

ص :۱۹۴

مَقٰاماً وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا

:تمیز نسبت.

كَمْ أَهْلَكْنٰا

:«کم»منصوب است به«اهلکنا»یعنی«کم قرناً اهلکنا»و تمیز حذف شده است.

فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمٰنُ مَدًّا

:در اینجا فعل امر برای اخبار بکار رفته است.گاهی هم خبر برای امر بکار می رود.مثل: وَ الْمُطَلَّقٰاتُ يَتَرَبَّصْنَ (بقره ۲۲۸:زنان مطلقه باید انتظار بکشند).

مٰا يُوعَدُونَ

:مفعول به برای«رأوا» إِمَّا الْعَذٰابَ وَ إِمَّا السّٰاعَةَ :بدل از«ما یوعدون» مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكٰاناً :این جمله تعلیق شده و«هو»ضمیر فصل است،لکن بهتر است که«من»موصوله باشد تا جمله تعلیق نشده باشد.در این صورت«من»مفعول «یعلمون»و جملۀ«هو شر»مبتدا و خبر وصلۀ«من»می باشد.

مقصود:

اکنون خداوند به شرح حال آنها در روز قیامت پرداخته،می فرماید:

وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلاّٰ وٰارِدُهٰا

:همۀ شما به جهنم وارد می شوید.علما در بارۀ معنای ورود دو نظر دارند:۱-مقصود از وارد شدن،رسیدن و اشراف بر آن است،نه داخل شدن آن.این قول از ابن مسعود و حسن و قتاده و مختار ابو مسلم است.اینان به این آیه استدلال کرده اند: وَ لَمّٰا وَرَدَ مٰاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النّٰاسِ يَسْقُونَ (قصص ۲۳:

هنگامی که به آب مدین رسید،مردمی در آنجا دید که مشغول آب دادن هستند)و همچنین به آیۀ فَأَرْسَلُوا وٰارِدَهُمْ فَأَدْلىٰ دَلْوَهُ (یوسف ۱۹:آبدار خویش بفرستادند و دلو خویش بینداخت)وقتی که می گویید:«وردت بلد کذا و ماء کذا»یعنی بفلان بلد یا فلان آب رسیدم،خواه داخل آن شده باشید یا نشده باشید.

در ضرب المثل های عربی آمده است که:«ان ترد الماء بماء اکیس»یعنی:اگر با دانستن آب به آب برسی،به احتیاط نزدیکتر است.زهیر گوید:

فلما وردن الماء زرقا جمامه

وضعن عصى الحاضر المتخيم

ص :١٩٥

یعنی:هنگامی که به آب صاف و زلال رسیدند،خیمه ها را بر سر پا کردند و در آنجا رحل اقامت افکندند.زجاج گوید:دلیل قاطع این نظر این است که خداوند می فرماید: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنىٰ أُولٰئِكَ عَنْهٰا مُبْعَدُونَ لاٰ يَسْمَعُونَ حَسِيسَهٰا (انبيا ۱۰۲:کسانی که به نیکی ما رسیده اند،از جهنم دورند و صدای آن را نمی شنوند) از آیهٔ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا نیز استفاده می شود که تنها طبقهٔ خاصی هستند که نخست اطراف جهنم گرد آورده می شوند،آن گاه بجهنم می روند.برخی گفته اند:

مقصود این است که همهٔ مردم-اعم از نیک و بد-در عرصهٔ محشر گرد می آیند.

۲-ابن عباس و جابر و اکثر مفسران گویند:منظور این است که همه باید داخل جهنم شوند.چنان که می فرماید: فَأَوْرَدَهُمُ النّٰارَ (هود ۹۸:آنها را وارد آتش گردانید) و می فرماید: أَنْتُمْ لَهٰا وٰارِدُونَ (انبیا ۹۸:شما داخل آن خواهید شد)و می فرماید:

لَوْ كٰانَ هٰؤُلاٰءِ آلِهَةً مٰا وَرَدُوهٰا (انبیا ۹۹:اینان اگر خدا بودند،داخل آتش نمی شدند.) مؤید این قول این است که بدنبال جملهٔ مورد بحث می فرماید: ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظّٰالِمِينَ فِيهٰا جِثِيًّا یعنی آن گاه مردم متقی را نجات می دهیم و ستمکاران را در آنجا باقی می گذاریم.از این جمله استفاده می شود که همه داخل جهنم می شوند.

در میان اینان نیز اختلاف است.برخی گویند:خطاب فقط به مشرکین است.

از ابن عباس هم نقل شده است: وَ إِنَّ مِنْهُمْ لکن بیشتر معتقد هستند که خطاب بهمهٔ مکلفین است هیچ نیک و بدی از آن مستثنی نیست جهنم برای مردم مؤمن سرد و سلامت و برای مردم کافر،عذاب و شکنجه است.سدی گوید:از مرهٔ همدانی در بارهٔ این آیه سؤال کردم،گفت:ابن مسعود روایت کرده است که پیامبر فرمود:مردم وارد آتش می شوند آن گاه بتناسب اعمالی که انجام داده اند،خارج می شوند.اولین دسته به سرعت برق و دومین دسته به سرعت باد سومین دسته به سرعت اسب سوار و چهارمین به سرعت شخص دونده و پنجمین به سرعت کسی که راه می رود،از آن خارج می شود.

ابو صالح غالب بن سلیمان روایت کرده است که:در اینباره اختلاف پیدا شد.برخی می گفتند:مؤمن داخل آتش نمی شود و برخی می گفتند:همگان داخل می شوند و

خداوند اهل تقوا را نجات می بخشد.بعد مطلب را از جابر بن عبد اللّه انصاری پرسیدند.

او انگشتها را بدو گوش خود اشاره کرد و گفت:اگر از پیامبر نشنیده بودم سکوت می کردم.می فرمود:ورود یعنی داخل شدن.هر نیک و بدی داخل جهنم می شود.منتهی بر مردم مؤمن سرد و سلامت است.چنان که بر ابراهیم سرد و سلامت شد...از یعلی ابن منبه نقل شده است که پیامبر فرمود:آتش به مؤمن می گوید:ای مؤمن،عبور کن که نور تو شعلۀ مرا خاموش کرد.نیز روایت شده است که از پیامبر گرامی در بارۀ معنای آیه سؤال شد،فرمود:خداوند آتش را مثل روغن بسته قرار می دهد و همۀ مردم را بر آن جمع می کند.آن گاه به آتش می گوید،اصحاب خود را بگیر و اصحاب مرا رها کن.بخدا،آتش جهنم اصحاب خود را طوری می شناسد که از شناسایی مادر نسبت به فرزند هم بیشتر!روایت شده است که حسن مردی را دید که می خندد.گفت:میدانی که وارد آتش می شوی؟گفت:آری.پرسید:میدانی که از آن خارج می شوی؟!گفت:

نه!گفت:پس چرا می خندی؟حسن هرگز خندان دیده نشد تا مرد.برخی گویند:

فایدۀ این کار این است که در بعضی روایات آمده است که خداوند کسی را به بهشت نمی برد تا او را از عذاب جهنم آگاه سازد.برای اینکه فضل خدا و کمال لطف او را بشناسد و از بهشت و نعمتهای آن بیشتر مسرور شود و کسی را بجهنم نمی برد،تا او را از نعمتهای بهشت آگاه گرداند.برای اینکه بر حسرت و ناراحتی او افزوده شود.

مجاهد می گفت:تب بهرۀ مؤمن از آتش است و آیۀ وَ إِنْ مِنْکُمْ إِلاّ وارِدُها را می خواند.

بنا بر این هر مؤمنی تب کند،داخل جهنم شده است.در خبر است که تب از چرکهای جهنم است.در روایت است که پیامبر خدا به عیادت مریضی رفت و فرمود:ترا مژده می دهم که خداوند فرمود:تب،آتش من است که بر بندۀ مؤمن خویش مسلط می سازم تا حظ او از جهنم باشد.

کانَ عَلی رَبِّکَ حَتْماً مَقْضِیًّا

:وقوع این امر،قطعی و حتمی است.یعنی خداوند از روی حکمت و مصلحت،انجام این کار را بر خود واجب و لازم کرده است.

بر خلاف عقیدۀ جبریان،از این آیه بر می آید که برخی از کارها،از روی

حکمت،بر خداوند واجب و لازم می شود.

ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوْا

:ابن عباس گوید:یعنی کسانی که از شرک پرهیز کرده اند، نجات می دهیم.

وَ نَذَرُ الظّالِمِینَ فِیها جِثِیًّا

:و مشرکین و کفار را در حالی که بر زانو نشسته اند، در آنجا باقی می گذاریم.برخی گفته اند:یعنی آنها را دسته دسته در جهنم باقی می گذاریم.برخی گفته اند:مقصود از ظالمین،هر ستمکار و هر گنهکاری است.

وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا أَیُّ الْفَرِیقَیْنِ خَیْرٌ مَقاماً وَ أَحْسَنُ نَدِیًّا

:هنگامی که آیات قرآنی ما که حجت های ظاهر و آشکار هستند،بر مردم کافر خوانده می شود،منکران توحید و تکذیب کنندگان انبیاء،از روی انکار،بمردم مؤمن می گویند:آیا جایگاه و مسکن و موقعیت ما بهتر است یا شما؟! بدینترتیب،به ثروت و مکنت دنیا فخر می کنند و در بارۀ سرانجام کار نمی- اندیشند و مردم مستمند را به اشتباه می افکنند و اینطور وانمود می کنند که:هر کس در این دنیا ثروتی داشته باشد،در آخرت نیز در رفاه و آسایش است.

اکنون خداوند آنها را متنبه می سازد که این عقیده باطل و بی اساس است.

می فرماید:

وَ کَمْ أَهْلَکْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثاثاً وَ رِءْیاً

:ابن عباس گوید:

اثاث،متاع و زینت دنیا و رئی،منظره و هیأت است.یعنی:خداوند،پیش از ایشان مردمی را که ثروتمندتر و خوش منظرتر از ایشان بودند،تباه و صورت ایشان را زشت گردانید و مال و جمال،آنها را سودی نبخشید.اینان نیز از مال و جمال خود سودی نمی برند.برخی گویند:منظور،نضر بن حارث و اطرافیان اوست.اینان موها را آرایش می دادند و لباسهای گرانقیمت به تن می کردند و به دیگران فخر می فروختند.سپس به پیامبر خود می فرماید:

قُلْ مَنْ کانَ فِی الضَّلالَهِ فَلْیَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدًّا

:ای محمد،بگو:هر کس

گرفتار گمراهی و عدول از حق باشد،کیفرش این است که خداوند او را در گمراهی و ضـلالت،باقی می گذارد.بنا بر این فعل امر در اینجا بمعنای خبر بکار رفته است.منتهی فعل امر،مقصود را با تأکید بیشتری بیان می دارد.یعنی:افراد گمراه هر کاری می خواهنـد بکننـد و هر طور می خواهنـد بزنـدگی خود ادامه دهند،این مهلت را البته خداوند به ایشان می دهد،تا هر چه خدا می خواهـد زنـدگی کنند.بـدیهی است که طـول عمر،برای آنهـا سـودی نـدارد.در جـای دیگر می فرمایـد: وَ نَـذَرُهُمْ فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ (انعام ۱۱۰:آنها را رها می کنیم تا در سرکشی خود سرگردان بمانند).

حَتّی إِذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذابَ وَ إِمَّا السّاعَهَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَکاناً وَ أَضْعَفُ جُنْداً

:هنگامی که وعدهٔ ما را دیدند و عذاب یا قیامت را مشاهده کردند،خواهند دانست که جایگاه ایشان بدتر است یا جایگاه مردم مؤمن و خواهند فهمید که لشکر ایشان ضعیف تر است یا لشکر پیامبر و مسلمین؟! این آیه،پاسخ گفتار آنهاست که می گفتند: أَیُّ الْفَرِیقَیْنِ خَیْرٌ مَقاماً وَ أَحْسَنُ نَدِیًّا .

مقصود از عذاب،یا عذاب استیصال یا عذاب پریشانی و درماندگی یا عذاب قبر یا عذاب شمشیر است.

ص :۱۹۹

[سوره مريم (۱۹): آیات ۷۶ تا ۸۲]

اشاره

وَ يَزِيدُ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ اِهْتَدَوْا هُدىً وَ اَلْبٰاقِيٰاتُ اَلصّٰالِحٰاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوٰاباً وَ خَيْرٌ مَرَدًّا (۷۶) أَ فَرَأَيْتَ اَلَّذِی كَفَرَ بِآيٰاتِنٰا وَ قٰالَ لَأُوتَيَنَّ مٰالاً وَ وَلَداً (۷۷) أَطَّلَعَ اَلْغَيْبَ أَمِ اِتَّخَذَ عِنْدَ اَلرَّحْمٰنِ عَهْداً (۷۸) كَلاّٰ سَنَكْتُبُ مٰا يَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ اَلْعَذٰابِ مَدًّا (۷۹) وَ نَرِثُهُ مٰا يَقُولُ وَ يَأْتِينٰا فَرْداً (۸۰) وَ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۱) كَلاّٰ سَيَكْفُرُونَ بِعِبٰادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۲)

ترجمه:

خداوند بر هدایت مردمی که هدایت شده اند می افزاید و باقیات صالحات،از لحاظ ثواب و نتیجه،در پیشگاه خدایت بهتر است.آیا کسی که به آیات ما کافر شد و گفت:به من مال و فرزند داده می شود،دیدی؟آیا او از غیب خبر دارد یا از پیش خداوند،عهدی گرفته است؟چنین نیست!بزودی آنچه می گوید،می نویسیم و او را پیاپی عذاب می فرستیم و آنچه به آن می بالد،به ارث می بریم و به تنهایی نزد ما می آید.

خدایانی-جز خداوند یکتا-انتخاب کردند که برای آنها عزت باشد.چنین نیست! بزودی به عبادت آنها-کفر می ورزند و ضد آنها خواهند بود.

قرائت:

ولد:حمزه و کسایی در چهار مورد از این سوره و در سورهٔ زخرف و لوح بضم

واو و سکون لام قرائت کرده اند.بصریان و ابن کثیر و خلف فقط در سورهٔ نوح بضم واو خوانده اند.دیگران همه جا بفتح واو و لام قرائت کرده انـد.ابو علی گویـد:ممکن است بضم واو و جمع باشـد.مثل:اَسَـد و اسْـد و ممکن است مفرد باشـد،مثل:حزن و حَزَن و حُزْن و عَرب و عُرْب.در شعر زیر مفرد استعمال شده است:

فلیت فلاناً کان فی بطن امه

و لیت فلاناً کان ولد حمار

یعنی:کاش فلان کس در شکم مادرش بود و کاش فلان کس بچهٔ الاغ بود.

اعراب:

أَ فَرَأَيْتَ الَّذِی کَفَرَ بِآیاتِنا...

أَطَّلَعَ...

:موصول مفعول اول و استفهام در محل مفعول دوم است.

کلا:این کلمه برای زجر و ردع و تنبیه است.ابو حاتم گویـد:این کلمه در قرآن بدو معنی بکار می رود:۱-یعنی چنین نیست ۲- تنبیه.

شأن نزول:

در روایت صـحیح از خباب بن ارت،نقل شده است که می گفت:من مردی غنی بودم و از عاص بن وائل طلبی داشـتم.هنگامی که طلبم را از او مطـالبه کردم،گفت:طلبت را نمی دهم،جز اینکه به محمـد(ص)کـافر شوی.گفتم:هرگز به او کافر نمی شوم.تا اینکـه بمیری و مبعوث شـوی.گفت:پس از مرگ زنـده می شـوم و هنگـامی که بر سـر مـال و فرزنـد بازگشـتم،دینم را ادا می کنم.از اینرو خداوند:فرمود: أَ فَرَأَيْتَ الَّذِی کَفَرَ بِآیاتِنا...

مقصود:

اکنون خداوند در وصف مؤمن می فرماید:

وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدیً

:گوینـد:منظور این است که خداونـد بر هـدایت کسانی که بوسـیلهٔ ادیان منسوخ هـدایت شده اند،بوسـیلهٔ قرآن که ناسخ ادیان است،می افزایـد.این معنی از مقاتـل است.برخی گوینـد:یعنی از راه کمـک و توفیق بر طاعت،راه تحصـیل خشـنودی خود را به ایشـان نشـان می دهـد.مقصود این است که دلایل خود را به ایشان نشان می دهـد و الطاف خود را بر ایشان ارزانی می دارد تا به-

حسنات نزدیک شوند.

وَ الْبٰاقِیٰاتُ الصّٰالِحٰاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوٰاباً وَ خَیْرٌ مَرَدًّا

:تفسیر این قسمت، در سورهٔ کهف گذشت.خلاصهٔ آن این است که:کارهای نیکو که پاداش آنها برای انسان باقی می ماند و در دنیا و آخرت به انسان نفع می رساند،از موقعیت کفار-که به آن افتخار می کنند-بهتر و عاقبت آن پر ارزش تر است.مردّ یعنی بازگشتن.اعمال صالح از بین می روند،لکن پاداش آنها،به انسان بازگشت می کند.

أَ فَرَأَیْتَ الَّذِی کَفَرَ بِآیٰاتِنٰا وَ قٰالَ لَأُوتَیَنَّ مٰالاً وَ وَلَداً. أَطَّلَعَ الْغَیْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْداً

:این جمله برای به تعجب آوردن است.ابن عباس و مجاهد گویند:منظور این است که پیامبر را از رفتار عاص بن وائل به شگفت آورد،حسن گوید:

مقصود ولید بن مغیره است.ابو مسلم گوید:مقصود عموم کسانی است که دارای این صفات-که در آیه ذکر شده-باشند.او از روی استهزا می گفت:در بهشت-و بقولی یعنی در دنیا-بمن مال و فرزند داده می شود.یعنی اگر بر دین پدران و پرستش بتها باقی بمانم،از این نعمتها محروم نیستم.خداوند می فرماید:آیا او علم غیب دارد؟ آیا فهمیده است که به بهشت می رود؟این معنی از ابن عباس و مجاهد است.کلبی گوید:مقصود این است که:آیا او در لوح محفوظ نگاه کرده و عاقبت کار خود را فهمیده است؟آیا او از راه علم غیب،فهمیده است که اگر مبعوث شود ما به او مال و فرزند روزی می کنیم؟یا اینکه آیا از راه انجام کارهای نیکو از خداوند عهد و پیمانی گرفته است که آنچه می خواهد انجام گیرد؟کلبی گوید:مقصود این است که آیا خدا با او عهد کرده است که داخل بهشتش کند؟ابن عباس گوید:مقصود این است که آیا اقرار به یگانگی خدا کرده است تا خدا به او رحم کند؟ کَلاّٰ :اینطور که او می گوید،نیست و مال و فرزندی به او داده نمی شود.یا اینکه چنین نیست و او از غیب خبر ندارد.

سَنَکْتُبُ مٰا یَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذٰابِ مَدًّا

:حافظان را امر می کنیم که آنچه می گوید بنویسند و در آخرت بر آنچه گفته است مجازاتش می کنیم و پیوسته بر عذاب

او می افزاییم و هرگز از عذاب او کاسته نمی شود.«مدا»برای تأکید فعل است.

وَ نَرِثُهُ مٰا یَقُولُ

:ما او را هلاک می کنیم و مال و اولادش را مالک می شویم و مالکیت او را باطل می کنیم.این معنی از ابن عباس و قتاده و ابن زید است.

وَ یَأْتِینٰا فَرْداً

:و بدون مال و اولاد،تنها و بیکس نزد ما می آید.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ آلِهَةً لِیَکُونُوا لَهُمْ عِزًّا

:این کافران،بتها را بخدایی گرفتند برای اینکه در آخرت،از شفاعت آنها بهره مند گردند،زیرا آنها از بتها امید شفاعت و نصرت داشتند و می خواستند بوسیلۀ آنها کسب عزب کنند.

کَلاّٰ

:چنین نیست.این بتها وسیلۀ عزت و سربلندی آنها نیستند،بلکه وسیلۀ خواری و عذاب آنها هستند.

سَیَکْفُرُونَ بِعِبٰادَتِهِمْ

:دیری نمی پاید که منکر عبادت آنها می شوند و بر اثر بدی عاقبت،از آنها تبری می جویند و می گویند: وَ اللّٰهِ رَبِّنٰا مٰا کُنّٰا مُشْرِکِینَ (انعام ۲۳:بخدا،پروردگار ما سوگند،ما مشرک نبوده ایم).

برخی گویند:مقصود این است که بتها بعبادت مشرکین کفر می ورزند و آنها را تکذیب می کنند.چنان که از آنها نقل می کنند که می گویند: تَبَرَّأْنٰا إِلَیْکَ مٰا کٰانُوا إِیّٰانٰا یَعْبُدُونَ (قصص:۶۳ ما از آنها در پیشگاه تو تبری می جوییم.آنها ما را پرستش نمی کردند)این قول از جبائی است.

وَ یَکُونُونَ عَلَیْهِمْ ضِدًّا

:اخفش گوید:«ضد»مثل«رسول و عدو»هم مفرد بکار می رود،هم جمع.یعنی:بت پرستان بهمکاری یکدیگر،بر ضد این خدایان قیام می کنند و به تکذیب آنها می پردازند.

برخی گویند:یعنی در آتش جهنم قرین و همدم یکدیگرند و آنها را لعن می کنند و از آنها تبری می جویند.این معنی از قتاده است.

قتیبی گوید:یعنی در دنیا بت ها را دوست می داشتند و در آخرت آنها را دشمن می دارند.

[سوره مریم (١٩): آیات ٨٣ تا ٩٢]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ أَنّٰا أَرْسَلْنَا اَلشَّيٰاطِينَ عَلَى اَلْكٰافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا (٨٣) فَلاٰ تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمٰا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا (٨۴) يَوْمَ نَحْشُرُ اَلْمُتَّقِينَ إِلَى اَلرَّحْمٰنِ وَفْداً (٨۵) وَ نَسُوقُ اَلْمُجْرِمِينَ إِلىٰ جَهَنَّمَ وِرْداً (٨۶) لاٰ يَمْلِكُونَ اَلشَّفٰاعَةَ إِلاّٰ مَنِ اِتَّخَذَ عِنْدَ اَلرَّحْمٰنِ عَهْداً (٨٧) وَ قٰالُوا اِتَّخَذَ اَلرَّحْمٰنُ وَلَداً (٨٨) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدًّا (٨٩) تَكٰادُ اَلسَّمٰاوٰاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ اَلْأَرْضُ وَ تَخِرُّ اَلْجِبٰالُ هَدًّا (٩٠) أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَداً (٩١) وَ مٰا يَنْبَغِي لِلرَّحْمٰنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً (٩٢)

ترجمه:

آیا ندیدی که شیاطین را بر کافران می فرستیم تا آنها را بگمراهی بکشانند؟ برای آنها عجله مکن.ما حساب آنها را داریم و برای آنها روز شماری می کنیم.

روزی که مردم متقی را گروه گروه بسوی خدا می بریم و مردم مجرم را به آبشخور جهنم سوق می دهیم.آنها مالک شفاعت نیستند.تنها کسانی مالک شفاعت هستند که پیش خداوند عهدی داشته باشند.گفتند:خداوند فرزندی گرفته است.چیز شنیعی آورده اید؟ نزدیک است آسمانها و زمین شکافته شوند و کوه ها فرو ریزند که برای خداوند ادعای

ص: ٢٠۴

فرزند کرده اند!سزاوار نیست که خداوند فرزندی داشته باشد.

قرائت:

تکاد السماوات یتفطرن:در این سوره و در سورهٔ علق،برخی از قراء فعل اول را بتاء و دومی را بیاء و برخی هر دو را بیاء خوانده اند.برخی هم در هر دو جا«تکاد...ینفطرن» خوانده اند.برخی هم در اینجا بهمین صورت و در آنجا«تکاد یتفطرن»خوانده اند.

انفطار،مطاوعهٔ فطر و تفطر مطاوعهٔ تفطیر است.گویا در اینجا باب تفعل مناسبتر است، زیرا همراه با مبالغه است.گویند:مقصود این است که آسمانها می خواهند بشکافند، نه اینکه شکافته می شوند.

لغت:

از:بجنبش در آوردن.

وفد:جمع وافد.کسانی که بجایی رهسپار شده اند.

سوق:راندن.

ورد:جماعتی که به آب می رسند.

اد:کار بزرگ.

شاعر گوید:

لقد لقی الاعداء منی نکرا

داهیه دهیاء ادا امرا

یعنی:دشمنان:از من،کارهای بزرگ و دشوار دیده اند.

انفطار:شکافتن.

هد:ویران شدن با صدای شدید.

اعراب:

تؤزهم:جملهٔ حالیه.

نعد:مفعول این فعل حذف شده است.یعنی:«نعد اعمالهم»و یَوْمَ نَحْشُرُ ظرف«نعد»است.

وفدا:حال از«المتقین»و همچنین«وردا»که حال است از«المجرمین».

ص:۲۰۵

إِلاّ مَنِ اتَّخَذَ

:موصول در محل رفع و بدل است از واو«يملكون»و ممكن است در محل نصب و استثناى منقطع باشد.

تنشق:عطف بر«يتفطرن»البته اين فعل به تأويل مصدر،محلا منصوب است.

أَنْ دَعَوْا

:مفعول له.

مقصود:

أَ لَمْ تَرَ أَنّٰا أَرْسَلْنَا الشَّيٰاطِينَ عَلَى الْكٰافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا

:اين خطاب به پيامبر گرامى اسلام است.يعنى:آيا نديدى كه ما ايشان را به شيطان ها واگذارديم، تا آنها را وسوسه كنند و بگمراهى فرا خوانند و هيچ حايلى ميان ايشان و شيطان ها قرار نداديم؟ شيطان ها آنها را از راه طاعت براه معصيت مى كشانند.سعيد بن جبير گويد:

آنها را براه معصيت دعوت مى كنند و آنها هم اطاعتشان مى كنند.اينكه مى گويد:

شيطان ها را ارسال مى داريم،تعبير مجازى است.

فَلاٰ تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمٰا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا

:تو اى محمد،خاطرت آسوده باشد و براى نازل شدن عذاب بر ايشان عجله نداشته باش،زيرا مدت باقى ماندن آنها در اين جهان كوتاه است.ما روزها و سالهاى زندگى ايشان را مى شماريم و آنها را مهلت نمى دهيم.

ابن عباس گويد:يعنى ما نفس هاى آنها را مى شماريم.اين نفس ها تا روز مرگ ايشان،حساب شده و معين است.برخى گويند:يعنى اعمال آنها را مى شماريم.

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمٰنِ وَفْداً

:اى محمد،آن روز را بياد آنها بياور كه متقين را جمع مى كنيم و آنها را دسته دسته به بهشت خويش مى بريم.برخى گويند:آنها سوار بر شترانى كه مثل آنها ديده نشده است،هستند و تا در بهشت پيش مى روند.محمل اين شتران طلا و مهار آنها زبرجد است.اين قول از على عليه السلام و ابن عباس است.

وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلىٰ جَهَنَّمَ وِرْداً

:و مردم مجرم را مثل شتران تشنه که بسوی آب رانده می شوند،به جهنم می رانیم.این معنی از ابن عباس و حسن و قتاده

ص :۲۰۶

است.علت اینکه تشنگان را«ورد»نامیده،این است که:بدنبال آب وارد محل می شوند.برخی گویند:ورد یعنی نصیب.یعنی مجرمین،نصیب جهنم و مؤمنین نصیب بهشت هستند.این قول از ابو مسلم است.

لاٰ یَمْلِکُونَ الشَّفٰاعَهَ

:مردم تبهکار،قادر بر شفاعت کسی نیستند و کسی هم آنها را شفاعت نمی کند.بالعکس اهل ایمان یکدیگر را شفاعت می کنند و شفاعتشان پذیرفته می شود.

مالک بودن شفاعت،دو جور است:۱-شفاعت کردن غیر ۲-استدعای شفاعت از غیر خداوند می فرماید:اینها وضعی دارند که نه شفاعت دیگران بحالشان سودی دارد و نه شفاعت ایشان به حال دیگران! إِلاّٰ مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْداً :تنها کسانی اختیار شفاعت دارند که نزد خداوند،عهدی داشته باشند.برخی گویند:یعنی تنها شفاعت،بحال اینها نتیجه دارد و بس!عهدی که در اینجا ذکر شده،ایمان و اقرار بیگانگی خدا و تصدیق انبیاست.ابن عباس گوید:مقصود شهادت به یگانگی خدا و بازگشت دادن هر گردش و نیرویی به پروردگار است.برخی گویند:یعنی تنها کسانی می توانند شفاعت کنند که خداوند به آنها اذن داده است.مثلا:انبیا و شهدا و علما و مؤمنین.چنان که در اخبار آمده است.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده است که پیامبر فرمود،هر کس در وقت مرگ،درست وصیت نکند،در مروت او نقص است.گفتند:یا رسول اللّه،چگونه وصیت کند؟فرمود:هنگامی که مرگش فرا می رسد و مردم اطراف او گرد می آیند،بگوید:

-

اللهم فاطر السماوات و الارض عالم الغیب و الشهاده الرحمن الرحیم.

انی اعهد الیک فی الدار الدنیا.انی اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و ان محمداً عبدک و رسولک و ان الجنه حق و ان النار حق و ان البعث حق و القدر و المیزان حق و ان الدین کما وصفت و ان الاسلام کما شرعت و ان القول کما حدثت و ان القرآن کما انزلت و انک انت اللّه الحق المبین.جزی اللّه محمداً عنا خیر الجزاء و حیا اللّه محمداً و آله بالسلام.اللهم یا عدتی عند کربتی

ص :۲۰۷

و یـا صـاحبی عنـد شـدتی و یا ولی نعمتی الهی و اله آبائی لا تکلنی الی نفسـی طرفه عین فانک ان تکلنی الی نفسـی اقرب من الشر و أبعد من الخیر و آنس فی القبر وحشتی و اجعل له عهداً یوم القاک منشوراً.

یعنی:خـدایا،ای آفریـدگار آسـمانها و زمین و ای دانـای نهـان و آشـکار و ای رحمـان و ای رحیم.بـا تـو در این دنیـا عهـد می کنم.من به یگـانگی تو و رسالت محمـد(ص)و بهشت و دوزخ و قیامت و قـدر و میزان و دین و اسـلام و قرآن و خداونـدی تو گواهی می دهم.خداوند محمد و آلش را بهترین پاداش دهد و او را گرامی بدارد.

خدایا،ای کسی که در گرفتاری پناه من و در سختی همدم من و ولی نعمت من هستی.

خـدایا و ای خـدای پدرانم،مرا بخودم در یک چشم بهم زدن واگذار نکن.اگر مرا بخودم واگذاری،به بدی نزدیک و از نیکی دور می شوم.در وحشت قبر انیس من باش و این را عهدی قرار ده،برای روزی که ترا ملاقات می کنم.

پس از آن وصیت کند بهر چه خواهد.تصدیق این وصیت،در سورهٔ مریم است:

لاٰ یَمْلِکُونَ الشَّفٰاعَهَ إِلاّٰ مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْداً

اینست عهـد و پیمـان شخصـی که می میرد.وصـیت،کاری است که بر هر مسـلمانی لازم است و بایـد آن را حفظ و به دیگران تعلیم کند.امیر المؤمنین(ع)می فرماید:این وصیت را پیامبر گرامی اسلام بمن آموخت و فرمود:جبرئیل بمن آموخته است.

وَ قٰالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَداً

:ایـن جملـه،از یهودیـان و مسـیحیان و مشـرکین عرب اسـت.زیرا یهودیـان می گفتنـد:عزیر پسـر خـداست و مسـیحیان می گفتند:عیسی پسر خداست و مشرکین عرب می گفتند:فرشتگان دختران خدا هستند.

لَقَدْ جِئْتُمْ شَیْئاً إِدًّا

:ای محمد،به ایشان بگو:ادعایی گزاف و شنیع می کنید!«شیئاً»منصوب است به حذف حرف جر.

تَکٰادُ السَّمٰاوٰاتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبٰالُ هَدًّا

:

این ادعا بقـدری گزاف است که اگر بنا بود آسـمانها و زمین شـکافته شونـد و کوه ها متلاشـی شونـد،بواسطهٔ این ادعای هول انگیز آسمانها شکاف بر می داشتند و زمین

متلاشی می شد و کوه ها فرو می ریختند! أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَداً :بدیهی است که هیچ عاملی نمی تواند آسمان و زمین را بشکافد و کوه ها را متلاشی کند.لکن نسبت فرزند بخداوند بزرگ دادن،بقدری بزرگ و شنیع است که نزدیک است این واقعهٔ هول انگیز را بمرحلهٔ وقوع بکشاند و این رویداد بیسابقه را بظهور کشاند.

وَ مٰا یَنْبَغِی لِلرَّحْمٰنِ أَنْ یَتَّخِذَ وَلَداً

:برای خداوند شایسته نیست که فرزند بگیرد.فرزند زایی نه در خور مقام خداوند و نه صفت اوست،زیرا اثبات فرزند برای ذات بیمانند و بیهمتای او مستلزم اثبات حدوث و سلب خداوندی از او است.او اگر فرزندی داشته باشد،نیازمند خواهد بود و نیازمندی با خداوندی سازگار نیست.

ص :۲۰۹

[سوره مریم (۱۹): آیات ۹۳ تا ۹۸]

اشاره

إِنْ كُلُّ مَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ إِلاّٰ آتِی اَلرَّحْمٰنِ عَبْداً (۹۳) لَقَدْ أَحْصٰاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴) وَ كُلُّهُمْ آتِیهِ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ فَرْداً
(۹۵) إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ اَلرَّحْمٰنُ وُدًّا (۹۶) فَإِنَّمٰا یَسَّرْنٰاهُ بِلِسٰانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ اَلْمُتَّقِینَ وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدًّا
(۹۷) وَ كَمْ أَهْلَكْنٰا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً (۹۸)

ترجمه:

تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند،همچون بنده ای متواضع به پیشگاه خدا می آیند.خداوند آنها را می شمارد و بعدد آنها آگاه است.همهٔ آنها در روز قیامت،به تنهایی به پیشگاه خدا می آیند،کسانی که ایمان آوردند و کار شایسته کردند،خداوند برای آنها دوستی و محبت می آفریند.همانا قرآن را بزبان تو آسان کردیم تا متقین را بشارت دهی و مردم ستیزه جو را بترسانی.مردم بسیاری را پیش از ایشان هلاک کردیم.آیا از آنها کسی را می بینی یا صدایی از ایشان می شنوی؟!

ص :۲۱۰

لغت:

لـدد:خصومت شدید.الد الخصام یعنی کسـی که از لحاظ خصومت و نزاع، از دیگران تندخوتر و کم گذشت تر است.لدّ جمع الد است.شاعر گوید:

ان تحت الاشجار حزماً و عزما

و خصیماً الد ذا معلاق

یعنی:در زیر درختان،دور اندیشی و تصمیم و دشمنی سختگیر و گریبان- گیری است.

رکز:صدای آهسته.

احساس:ادراک بوسیلهٔ حس.

اعراب:

كُلُّ مَنْ فِی...

:«کـل»مبتـدا،«مـن»مضـاف الیـه و جـار و مجرور،صـلهٔ آن، آتِی- الرَّحْمٰنِ مضـاف بـه مفعـول و خـبر.و«عبـداً»حـال از ضمیر«آتی».«لفظ«کل»مفرد و در معنی جمع است.

هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ

:«من»اول متعلق به فعل و دوم زایـده است.ممکن است«منهم»مؤخر شود و صـفت«احـد»باشـد.اکنون که مقـدم شـده است،حال است.

مقصود:

اکنون می فرماید:

إِنْ كُلُّ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ إِلاّٰ آتِی الرَّحْمٰنِ عَبْداً

:تمام کسانی که در آسـمانها و زمین هسـتند،اعم از فرشـتگان و جن و انس،بسان بردگانی متواضع و خاضع به پیشگاه خداوند می آینـد.در جای دیگر می فرماید: وَ كُلٌّ أَتَوْهُ دٰاخِرِينَ (نمل ۸۷:همهٔ آنها با خواری به پیشـگاه خدا می آیند)مقصود این است که خلق، همگی بندگان خدایند و تحت حکومت او هستند.عیسی و عزیر و ملائکه هم در زمرهٔ بندگان هستند.

لَقَدْ أَحْصٰاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدًّا

:خداوند شمارهٔ آنها را می داند و بر حالات ایشان دقیقاً آگاه است.

وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيامَهِ فَرْداً

:همهٔ آنان در روز قیامت به پیشگاه خداونـد یکتا بار می یابنـد،در حالی که تنها و بدون مال و اولاد هسـتند و هیچ فکری جز فکر گرفتاری خودشان آنها را مشغول نمی کند.

سپس در بارهٔ مؤمنین می فرماید:

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا

:

در این بـاره اقـوالی است:۱-ابن عبـاس گویـد:این آیه مخصـوص علی(ع)است،زیرا هیـچ مـؤمنی نیست که محبت علی در دل نداشـته باشـد.در تفسیر ابو حمزهٔ ثمـالی آمـده است که پیامبر به علی فرمود:بگو:خـدایا برای من نزد خویش عهـدی قرار ده و محبت مرا در دل مؤمنین بینـداز.علی بدسـتور پیـامبر دعـا کرد و این آیه نـازل گردیـد. نظیر همین روایت،از جـابر بن عبـد اللّه انصاری نیز نقل شده است.۲-این آیه شامل تمام مؤمنین می شود.خداونـد محبت آنها را در دل مردم صالح قرار می دهد.هرم بن حبـان گویـد:هر کس دل خود را متوجه خـدا کنـد،خداونـد هم دلهـای مؤمنین را متوجه او می سازد و دوستی او را در دل ایشـان قرار می دهـد.ربیع بن انس گویـد:خـدا هر گـاه بنـده ای را دوست بـدارد،بجبرئیـل گویـد:من فلان کس را دوست می دارم.تو هم او را دوست بدار.جبرئیل در آسمان ندا می کند که خداوند فلان کس را دوست می دارد.

همهٔ اهل آسـمان نیز با او دوست می شوند.آن گاه محبت او در میان اهل زمین نیز منتشر می شود.پس معنای آیه این است که خداوند آنها را دوست می دارد و محبت آنها را در دل مردم می اندازد.۳-یعنی خداوند،محبت آنها را در دل مخالفانشان قرار می دهـد که ایمان بیاورند و قدرت آنها افزایش پیدا کند.۴-محبت آنها را در دل یکدیگر قرار می دهد تا یکدیگر را دوسـت بدارند و پشتیبان یکدیگر باشـند و همچون دستی واحد،در مقابل دشمن،به نبرد خیزند.۵-جبائی گوید:در آخرت، محبت آنها را در دل یکـدیگر قرار می دهـد تا همچون پدر و فرزند یکدیگر را دوست بدارند.این خود بالاترین شادی و بزرگترین نعمت است.

مؤید قول اول گفتهٔ علی(ع)است که:اگر با این شمشیرم بر بینی مؤمن فرود

آورم که مرا دشمن شود،با من دشمن نخواهد شد و اگر همهٔ دنیا را بمنافق دهم که مرا دوست بدارد،مرا دوست نخواهد داشت،زیرا بر زبان پیامبر امی گذشته است که:

مؤمن ترا دشمن نمیدارد و منافق ترا دوست نمیدارد.

فَإِنَّمٰا يَسَّرْنٰاهُ بِلِسٰانِكَ

:ما قرآن را به لغت عرب بر تو نازل کردیم که معرفت آن بر ایشان آسان باشد و اگر بزبان دیگر بود،آن را نمی شناختند.این معنی از ابو مسلم است.جبائی گوید:یعنی ما قرائت قرآن را بر تو آسمان کردیم.

لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدًّا

:منظور این است که بوسیلهٔ قرآن کسانی را که از شرك و گناهان کبیره پرهیز می کنند،به آنچه خداوند برای آنها فراهم کرده است،نوید دهی و مردم خیره سر و ستیزه خو را بترسانی.ابن عباس گوید:

منظور قریش است.قتاده گوید:مقصود مردم مجادله کار و ستیزه گر است.

سپس آنها را می ترساند و می فرماید:

وَ كَمْ أَهْلَكْنٰا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ

:از کفر و پرده دری ایشان ناراحت مباش.

پیش از آنها کسانی بودند که پیامبران را تکذیب می کردند و نتیجهٔ این کار،دامنگیر خودشان شد و هلاکشان کردیم.

هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً

:اکنون آیا از آنها کسی را می بینی و آیا صدای آنها بگوش تو می رسد؟مقصود این است که آنها از صفحهٔ زمین محو شدند و چشم و گوش،اثری از آنها درك نمیکنند.اگر چه آنها مالدارتر و نیرومندتر و ستیزه- کارتر از اینها بودند،ولی هیچیك از اینها برای آنها سودمند واقع نشد.اینان نیز بهمان سرنوشت گرفتار می شوند و سرانجام از آنها اثری و نشانی باقی نمی ماند.

و الحمد للّٰه رب العالمین تمام شد ترجمهٔ جلد ششم تفسیر مجمع البیان در آریا شهر تهران در خانهٔ شمارهٔ ۱۰ واقع در خیابان ۱۲ در صبح روز سی ام ماه مبارك رمضان مقارن اذان صبح به سال ۱۳۹۱ هجری قمری بدست بندهٔ مذنب:

احمد بهشتی

فهرست جلد پانزدهم ترجمهٔ تفسیر «مجمع البیان»

سورهٔ کهف(جزء پانزدهم) عنوان صفحه فضیلت سوره ۳ آیات ۱ تا ۶ و ترجمه ۵ قرائت،لغت و اعراب ۶ مقصود ۷ آیات ۷ و ۸،ترجمه،لغت،اعراب و مقصود ۱۰ آیات ۹ تا ۱۲،ترجمه و لغت ۱۲ اعراب و شأن نزول ۱۳ مقصود ۱۵ نظم آیات ۱۷ آیات ۱۳ تا ۱۶ و ترجمه ۱۸ قرائت،لغت،اعراب و مقصود ۱۹ آیات ۱۷ و ۱۸ با ترجمه ۲۲ قرائت و لغت ۲۳ اعراب و مقصود ۲۴ داستان اصحاب کهف ۲۸ آیات ۱۹ و ۲۰،ترجمه و قرائت ۲۹ اعراب و مقصود ۳۰ پرسش و پاسخ ۳۲ آیات ۲۱ تا ۲۴ ۳۳ ترجمه،تعداد آیات،لغت و اعراب ۳۴ مقصود ۳۵ آیات ۲۵ تا ۲۷،ترجمه و قرائت ۴۵ مقصود ۴۶ آیات ۲۸ و ۲۹ و ترجمه ۴۹ قرائت،لغت و شأن نزول ۵۰ مقصود ۵۱ آیات ۳۰ و ۳۱،ترجمه و لغت ۵۴ اعراب و مقصود ۵۵ آیات ۳۲ تا ۳۶ و ترجمه ۵۷ قرائت ۵۸ لغت،اعراب و مقصود ۵۹ آیات ۳۷ تا ۴۴ ۶۲ ترجمه و قرائت ۶۳ لغت ۶۴ اعراب و مقصود ۶۵ آیات ۶۵ تا ۴۹ ۷۰ ترجمه،قرائت و لغت ۷۱ مقصود ۷۲ آیات ۵۰ تا ۵۲ و ترجمه ۷۸

ص: ۲۱۴

عنوان صفحه قرائت،لغت،اعراب و مقصود ۷۹ نظم آیات ۸۲ آیات ۵۳ تا ۵۶ و ترجمه ۸۳ قرائت،لغت،اعراب و مقصود ۸۴ آیات ۵۷ تا ۵۹ و ترجمه ۸۷ قرائت،اعراب و مقصود ۸۸ آیات ۶۰ تا ۶۴ و ترجمه ۹۱ قرائت،لغت و اعراب ۹۲ مقصود ۹۳ داستان موسی و خضر ۹۷ آیات ۶۵ تا ۷۵ ۱۰۱ ترجمه و قرائت ۱۰۲ لغت،اعراب و مقصود ۱۰۳ پرسش و پاسخ ۱۰۴ (جزء شانزدهم) آیات ۷۶ تا ۸۲ ۱۰۸ ترجمه و قرائت ۱۰۹ لغت ۱۱۰ اعراب و مقصود ۱۱۱ پرسش و پاسخ ۱۱۴ آیات ۸۳ تا ۸۷،ترجمه و تعداد آیات ۱۱۷ قرائت،لغت،اعراب و مقصود ۱۱۸ آیات ۸۸ تا ۹۲،ترجمه،قرائت و مقصود ۱۲۱ آیات ۹۳ تا ۹۸ و ترجمه ۱۲۳ قرائت ۱۲۴ لغت و مقصود ۱۲۵ آیات ۹۹ تا ۱۰۶ ۱۲۹ ترجمه،قرائت،لغت و اعراب ۱۳۰ مقصود ۱۳۱ آیات ۱۰۷ تا ۱۱۰،ترجمه و قرائت ۱۳۴ لغت ۱۳۵ اعراب و مقصود ۱۳۶ نظم آیات ۱۳۹ سورهٔ مریم فضیلت سوره ۱۴۰ آیات ۱ تا ۶ و ترجمه ۱۴۱ تعداد آیات،قرائت و لغت ۱۴۲ اعراب و مقصود ۱۴۳ آیات ۷ تا ۱۱ و ترجمه ۱۴۶ قرائت،لغت،اعراب و مقصود ۱۴۷ آیات ۱۲ تا ۱۵،ترجمه،لغت، اعراب و مقصود ۱۵۰ آیات ۱۶ تا ۲۰،ترجمه و لغت ۱۵۳ اعراب و مقصود ۱۵۴ آیات ۲۱ تا ۲۸ ۱۵۶ آیات ۲۹ و ۳۰،ترجمه و قرائت ۱۵۷ لغت،اعراب و مقصود ۱۵۸ آیات ۳۱ تا ۳۵،ترجمه و قرائت ۱۶۴ لغت و مقصود ۱۶۵ آیات ۳۶ تا ۴۰ و ترجمه ۱۶۷ قرائت و مقصود ۱۶۸

عنوان صفحه آیات ۴۱ تا ۴۸ ۱۷۱ آیات ۴۹ و ۵۰،ترجمه،قرائت و لغت ۱۷۲ اعراب و مقصود ۱۷۳ آیات ۵۱ تا ۵۵،ترجمه و قرائت ۱۷۷ لغت و مقصود ۱۷۸ آیات ۵۶ تا ۶۰ و ترجمه ۱۸۰ لغت،اعراب و مقصود ۱۸۱ آیات ۶۱ تا ۶۵ و ترجمه ۱۸۴ قرائت،اعراب،شأن نزول و مقصود ۱۸۵ آیات ۶۶ تا ۷۰،ترجمه و قرائت ۱۸۹ لغت،اعراب،شأن نزول و مقصود ۱۹۰ پرسش و پاسخ ۱۹۱ آیات ۷۱ تا ۷۵ و ترجمه ۱۹۳ قرائت،لغت و اعراب ۱۹۴ مقصود ۱۹۵ آیات ۷۶ تا ۸۲،ترجمه و قرائت ۲۰۰ اعراب،شأن نزول و مقصود ۲۰۱ آیات ۸۳ تا ۹۲ و ترجمه ۲۰۴ قرائت،لغت و اعراب ۲۰۵ مقصود ۲۰۶ آیات ۹۳ تا ۹۸ با ترجمه ۲۱۰ لغت و مقصود ۲۱۱ پایان سورهٔ مریم ۲۱۳ فهرست ۲۱۴

ص :۲۱۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹